

نامه‌ای اسلامی

آنهماری شیمل

ترجمه

گیتی آرین

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

تهران: پاییز ۱۳۷۶

نامهای اسلامی

آنهماری شیمل

ترجمه

گیتی آرین

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
تهران: پاییز ۱۳۷۶

ISLAMIC NAMES

BY: Annemarie Schimmel

Translated by: Guity Aryan

National Library of the Islamic Republic of Iran

Tehran 1997

فهرستنويسي پيش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامي ايران

Schimmel, Annemarie

شيميل، آنه ماري، ۱۹۲۲-

نامهای اسلامی / آنه ماری شيميل؛ ترجمه گيتي آرين. - تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامي ايران، ۱۳۷۶.

[هفت]، ۲۰۹ ص.

ISBN 964 - 446 - 012 - X

بها: ۴۸۰۰ ریال

فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فيپا (فهرستنويسي پيش از انتشار)

Islamic Names

عنوان اصلی:

كتابنامه: ص. [۱۷۱ - ۱۵۷]

۱. نامهای اسلامی. الف. آرين، گيتي، ۱۳۲۸ - ، مترجم. ب. کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ايران. ج. عنوان.

CS۲۹۷۰/۲۹۶

۹۲۹/۴

۱۳۷۶



م ۱۸۵۴ - ۱۷۶

کتابخانه ملی ایران

شابک: X-۰۱۲-۴۴۶-۹۶۴

عنوان کتاب: نامهای اسلامی

مؤلف: آنه ماری شيميل

مترجم: گيتي آرين

ناشر: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ايران

تيراز: ۲۰۰۰

چاپ: اول

ليتوگرافی: ندا

چاپخانه و صحافي: ندا

تاریخ انتشار: پاپیز ۱۳۷۶

قيمت: ۴۸۰۰ ریال

Title: Islamic Names

Author: Annemarie Schimmel

Translator: Guity Aryan

Publisher: National Library of the Islamic Republic of Iran

Circular: 2000

Printing: 1 St.

Lithography: Neda

Printinghouse & Bindary: Neda

Date: 1997

Price: \$5.00

N.L.I. Card Number: M76-1854

فهرست مندرجات

۱	مقدمه	مقدمه مترجم
۷	فصل اول: ساختار اسم	اسم، یا، علم
۸		کنیه
۱۳		نسب
۱۹		نسبت
۲۳		لقب
۲۶		فصل دوم: تولد در روز جمعه - نامگذاری کودک
۲۸		فصل سوم: یاری از سوی خداوند - نامگذاری اسم مذهبی
۴۵		تبیعت
۶۶		فصل چهارم: ام المؤمنین - نامگذاری دختران
۶۹		فصل پنجم: شیرها، ماهها و گلهای سرخ (لقب)
۸۱		فصل ششم: نام سنگین، نام بدینم، تغییر و تبدیل نامها
۱۰۶		تحبیب
۱۰۶		بردها و ممالیک
۱۱۰		تغییر نام
۱۱۳		تخلص، اسم مستعار
۱۱۴		

۱۱۷	تنوع‌های ناحیه‌ای و شکل‌های غیرعربی
۱۲۵	پیوست: چند نکته درباره نامهای خانوادگی ترکی
۱۳۱	یادداشتها
۱۵۷	کتابنامه
۱۵۸	فارسی، عربی، اردو
۱۶۰	لاتین
۱۷۱	گزیده منابع مورد استفاده مترجم
۱۷۳	نمایه نامها
۲۰۷	نمایه مکانها، قومها و زبانها

مقدمه مترجم

خانم آنه‌ماری شیمل ایران‌شناس، اسلام‌شناس و ادیب آلمانی برای اهل کتاب کشور ما نامی آشناست. کتاب نامهای اسلامی وی که ترجمه آن را پیش رو دارید یکی از آثار کم حجم ولی پربار و جذاب اوست که به زبان انگلیسی به رشتہ تحریر درآمده است.

استاد و همکار فرزانه‌ام آقای کامران فانی به من پیشنهاد کردند تا این کتاب را ترجمه کنم. وقتی تردیدم را برای شروع به کار دیدند قول دادند که مرا یاری دهند. به این ترتیب ترجمه را آغاز کردم. ایشان هم به قول خود وفا کردند، تمامی متن ترجمه را مطالعه کردند و نظرات اصلاحی خود را با فروتنی ابراز داشتند که در ترجمه اعمال شده است. وظیفه خود می‌دانم از ایشان سپاسگزاری کنم. ضمن ترجمه در دگرنویسی برخی از نامهای ترکی دچار تردید و اشکال بودم که برای حل آنها از آقای علی‌اکبر عطوفی کمک گرفتم. برای ضبط فارسی بعضی از اسمای هندی نیز با آقای عثمانی از بخش فرهنگی سفارت هند مشورت کردم که از هر دو بسیار مستشکرم. از کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران برای چاپ کتاب، و همچنین از خانم منیر کریمی که کار حروفچینی کامپیوتروی آن را انجام داده‌اند سپاسگزارم.

در ترجمه کوشش کرده‌ام امانت‌دار باشم و مسئولیت درستی و یا نادرستی مطالب کتاب بر عهده نویسنده است. اطلاع از نظرات خوانندگان گرامی در مورد ترجمه مطالب کتاب و نارسائیهای احتمالی آن، سبب خوشحالی و سپاس من خواهد بود.

گیتی آرین

خرداد ۱۳۷۶

مقدمه

یکی از نخستین داستانهای عربی که در نوجوانی خواندم این بود: شریک بن آعور که مردی بدمنظر بود به حضور معاویه بار یافت، معاویه به وی گفت: «واقعاً زشت هستی، و شخص زیبا بهتر از آدم زشت است، تو شریک نام داری - اما خدا شریکی ندارد، و پدرت آعور (یک چشم) است، و شخص سالم بهتر از فرد یک چشم است، پس چگونه رئیس قبیله‌ات شدی؟» وی پاسخ گفت: «تو معاویه نام داری و معاویه چیست جز ماده سگی که زوزه می‌کشد (عوعلو می‌کند) و سگها را به زوزه کشیدن وا می‌دارد؟ و پسر صَفْر (تحته سنگ) هستی، ولی جلگه به از تخته سنگ است و اولاد حَرْب (جنگ) هستی که صلح بهتر از آن است، و اولاد اُمَّیه هستی، و او کیست جز کنیزکی حقیر؟ تو چطور امیر المؤمنین شدی؟^(۱)

این داستان به چند عنصر مهم برای مطالعه در باب اسامی اشاره دارد و نشان‌دهنده اهمیتی است که مردم برای اسامی خاص قائل بودند و هنوز هم هستند. اسم بخشی از شخصیت فرد است؛ به بیان دقیقت، خود فرد است؛ بنابراین دانستن اسم اشخاص به معنی نفوذ داشتن بر آنهاست. مگر پروردگار به آدم نام همه چیزهارا نیاموخت که بر آنها

حکومت کند؟. هرگز نباید به اسم افراد بلندمرتبه و زنان اشاره کرد؛ و شاعران عرب، ایرانی و ترک وقتی درباره محبوب خود شعر می‌سرایند اغلب از عبارت «نامش را به زبان نمی‌آورم» استفاده می‌کنند. اسمای از محترمات هستند، آنها برکت دارند، ولی می‌توانند جهت سحر و جادو نیز بکار روند.^(۲) در همه‌جا می‌توان طفلی را با نام یکی از اولیا یا قهرمانان (از جمله نام هنرپیشگان سینما) یافت. والدین امیدوارند با انتخاب چنین نامهایی، رشادت یا زیبائی آنان را به فرزندشان منتقل تمایند، و از این راه فرزندشان را در عظمت آنان سهیم سازند. عوض کردن اسم شخص در حقیقت به معنی تغییر هویت اوست، از این رو تغییر اسم هنگام تغییر دین اهمیت دارد. اسمای بیانگر علایق و بیزاریهای مردم نسبت به رسوم، روشها، مذهب و امیال سیاسی هستند، بنابراین تحقیق درباره اسمای و شیوه نامگذاری در هر جامعه روشنگر بسیاری از مسائل آن جامعه است.

در عین حال این تحقیق کار بی‌پایانی است. همانطور که لئونه کائتنی^{*} در ابتدای اثرش با عنوان *Onomasticon Arabicum*^(۳) ذکر کرده است، از اسمای عربی می‌توان یک واژه‌نامه مفصل گرد آورد، زیرا تقریباً در طول تاریخ همه واژه‌ها اسم خاص قرار گرفته‌اند. این موضوع در مورد اسمای مناطق فارسی زبان و ترک زبان و مسلمانان هند نیز صدق می‌کند. بهر حال در مورد اسمای، الگوهای مشخصی می‌توان یافت و ما می‌کوشیم در اینجا تحقیقی ناچیز درباره انواع اسمای رایج در جهان اسلام بدست دهیم. اولین بار در سال ۱۸۵۴ گارسن دوتاسی^{**}، محقق فرانسوی اظهار داشت که تعداد اسمای، القاب و عناوین افتخاری که یک نفر می‌تواند داشته باشد، یکی از مشکلاتی است که در راه کسانی که می‌خواهند درباره تاریخ مسلمانان مشرق زمین مطالعه نمایند قرار می‌گیرد.^(۴) مواجهه با اسمی که یک سطر کامل را به خود اختصاص داده، پژوهنده را بی‌حوصله می‌کند، بخصوص وقتی بخواهد آنرا فهرست نماید و تصمیم بگیرد، کدام

* Leone Caetani

** Garcin de Tassy

بخش از نام را بعنوان مدخل برگزیند، مثلاً کدام جزء از اسم عربی **نجیب الدین ابو حفص عمر بن محمد بن البيطار الرضا** را می‌توان مدخل قرار داد؟ و در چه حرفی از حروف الفبا می‌توان نام **خان بهادر نبی بخش احمد خان جمالی** را یافت؟

مسئله دیگری که بخصوص خواننده غیرمتخصص را گیج می‌سازد طریقه دگرنویسی اسامی است، که با ازدیاد محققان شرقی که به زبانهای اروپایی قلم می‌زنند و اسامی خود را به انگلیسی یا فرانسوی دگرنویسی می‌کنند، روز به روز مشکلترا می‌شود. تعداد زیادی از مهاجران از جهان اسلام، نظیر ترکها، عربها، ایرانیها، افغانها، پاکستانیها و غیره، با اسامی عجیب خود برای غربیها مشکل جدیدی بوجود می‌آورند. احتمالاً خواننده غیرمتخصص یک روزنامه یا یک تحقیق تاریخی یا ادبی اسلام وقتی دریابد: **Qasim**، **Ghasim** و **kasim, Casem, kaçim, Gacem, Gassem, Qassem** اسم واحد است، متعجب می‌شود. و چگونه با مطالعه متن فرانسوی، ترکی، آلمانی یا انگلیسی می‌توان دریافت که واژه-دوله **dawla**- که جزء دوم بسیاری از القاب است، به صورتهای گوناگونی چون **daulat devlet, dovleh, dowle, daula** یا **Haqq, Haq, Huq** نیز وجود دارد. و چطور می‌توان فهمید چرا شخصی به نام **اکرام الحق Ekram ulhaqq** جزء اول نامش را حذف کرده و در دفتر راهنمای تلفن نام وی بصورت آقای حق **Hak** یا **Haque** برای خارجیان بسیار دشوار است. زیرا آنها توفیق را **Tevfik** و خالد را **Halit** می‌نویستند. مشکل دیگری که غیر عرب زبانها با آن مواجه هستند طرز تلفظ صحیح برخی از حروف عربی است. مثلاً تلفظ حرف ض **b** برای آنها مشکل بوده و اغلب آنرا ز **Z** تلفظ می‌کنند. چون در بسیاری از زبانهای هندی حرف ز **z** به ج **j** و س **s** به ش **sh** تبدیل می‌شوند، از اینرو در بنگال و گجرات **رمضان Ramjan** و **Ramadān**، مرتضی **Murtad̄h** را **Murtaja** و **Murtaza** تلفظ می‌کنند. اشتباہ بین حروف س **s** و ش **sh** و سختی تلفظ حرف خ **kh** عربی باعث می‌شود اسم غوث بخش به **Ghousbux** تبدیل شود. گاهی از

تلفظ حرف *ح h* صرفنظر شده و فتحعلی به فَتَّعلی *Fatali* تبدیل می‌شود، برخی از مصوتهای کوتاه اسمی حذف می‌شوند مانند سلیمان که به سلمن *Sliman* تبدیل شده یا بوبکر که در شمال آفریقا هنگام دگرنویسی به فرانسه بصورت **بوبکر** درمی‌آید. حتی برای یک مستشرق هم شناخت اسم **ابومدین**، عالم قرون وسطی اگر بصورت **Boumédienne** امروزی نوشته شده باشد مشکل است.

هرچه از کشورهای عربی دورتر شویم، تشخیص اسمی مشکلتر می‌شود. هرچند یاد گرفته‌ام که اسم *Mügül* چیزی جز شکل کوتاه شده *-mü Gülsüm* نیست که همان امکلثوم عربی است، ولی هنوز هم اسم برخی از دوستان ترکم برای من معماً گونه است؛ قبل از اینکه متوجه شویم **سمینه Samina** (چاق) تلفظ هندی واژه عربی **ئەمینە** (قیمتی) است، از اینکه دختر زیبائی را چنان نامیده‌اند متعجب می‌شویم.

درباره اسمی اسلامی کتابهای فراوانی نوشته شده است. در زمان قدیم، نویسنده‌گان بسیاری به بحث درباره این اسمی پرداخته‌اند، البته بیشتر طرز تلفظ صحیح اسمی را ویان احادیث را مد نظر داشته‌اند، و تأیفات گسترده‌ای درباره نسبت، کنیه و دیگر اجزاء اسم عربی انجام داده‌اند. هر اثر تاریخی تقریباً حاوی تعداد بسیاری اسم و ترکیبات جدید است که به اشکال مختلف به زبانهای اسلامی نوشته شده یا در هر دوره از تاریخ و در هر کشوری مورد استفاده قرار گرفته‌اند. هرچند اثر جاودانی لئونه کائنانی، هرگز به اتمام نرسید، ولی جلد اول آن حاوی سودمندترین تحقیقات درباره انواع اسمی با مثالهای متعدد می‌باشد. مقالات قدیمی گارسن دوتاسی و باربیردمانار* در *Journal Asiatique* هنوز هم ارزش مطالعه دارند و حاوی نمونه‌هایی عالی از اسمی غیرعربی نیز هستند. تحقیقات محققان عرب نظیر مجموعه جامعی از اسمی و القاب اثر *الباشا***، یا تحقیق مختصر و مفید *سَمَّائِي****

* Barbier de Meynard

** H. alBasha

درباره اسامی اسلامی ابزارهای خوبی برای محققان هستند؛ و مطالعاتی که درباره اسامی مناطق خاص انجام شده نظیر مقاله پربار پی.مارتی*** درباره اسامی تونسی بسیار مفید هستند. مقالات متعددی درباره سیر تحول اسامی جدید ترکی وجود دارد، و مقادیر زیادی تحقیق درباره مشکلات خاص اسامی انجام گرفته است. مقالات مربوط به اسم، کنیه و لقب در ویرایش جدید دایرةالمعارف اسلام، راهنمای ارزندهای میباشد.

در کتاب حاضر قصد نداریم بطور جامع به اسامی بپردازیم یا مانند عبدالکریم بهنیا که در تحقیقش به دهها هزار اسم جدید فارسی اشاره کرده، به ارائه آمار بپردازیم، همچنین در این کتاب قصد ارائه مترادفها و اشکال گوناگون اسامی در مناطق مختلف را نداشته‌ایم، هرچند شاید گاهی به این کار، وسوسه شده باشم. هدف من ارائه رهنمودی برای خواننده معمولی است که البته ممکن است حاوی اطلاعات جالبی برای مستشرقین نیز باشد. بیشتر اطلاعات مندرج در کتاب حاضر از منابع جدیدی چون روزنامه‌ها، دفترهای راهنمای تلفن (مثلاً دفتر راهنمای تلفن یمن شمالی) و از گفتگوهایی که با دوستان متعدد در کشورهای مسلمان داشتم جمع‌آوری شده‌اند. مجموعه مفصل اسامی که بین سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۵۹ در آنکارا جمع‌آوری کردہ‌ام، همچنین مطالب اثر تحقیقی چاپ نشده‌ام درباره اسامی ممالیک نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

بسیاری از دوستان به سوالات من پاسخ گفته و داستانهایی را که به اسامی مربوط می‌شوند برایم بازگو کرده‌اند. از میان آنان باید دکتر ضیاءالدین الف. شکیب اهل حیدرآباد هندو ساکن لندن را سپاس گویم که با ذکر داستانهای گوناگون و مثالهای متعدد درباره آداب و رسوم مردم مسلمان دکن مرا یاری داده است. مرحوم شریف‌الحسن از اسلامآباد که خود شیفته اسامی و پیوندۀای خانوادگی در شبه قاره هند و پاکستان بود،

*** I. Samarra'i

* P. Marty

منبع مهم دیگر کسب اطلاعات من بود. دکتر شمس انوری حسینی ساکن کلن با مهربانی مرا با برخی از آداب و رسوم ایرانی آشنا کرد و نامنامه‌های جدید ایرانی، به زبان فارسی را به نگارنده معرفی نمود. او نر اوندر* ساکن بن با ارائه فهرستهای رسمی اسمامی موجود در کنسولگری ترکیه مرا یاری کرد. پروفسور علی آسنی** از دانشگاه هاروارد کمک مؤثری درباره شناخت اسمامی اسماعیلیه در هند و شرق آفریقا کرد و پروفسور استفان ویلد*** از بن به برخی از سؤالات پیچیده من درباره اسمامی در لهجه‌های عربی پاسخ گفت. پروفسور ولفارت هاینریش**** و دکتر الما گیز***** از هاروارد محبت کرده و دستنویس کتاب حاضر را خواندند و پیشنهادات ارزنده‌ای دادند. تشکرات صمیمانه من به تمام این دوستان و بسیاری دیگر که حتی به نامشان نیز اشاره‌ای نشده است.

* ner ض ض

** Ali S. Asani

*** Stefan Wild

**** Wolfhart Heinrichs

***** Alma Giese

فصل اول

ساختار اسم

اسامی اسلامی، لااقل در دوره کلاسیک تمدن عرب بر اساس یک الگوی دقیق شکل گرفته‌اند. مقالات مندرج در دایرةالمعارف اسلام مرور جامعی درباره شکل‌های سنتی را ممکن می‌سازد که بسیاری از آنها درباره عادات اقوام غیر عرب نیز صدق می‌کنند. هر اسم معمولاً بترتیب اجزاء زیر را دارد. کنیه: بصورت ابوفلان (پدر فلانی)، یا ام‌فلان (مادر فلانی) نشان داده می‌شود؛ اسم واقعی: نام کوچک است که گاهی بوسیله لقب الدین بسط داده می‌شود؛ نسب: وابستگی شخص را به نیاکانش نشان می‌دهد؛ نسبت: وابستگی محلی، قومی یا تابعیت مذهبی شخص و نظایر آنرا نشان می‌دهد؛ و بالاخره لقب: که به مرور زمان به عنوان اسم خاص، نام خانوادگی یا طایفه شناخته می‌شود و ممکن است عنوان تجلیلی فرد باشد. پس می‌توان فردی را بدینگونه خواند: «**ابوالمحاسِن** (جمال الدین) یوسف بن أبي یوسف یعقوب المَکَنی الحنبَلی الزیَّات» اغلب لقب به همراه کلمه الدین قبل از سایر اسامی یک فرد قرار می‌گیرد. در این فصل اسامی عربی، فارسی و ترکی را بر اساس شکل ظاهری به اختصار مورد

بحث قرار خواهیم داد، سپس ویژگی‌های هر یک را به طور مفصل بررسی می‌کنیم. برای سهولت کار بجای این که از کنیه شروع کنیم، ابتدا به بررسی اسم می‌پردازیم.

اسم، یا، عَلَم^(۱)

اسم خاص می‌تواند از یک صفت به هریک از شکلهای وصفی یا صفت عالی، از یک اسم (چه اسم ذات باشد چه اسم معنی)؛ یا یک فعل تشکیل شود. اسم خاص به صورت جملات کامل که در اسمی عربی دیده می‌شود مانند: جاناتان Jonathan (خدا داده است) در اسمی عربی دیده نمی‌شود. فعل مضارع در عربی بصورت اسم به کار می‌رود، در زبان‌های دیگر انواع افعال مانند فعل امر یا فعل گذشته نیز دیده می‌شود. برخی از اسمی عربی به طور کامل صرف می‌شوند (سه حالت دستوری دارند) مانند: عَمْرٌ؛ بقیه فقط دو حالت پایانی دارند، مانند: عُمَرُ و آن دسته که در اصل فعل مضارع هستند مانند: كَيْزِيرٌ. بعضی از اسمی با حرف تعریف شروع می‌شوند مانند: الْحَسَن. در موارد دیگر اسمی با هر دو نوع حرف تعریف معین و نامعین ظاهر می‌شوند مانند: الْحَسَن که به صورت یا حَسَن نیز دیده می‌شود. از دیگر ویژگی‌های اسمی کلاسیک عربی این است که برخی از اسمی مذکور، شکل مونث دارند، نظیر: مُعاوِيَه، مُغَيَّرَة بْن شَعْبَه، عُرْقَوَه و بسیاری دیگر، در مواردی نظیر الحارث و حارثه شکل مذکور و مونث اسم هردو وجود دارد.^(۲)

اسمی قرآنی و تاریخی بوفور و به صورت ترکیبی دیده می‌شوند، به خصوص ترکیب واژه عَبْد (بنده) با الله و یا با هر یک از اسماء الہی. ترکیب‌های دیگر اسمی با کلمه الله و دیگر اسمی خدا نیز فراوان و به خصوص در میان مسلمانان مشرق زمین رایج است مانند: عَطَالله (هدیه خدا). به مرور زمان بسیاری از اسمی فارسی و ترکی وارد واژگان اسمی عربی شده‌اند و در مقابل اسمی عربی (به خصوص اسمی اسلامی) به زبان‌های مسلمانان غیر عرب، به خصوص در میان طبقات بالای آن جوامع راه یافته‌اند.

صفاتی که به عنوان اسم بکار می‌روند متنوع هستند. وجه و صفتی معلوم **فاعل** مانند **حالد** (جاودان)، **ناظم** (نظم دهنده)، همچنین **فعیل** مانند: **سعید** (نیکبخت)، **زکی** (پاک، پارسا)، یا اسامی با تاکید بیشتر، نظیر **سعود** (خیلی خوشحال)؛ هم چنین اسامی به صورت وجه و صفتی مجھول از فعل اول مانند **مسعود** (نیکبخت)، یا **محفوظ** (حفظ شده)، و نیز اسامی متوجه از فعل دوم مانند: **مظفر** (فاتح)، یا **متوّر** (دارای فکر روشن، نورانی) که هر دو شکل اخیر هم برای مذکور هم مونث بکار می‌روند. شکل چهارمی از فعل و صفتی معلوم هم رایج است مانند: **محسن** (نیکوکار)، و **معین** (یاری دهنده). کاربرد صفات بصورت **آفعال** بسیار رایج است که یا بصورت صفت تفصیلی / عالی به کار می‌روند مانند: **آسعد** (خوشحال‌تر، خوشحال‌ترین)، یا رنگ‌ها و نقص‌های ظاهری شخص را بیان می‌کنند. مانند: **آسمر** (قهوه‌ای متمایل به سیاه، گندم‌گون)، **آعرج** (فلج). شکل مونث این اسامی بر وزن **فعلی** است. مانند: **سمری**.

استفاده از صفت در اسامی فارسی و ترکی هم رایج است. مانند: **نرمین**، بهتر در زبان فارسی و **شن سب** (بشاش)، **Kutlu** (شاد) در زبان ترکی.

در میان اسامی ذات نام حیوانات نیز به عنوان اسم کوچک به کار می‌روند، بعضی به خاطر ویژگی حیوان و در برخی مواقع به این جهت که حیوان بلا فاصله پس از تولد نوزاد دیده شده باشد. اکنون موضوع قابل بحث اینست که اعتقاد به تو تم باقی مانده از زمان قدیم تا چه حد می‌تواند در انتخاب اسم حیوانات تاثیر داشته باشد. به خصوص واژه «شیر» به وفور به عنوان نام شخص بکار می‌رود.^(۳) مثلاً در زبان عربی **آسد**، **عَصْنِفَر**، **حيدر**، **ليث**، **أسامة** و **ضرغام**، **شبل**، در فارسی: **شیر**، **شیرزاد** و در ترکی: ارسلان **Arslan**. همچنین **فهد** (یوزپلنگ وحشی)، **ئەمۇر و چەمۇر** (پلنگ) در عربی، قبلان **Qablan** (پلنگ) و **باپر Babur** (ببر) در ترکی وجود دارد. **ئۇر** (گاونر) هم به عنوان اسم در عربی وجود دارد، ولی در زبان ترکی رایج‌تر است و **بغـا Bugha** (گاونر) با کلمات مختلف ترکیب می‌شود و اسامی زیر به وجود می‌آیند:

(گاو طلایی، نقره‌ای، خوشحال، *Altun-, Gümüş-, Kutlu-, Demir-, bugha* آهنی). رو باه: **ئَعْلَبُ** و گرگ: **فُئْبُ**، سرحان، يا اوس در عربی به عنوان اسم انتخاب می‌شوند و در ترکی نیز رایج هستند. مانند بورو *Brü*، کورت / قورت *Kurt*، بزکورت *bozkurt* (گرگ حاکستری). **بُسَيِّسَه** (بچه گربه) نامی است که در میان اعراب بادیه نشین معمول بوده است، و حیرت انگیز این که افراد را به نام حشرات موذی نظیر **ذَرْ** (مورچه خاکی، موجه کوچک)، **المازن** (تخم مورچه)، **فُرَيْعَه** (شپشک)، یا **بُرْغُوث** (کک) می‌نامیدند. استفاده از نام پرندگان بخصوص انواع شکاری آنها به امید داشتن پسرانی شجاع به فال نیک گرفته می‌شود. مانند: **عَقَاب** یا جوجه عقاب یعنی هیشم و **صَفَرْ** (شاهین)، **قَطَامِي** (کفتار ماده)، **عَكْرَمَه** (کبوتر ماده). نام این قبیل حیوانات بخش مهمی از اسامی ترکی را تشکیل می‌دهد از جمله انواع باز و شاهین: **سَنْقُور** *sunqur*، بالبان **تُوْغَان** (دوغان) *tugrul* (*d'gan*) *tughan*، **تَارْلَان** *tarlan*، **تُورْگُوت** *balban* **turgut**. این اسامی معمولاً با اضافه شدن واژه آق (**aq(ak)** (سفید) یا **قَرَا/قَرَه** (*Kara*). **qarāsonqur**). در فارسی شاهین، باز و شهباز بعنوان اسم بکار می‌روند. انواع اسامی یاد شده در میان مسلمانان هند نیز رایج است، و در آنجا نام پرندگان کوچکتر نظیر **توتا** *Tuta* (طوطی) و **مینا** *Mina* (مرغ مینا) نیز به عنوان اسم افراد انتخاب می‌شوند.

همان طور که هیچ محدودیتی در انتخاب نام حیوانات برای انسان وجود ندارد، استفاده از نام گیاهان نیز در دوره قدیم و جدید مرسوم بوده و هست.^(۴) نامهایی نظیر: **حَنْظَلَه** (هندوانه ابوجهل) یا **عَفْلَمَه** (قارچ دنبلان)، **بَطْلِيْخ** (هندوانه)، یا هر نوع سبزی معطر مانند: **بَسْبَاس** (رازیانه) همچنین **كُمِين** (تخم زیره سبز) [در کشور تونس]. اسامی گل ها و گیاهان لطیف به زن ها اطلاق می‌شود که در فصل چهارم به آن خواهیم پرداخت. کل طبیعت برای انتخاب اسم در اختیار مسلمانان بوده، از خورشید تا ماه. خورشید

در عربی بصورت (شمس؛ شمسه که هنوز در تونس رایج است) در فارسی آفتاب و خورشید و در ترکی گون *Gün*؛ گومش *gümes* به کار می‌رود. ماه در عربی به صورت بُلْدُر (ماه کامل)؛ در فارسی ماه و در ترکی آی *ay* اسم واقع می‌شود که اغلب بصورت ترکیب به کار می‌رond. ستاره به صورت اسم عام در عربی: نجم، در فارسی: اختر و در ترکی: یلدیز *yıldız* وجود دارد. همچنین اسمی خاص ستارگان و صور فلکی، بخصوص سهیل، یا ثریا اسم واقع می‌شوند. نام افق و آسمان در فارسی، کوهها (جبل، داغ *dag*) در ترکی، اقیانوس (بحر، دریا در فارسی، دنیز *deniz*، انگین *engin* در ترکی)، باران: (یاغمور *yagnur* در ترکی)، یا برق در عربی، شمشک *simsek*، یلدیریم *yıldırım* در ترکی و بسیاری دیگر از این نوع اسمی به نوزادان اطلاق می‌شود. امروزه معانی اصلی بسیاری از این قبیل نام‌ها فراموش شده است و به خاطر وجه تشابه آنها با نام قهرمانان مشهور قدیمی به کار می‌رond. مانند: حمزه (عموی حضرت پیغمبر و قهرمان افسانه‌ای پرآوازه) که معنی اصلی آن لوپیا است و احتمالاً کسی آن را به خاطر نمی‌آورد. در واقع ممکنست دانستن معانی اصلی بسیاری از اسمی آنها را برایمان ناخوشايند سازد.^(۵)

اثاث خانه نیز به عنوان اسم به کار رفته‌اند. ابن قتیبه در قرن سوم هجری به اسمی سُلَم (سلط، دلو بایک دسته)، حَفْض (زنیل کوچک چرمین)، بَكْرِج (قهقهه‌جوش) و از همه بارزتر به ظُرْ (شمش طلا) اشاره کرده است. در کنار اسمی ذات، اسمی معنی نیز برای نام گذاری اطفال به کار می‌رود.^(۶) این نوع اسمی ممکن است اشاره به فضایل اخلاقی داشته باشد مانند: فَضْل (پرهیزکاری)، یا اسمهایی که به آرزوهای نیک اشاره کنند مانند: سلامة / سلامت (تندرستی)، ظُرْ (پیروزی). تقریباً تمام اسمی فعل در این زمرة هستند، و برخی از آنها هم برای زنان هم برای مردان بکار می‌رود. اسمهایی چون توفیق (موفقیت)، اقبال (خوبیختی)، تَوَدُّد (دوستی، عشق)، لَرْقضاء (خشندی) و نامهای دیگر از این دست نظیر: وَفْعَة (بلند مرتبگی)، عَصْمَة (پاکی، بیگناهی)، بَهْجَة (شادمانی، زیبائی، خوبی)، ظُرْرة (کمک، یاری، دستگیری) وَداد (دوستی، مهربانی)

وجود دارد که بسیاری از آنها به هر دو جنس مذکور و مؤنث اطلاق می‌شوند. اسامی معنی در زبان‌های غیر عربی کم و بیش وجود دارند از جمله: امید، یا ارمغان در زبان فارسی و اغور *Uğur* (خدا به همراه) و ارتن *Erten* (تقوی) در ترکی. فعل زمان حاضر در زبان عربی بعنوان اسم وجود دارد^(۷). مانند: یزید (زیاد می‌شود)، یعیش (زندگی می‌کند). در زبان ترکی فعل منفی نیز رایج است مانند: قیماز (*qaymaz* (نمی‌لغزد)، که می‌توان آن را به صورت وجه وصفی «نلغزیدن» نیز ترجمه کرد، همچنین به اسمهایی به صورت فعل امر بر می‌خوریم مانند: گوون *Güven* (ایمان بیاور)، یا گون‌گور *Güng* (خورشید رابین). اسامی بصورت فعل معین نیز معمول است مانند: ینر *Yener* (او شکست می‌دهد، شکست دادن). بعضی از اسامی حالت طلب‌کردن دارند. مانند دورسون *Dursun* (انشاء الله می‌ماند، جاوید باد). و بالاخره بسیاری از اسامی ترکی از نظر دستوری زمان گذشته هستند مانند: آی دوغدو *Aydoğdu*، یا آی دوغموش *Aydögnüş* (ماه برآمد)، ایل توتمش *Iltutmuş* (او زمین را بچنگ آورد).

*Garcin de Tassy در زمان قدیم اسامی دو قسمتی نادر بودند. گارسن دو تاسی مدعی است که در هند فقط سادات به این نوع اسامی نامیده می‌شدند،^(۸) ولی بنظر می‌رسد که امروزه این قبیل اسامی در تمام دنیای اسلام و در میان تمام طبقات اجتماعی رایج باشد. گاهی این اسامی ترکیبات عجیبی دارند. مانند: بابک حسین یا یادالله کیومرث که در ایران مرسوم است و والدین با انتخاب چنین نام‌هایی کوشش کرده‌اند وفاداری خود را هم به اسلام هم به رسوم باستانی ایران ثابت کنند. انتخاب این نوع اسامی برای فرزندان، در مورد والدینی که پیرو دو مذهب مختلف هستند نیز صدق می‌کند.^(۹)

کنیه^(۱۰)

خواندن یک فرد را با ذکر نام فرزندش کنیه می‌گویند، که درمورد پدر با کلمه آبو، در حالت جر با کلمه آبی و در حالت نصب با کلمه آبا و در مورد مادر با کلمه آم نشان داده می‌شود. فران Frhn^{*} در تحقیقی که درباره لقب‌ها و کینه‌های «ایل طلایی» کرده (قازان، ۱۸۱۴) کنیه را hyionymicon «پیوستگی به نام پسر» تعریف کرده است. از طرف دیگر چون کنیه برنام کوچک مقدم است، کوزگارتن Kosegarten^{**} آنرا نام کوچک خوانده است. درباره کنیه نسبت به سایر اسامی اسلامی تحقیقات بیشتری انجام شده است. نامیده شدن به کنیه بجای اسم ممکن است در اصل مفتخر شدن زن یامردی به داشتن اولین پسرشان باشد. درمورد افراد جوان ممکنست به این امید که در آینده صاحب پسری شوند، به کار رود. ممکن است کنیه به جای اسم کوچک و برای اجتناب از ادای آن که تا بو محسوب می‌شد، بکار رود (کنیه بعنوان اسم ثانوی در حقیقت جزیی واقعی از شخص محسوب نمی‌شده) از این رو هیچ خطروی دارنده آنرا تهدید نمی‌کرد.^(۱۱) با توجه به این واقعیت که کنیه و کنایه از یک ریشه هستند به معنی عمیقتر و دلیل رواج کنیه بین افراد پی می‌بریم. به همین جهت است که بسیاری از زنان تنها با کنیه شناخته می‌شوند. دربرخی از قسمتهای جهان اسلام، از جمله مناطق روسیایی پاکستان زن و شوهر یکدیگر را به اسم خطاب نمی‌کنند بلکه یکدیگر را پدر فلانی یا مادر فلانی می‌نامند و گاهی ترجیح می‌دهند از هیچ اسمی استفاده نکنند و یکدیگر را شما خطاب می‌کنند.

استفاده از اسم کوچک در هر صورت شایسته نبوده و بدین‌سان کنیه برای احترام گذاشتن به افراد بکار می‌رفته است (التكنیه تکرمه). با توجه به این مطلب استفاده از کنیه

* کریستیان مارتین فران، ۱۷۸۲ - ۱۸۵۱. مستشرق و سکه‌شناس آلمانی. مترجم.

** یوهان گوتفرید لودویک کوزگارتن، ۱۷۹۲ - ۱۸۶۰. مستشرق و فیلسوف آلمانی. مترجم.

هنگامی که شخص از خودش صحبت می‌کند شایسته نیست، و اجتناب از بکاربردن کنیه در مورد خود، فروتنی شخص را می‌رساند.

در اینجا مسئله‌ای برای متكلمان به وجود آمد. اگر کنیه یک اسم تجلیلی بوده چرا بدترین دشمن پیامبر اسلام (ص) (قرآن، سوره ۱۱۱) **آبُلَهْبٌ** (پدرآتش) نامیده شده است. آیا این نام کنیه اوست؟ (همانند **آبُو جَهْلٍ**، پدرنادانی، که دشمن دیگری برای جامعه نوپای مسلمانان آن زمان بوده است). زمخشری^{*}، مفسر قرآن استفاده از این کنیه را چنین بیان می‌کند: همچون **آبُو الْحَيْرٍ وَ آبُو الْسَّرْ** (پدر خوبی، و بدی)، **آبُلَهْبٌ** هم به این خاطر چنین کنیه‌ای دارد که مقدار شده است به آتش جهنم گرفتار شود. مفسر دیگری می‌گوید، خداوند در قرآن دوستانش را به اسم واقعی (یحیی، داود) و دشمنانش را با کنیه خطاب می‌کند.

از آنجا که کنیه اسم افتخاری است و مرسوم نبوده که به غیر عرب و برده‌اطلاق شود، از اینرو نامیده شدن یک پزشک مسیحی در قرن نهم با کنیه واقعه‌ای مهم محسوب می‌شد. «مامون» پس از بهبودی از بیماری پزشک مسیحی خود «جبرائیل بن بختیشوع» را به داشتن کنیه **ابو عیسی** مفتخر کرد. ترکیب اسم و کنیه **ابو عیسی جبرائیل** بسیار عجیب به نظر می‌رسد، زیرا چنین می‌نمایاند که جبرائیل پدر حضرت عیسی مسیح است. در حقیقت کنیه ابو عیسی خود بحث انگیز است زیرا پدر حضرت مسیح انسان نبوده. از این رو عمر به شدت استفاده از آن را منع کرده بود. ولی حتی محدث اهل سنت ترمذی^{**} بدانستن چنین کنیه‌ای معترض نبوده است.^(۱۲)

کنیه در مورد افراد طبقه پائین اجتماع به کار نمی‌رفته است. همچنین شایسته نبوده است که افراد محترم به نام کوچکشان خوانده شوند. در یکی از حکایت‌های کتاب اغانی اثر ابوالفرج اصفهانی که از مجموعه‌های مشهور داستان و شعر قرن چهارم هجری

* ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری، ۴۶۷ - ۵۳۸ ق. مترجم.

** ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی، ۲۰۹ - ۲۷۹ ق. مترجم.

می باشد، چنین آمده است: ابلیس حیله‌گر ابراهیم موصلى آواز خوان را تحسین می کند و بانگ بر می آورد «آفرین ای ابراهیم» سپس از زبان موسیقی دان تهییج شده چنین بیان می کند. «خشمگین شدم و گفتم: اول این که بدون اجازه وارد اتاق من شد و از من خواست برایش آواز بخوانم، بعد مرا به نام کوچک خطاب کرد نه با کنیه (که باید مرا به آن نام می خواند)! » اینها روش‌های شیطان است...

کنیه منحصراً اشاره به فرزند ذکور نیست، شکل های مختلفی از کنیه در میان اولین نسلهای مسلمانان وجود دارد که ابو با اسم مونث همراه است. مانند: ابورقیه تمیم الداری، ابولیلی، ابوریحانه و غیره «زیرا ممکن بود که شخصی از اینکه صاحب دختری است به خود بیالد، بر خلاف دوران قبل از اسلام که دختران را زنده بگور می کردند». ^(۱۳) اسم‌هایی نظیر سلمی بنت ابی سلمی نشان می دهد که کنیه اشاره به دختران واقعی دارد. بعضی از کنیه‌ها به علت کثرت استعمال به صورت اسم کوچک در آمده‌اند. مانند: آبوبکر که این نام را در سر گذشتnameه‌هائی که نظم الفبائی دارند در جای الفبائی «الف» قرار داده‌اند نه حرف «ب» در حالی که کلمه ابو به عنوان کنیه به واژه بکر اضافه شده است.

بعضی از افراد بیش از یک کنیه داشتند، یک کنیه برای زمان جنگ و دیگری برای دوران صلح، یا کنیه‌هایی که در کشورهای مختلف استفاده می شده است. ^(۱۴) کنیه در این صورت نشان‌گر مقام و مرتبه مکنی بوده است، مانند هارون الرشید خلیفه عباسی، قرن دوم هجری که کنیه‌های وی ابو جعفر و أبو محمد ^(۱۵) بوده‌اند. حتی کسانی که صاحب فرزند نبودند نیز کنیه می گرفتند، هر چند عمر در این مورد بسیار سخت گیر بود و نمی پذیرفت که شعیب، ابویحیی خوانده شود و می گفت «تو فرزند نداری». به هر حال نووی ^{*} یک فصل از کتابش را به این مسئله که افراد بدون فرزند در چه صورتی مجاز به

* یحیی بن شرف الدین مری بن حسن حزامی نووی. ملقب به محی الدین و مکنی به ابو زکریا ۶۳۱ - ۷۶۷ق. مترجم.

داشتن کنیه هستند اختصاص داده و می‌نویسد: «آیا عایشه همسر جوان و بدون فرزند حضرت پیامبر **أم عبدالله** خوانده نمی‌شد؟»^(۱۷) که ممکن است این کنیه اشاره به نام برادرزاده وی داشته باشد، یا بر اساس یک روایت دیگر به خاطر سقط جنینی که داشته این کنیه را گرفته است، بنابراین بخاطر به دنیا آوردن بچه‌های مردہ نیز کنیه به اشخاص داده می‌شده است.

از آنجا که بردها به طور کلی کنیه نداشتند، اگر صاحب بردهای به او کنیه عطا کرده باشد، نشان قدردانی و احترام به برده با وفای خود بوده است. زمانی که مهدی خلیفه عباسی برده خود **نصیب*** را که شاعر بود، آزاد کرد، وی را به عقد دختری درآورد و مکنی به **ابوالجفنا** (پدر دختری با موهای مجعد)^(۱۸) ساخت.

به مرور ایام کنیه‌های معینی به اسمی معینی متصل شدند. مثلاً شخصی به نام علی ممکن بود **أبوالحسن**، **ابوالحسین** و یا **أبوعلىالحسين** خوانده شود. ابراهیم نامی ممکن بود کنیه **ابواسحق**، یا **ابوسمعیل** داشته باشد. نام عمر معمولاً **با أبوحفص** همراه است، زیرا دختر عمر بنام **حفصه**، همسر حضرت محمد(ص) بوده است. (خود عمر کنیه‌های **ابوعبدالله** و **ابولیلی** داشته است). مردی با نام ایوب بخاطر رنج و شکیابی که در انجام پیشه‌اش متحمل می‌شود، ممکن است کنیه **أبوصبر** (پدر بردباری) داشته باشد. شخصی می‌تواند کنیه **ابوالجمجم** بذر داشته باشد که ترکیبی به مسمی از نجم (ستاره) و بدر (ماه کامل) است، یا کنیه‌ای مانند **أبوالبقاء خالد** (پدر ابدیت، ابدی) که هر دو قسمت اشاره به زمان و ابدیت دارد. کنیه می‌تواند با اسم خاص هم ریشه باشد. مانند: **أبوالعزيز** **عبدالعزيز** ترکیبات اخیر نوع دیگری از کنیه است، زیرا کنیه نه تنها بیان کننده یک حقیقت، مانند وجود اولاد است، بلکه نشان دهنده آمال و دعاهای خیر برای رضایت والدین و موفقیت و پیشرفت فرزندشان نیز بوده است. ادیب قرن چهارم هجری

* احتمالاً نصیب الاصغر مکنی به **ابوالحجنا** - ۱۷۵؟ق. است که در متن اصلی ابوالحجنا نوشته شده است. مترجم.

«صاحب بن عباد» نامهای به یکی از علویان که صاحب پسری شده بود می‌نویسد با این مضمون: «باید که او را به نام علی بخوانید تا خداوند بزرگش گرداند (یعلی) و کنیه اش را ابوالحسن بگذارید تا خداوند کارش را نیکوتر (یحیی) گرداند»^(۱۹) ابوالحسن کنیه معمولی است برای هر علی نامی، زیرا علی بن ابی طالب (ع) پسر عموم داماد پیامبر (ص) فرزندی به نام حسن داشته، ولی با اینهمه ابن عباد انتخاب این نام را به امید موفقیت آینده نوزاد تعییر کرده است.

اینگونه کنیه‌های «استعاره‌ای» به اصطلاح کائنانی^{*}، بکرات دیده می‌شود و کوزگارت معادلهای مناسب آنها را در زبان فхیم لاتین یافته است: **أبوالفتوح** (Pater virtutes)؛ **أبوالمحاسن** (پدر پرهیزکاریها، Casket خاص شهرنشینان است و بین بادیه نشینان بندرت دیده شده است.^(۲۰)) استفاده از حرف تعریف همیشگی نیست و معمولاً با کنیه استعاره‌ای بکار رفته است. مانند: **ابونصر** (پدر نصر) که نصر در اینجا اسم خاص است و **أبوالنصر** (پدر پیروزی) که نصر در اینجا اسم معنی است.

کنیه گاهی بصورت بوکوتاه می‌شود: **أبوائحق** (پدر اسحق) بصورت بواسحق ظاهر می‌شود، یا کنیه حالت مفعولی یانصب دارد مانند: ابا، با از اینزو در عربستان جنوبی و ایران ابویزید به باکیزید؛ ابوذر به باذر تبدیل می‌شود. در آفریقای شمالی ابو بصورت بد مخفف می‌شود: **أبوالحسن** بصورت **بلحسن** در می‌آید.^(۲۱) بعضی از کنیه‌ها بحث برانگیزند. قبل از **ابوعیسی** (پدر عیسی) یاد کردیم، کنیه پیامبر (ص): **ابوالقاسم** نیز مشکل آفرین است، زیرا وقتی شخصی محمد نام دارد نباید چنین کنیه‌ای داشته باشد. کنیه حضرت علی: **ابوتراب** (پدر خاک) را نیز شیعیان و مخالفانشان بصورتهای مختلف

* اصطلاحی که کائنانی آنرا نخستین بار بکار برده است. مترجم.

(۲۲) تفسیر کرده‌اند.

کنیه جنبه دیگری هم دارد و آن اینکه بیانگر کیفیات ذهنی یا عقلانی، نقص بدنی، ویژگیهای شخصی یا مشخصات دیگر نظیر مصاحبত با حیوانات، سلیقه‌های خاص یا وقایع زندگی هر شخص است.^(۲۳) بارزترین کنیه‌ها ازین دست عبارتند از **آبوهُرْمِیَّة** (پدر بچه گربه) که کنیه یکی از یاران پیامبر(ص) بوده و درباره آن داستانهای زیادی پرداخته شده است، یا کنیه شاعر عرب **آبُو الْعَتَاهِبَة** (۱۳۰-۲۱۰ق.). (پدر شوریدگی). این نوع کنیه‌ها معمولاً دارای تمام خصوصیات لقب هستند و در حقیقت به مرور زمان بصورت نام خانوادگی اشخاص در آمده‌اند [در دمشق امروزی] یا بعنوان لقب بکار می‌روند [در مغرب]^(۲۴)، اگر شخصی خسیس باشد **آبُو الدَّوَافِق** (پدر پول خرد) نامیده می‌شود، همانگونه که در مورد یکی از خلفای عباسی بکار رفته است. **آبُو عَصِيَّة** می‌تواند کسی باشد که به عصیده (نوعی حلوا) علاقه فراوان دارد، یا هنگام تولدش عصیده فراوانی پخته شده و بین فقرا توزیع گشته است.^(۲۵) در دهکده‌ای در سوریه مردی بنام **آبُو عَظَام** (پدر استخوانها) خوانده می‌شده، زیرا برای تغذیه فرزندانش دائماً مرغ می‌دزدیده است.^(۲۶) **بُورَأَسْ** (ابورأس) به شخصی می‌گویند که سر بزرگ داشته باشد. **آبُورَقِيَّة** (بورقیه) فردی است با گردنی کوتاهتر یا بلندتر از حد معمول؛ **بُورَجَل** (**آبُورَجَل**) شخصی است که پای غیر طبیعی دارد. شخصی که پای چوبین داشت نیز **آبُو خَشَب** (پدر چوب) خوانده می‌شد.^(۲۷) ممکن است کسی فرزندش را بودینار بنامد زیرا برایش طالعی نیک می‌طلبید یا هنگام تولدش قطعه‌ای طلا یافته است. تعجب‌آور اینکه کنیه **آبُو جَهَل** (پدر نادانی) که در زمان پیامبر وجود داشته امروزه نیز در کشور یمن رایج است، همچنین می‌توان از **آبُو عَصْرَ*** (پدر سختی) نام برد. این نوع کنیه‌ها بندرت به زنان اطلاق می‌شده است، زیرا آنان خارج از محیط خانه شناخته شده نبودند، ولی احتمالاً در خانه لقب مخصوص به خود داشته‌اند.

* احتمالاً نویسنده واژه عصر را بجای عسر به معنی سختی ضبط کرده است. مترجم.

کنیه که وسیله‌ای است برای شناساندن خصوصیات افراد و اشیاء در بسیاری از موارد برای نامگذاری حیوانات نیز بکار می‌رود. مانند: **أبو حَصَيْفٌ** (پدر دژ کوچک) که به روباه و **أُمَّ أَرْبَعَ وَ أَرْبَعِينَ** (مادر چهل و چهار) که به هزار پا اطلاق می‌شود، این نوع استفاده از کنیه به بحث ما مربوط نیست.^(۲۸)

امروزه خاورشناسان تمایل دارند آن دسته از اسامی را نیز که دارای جزء **أَبْنُ** (پسر) هستند کنیه بخوانند. این نوع اسامی حتی در لغتنامه‌های بزرگ قرن سیزده هجری، از جمله **تاج العروس** نیز کنیه خوانده شده‌اند، ولی می‌توان آنها را ندیده گرفت.^(۲۹) آن دسته از اسامی که جز با **أَبُو** و **أَمْ** ساخته می‌شوند در رده نسب قرار می‌گیرند و نوع خاصی از اسامی اسلامی هستند که اکنون به آنها می‌پردازیم.

نسب^(۳۰)

نسب وابستگی یا نسبت پسر یا دختر را به پدر یا مادرش بیان می‌کند، و در عربی با واژه‌های **أَبْنُ**، **بْنُ** [برای مردان] و **أَبْنَةٌ**، **بْنَةٌ** [برای زنان] نشان داده می‌شود، در حالت جمع بترتیب بصورت **بْنُو** [در حالت اضافه: **بَنِي**] و **بَنَاتُ** ظاهر می‌شوند. آن دسته از اسامی که خویشاوندی خواهر و برادر را نشان می‌دهند نیز در رده نسب قرار می‌گیرند. در مورد برادر از واژه **أَخْو** [در حالت اضافه: **أَخِي**] و در مورد خواهر از واژه **أَخْثُ** استقاده می‌شود. اگر مردی خواهر یا برادر مشهوری داشته باشد به او منصوب می‌شود و **أَخْوَفَلَان** نامیده می‌شود. مانند: **أَخْوَ الْجَوَيْرِيَّةِ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ** که این شخص برادر جویریه یکی از زنان پیامبر(ص) بوده است، یا **أَبْنَ أَخِي الشَّفِيعِيِّ** که برادرزاده شفیعی فقیه معروف بوده است. بسیاری از افراد در تاریخ اسلام با نسبشان شناخته می‌شوند که مشهورترین آنها **ابن سینا** (۴۲۸-۳۷۰ق.) و **ابن رُشْد** (۵۹۵-۵۲۰ق.). هستند که از آنها در منابع غربی بصورت **Averroes** و **Avicenna** یاد شده است. پزشک قرن شش هجری / دوازده میلادی، اهل اشبيلیه (سویل) اسپانیا آونزوئار **Avenzoar** از خاندان ابن زهر و

آونسراج *Avençerrage* اهل غرناطه (گرانادا) از خاندان ابن السراج است.

نسب، گاهی به کنیه پدر ربط دارد، برای مثال ابن آبی لیلی، یا، أمیة بن ابی أمیة. بسیاری اوقات، بجای اینکه در نسب به اسم پدر یا مادر اشاره شود از نام اجداد استفاده می‌شود، بخصوص زمانیکه نام جد بیان کننده حرفه وی باشد. مانند: ابن الساعتی (پسر ساعت ساز)، ابن الزیّات (پسر روغن فروش)، یا ابن الفارض (پسر سردفتر). نسب ممکن است با استفاده از لقب پدر یا جد شکل بگیرد. مانند مورد ابن السکیث (پسر مرد کم حرف)، یا ابن ذی اللحیه (پسر مرد ریشدار). اگر طفلی از والدین غیر مسلمان زاده شود می‌توان وی را ابن یا بنت عبدالله خواند. در قرون وسطی این نوع نامگذاری در مورد اسیران جنگی رایج بوده است، اگر پدر ناشناس باشد، شخص را «پسر پادرش» می‌خوانند، مانند حاکم معروف اوائل دوره امویان زیاد بن ابیه، در غیر این صورت به نام مادرش خوانده می‌شود.

روشن اخیر در مواردی که مادر ویژگی چشمگیری داشته باشد بکار می‌رود، مثلاً وقتی که مادر خارجی باشد، که در مورد پسر علی بن ابی طالب(ع) که مادرش کنیز بوده صدق می‌کند و بنام مُحَمَّدْ بْنُ الْحَنْفِيَّه به معنای پسرزنی از قبیله حنفیه شناخته می‌شده است. موارد مشابه عبارتند از ابن الْعُوْطِيَّه، یا ابن الْرُّوْمِيَّه به معنای پسر زنی از اهالی قبیله ویزیگوت یا از اهالی روم شرقی (بیزانس). در خانواده‌های چند زن، ممکن بوده که یکی از زنان نسبت به دیگران بنوعی ممتاز باشد که در این صورت فرزندانش می‌توانستند نام او را داشته باشند مانند مروان بن الحكم که بنام ابن الزرقا (پسر زنی که چشمان آبی رنگ دارد) مشهور است. شق دیگر اینکه تیره خاندان مادری مهمتر از خاندان پدری باشد مانند: ابن بْنُتُ الْأَعْزَّه که پدربرگ مادری وی (الاعز) مقام وزارت داشته، یا ابن أخت غانم (پسر خواهر غانم). ابن بی بی مورخ دوره سلجوقیان در قرن هفتم هجری به نام مادرش بی بی المئجّمه (زن ستاره‌شناس) منسوب است. گاهی به اسمی ساده‌ای نظیر ابن التّست، یا ابن المرأة (پسر خانم، یا زن)، یا به اسمی کاملی

مانند **ابن مریم** (پسر مریم) یا به اسمی حرفه‌ای مانند **ابن الدایة** (پسر دایه)^(۳۱) بر می‌خوریم.

نسب با استفاده از واژه **سبط** یعنی نوہ دختری^{*} بسط می‌یابد. مانند مورد **سبط ابن الجوزی** مورخ، که مادرش دختر ابن **الجوزی** فقیه و متکلم معروف قرن ۶ه. بود و حتی لقب ترکی **قزاوغلو Qizoglu** (پسر دختر) نیز داشته است. در مناطق غیر عرب، سادات اسمهایی نظیر **سبط حسن** (اولاد حسن)، یا **سبط رسول** (اولاد پیامبر) دارند. گاهی از واژه **الحفید** (نوه) استفاده می‌شود، بخصوص زمانیکه دو محقق یا دو نجیبزاده همنام باشند مانند: **حسن بن علی بن حسن الحفید**

لفظ **بنو** (پسران، اخلاق)، اغلب در حالت مضاف **بنی**، **بنی** برای خاندانها و طایفه‌ها بکار می‌رود. مانند: **بنو اسرائیل** (یهودیان، فرزندان اسرائیل)، یا **بنو امیه** (امویان). این واژه درنام خانوادگی ایرانیها نیز وجود دارد. مانند: **بنو عزیزی** یا **بنی فاطمه**. استفاده از واژه **آل** (خاندان) در میان عربها بسیار رایج است. مانند: **آل هاشم**، **آل سعود**، **آل صباح**. این واژه می‌تواند کوتاه شده و بصورت حرف تعريف عربی ظاهر شود. مانند **العمر**. در هند و پاکستان با اسمهایی نظیر **آل احمد** (خانواده احمد) مواجه می‌شویم که نشان از سیاست آن خانواده دارد.

در شمال آفریقا به واژه‌های **ولد** (جمع: اولاد) بجای **ابن** و **سی** بجای **سید** برمی‌خوریم. مانند **حمزه ولد سی احمد**. در ایران از واژه **ولد** (پسر) استفاده می‌شود و حتی گاهی جای اسم خاص را می‌گیرد، در میان بربرها^{**} واژه‌های **آیت**، **ات**، **ائیث**، **ایت** نیز وجود دارد. مانند: **آیت احمد**، **ایط اهران** (اولاد طاهر). در اسامی جدید عربی اغلب

* لغتنامه دهخدا: «سبط: فرزندزاده خواه اولاد از پسر باشد خواه از دختر»
المنجد: سبط: پسر پسر است ولی غالباً به پسر دختر اطلاق می‌شود و در مقابل حفید که پسر پسر است و از سبط بمعنی درخت اشتقاق یافته است. مترجم.
* نام ساکنین برابری زبان آفریقای شمالی. مترجم.

از واژه **ابن** صرفنظر شده و **أَحْمَدْ بْنُ عَلَى** بصورت **أَحْمَدْ عَلَى** در می‌آید که در این صورت تجزیه صحیح اسم مشکل می‌شود. در فارسی رایجترین راه برای نشان دادن نسب اضافه کردن یا اضافه بعد از اسم پسر است. مانند **حسین منصور**، و از آنجا که علامت یا اضافه نشان داده نمی‌شود نام بصورت **حسین منصور** در می‌آید. همچنانکه در اسم عربی **أَحْمَدْ عَلَى** نام پدر جزئی از نام پسر است. **حسین بن مَنْصُور الْحَلاج** در مناطق غیر عرب معمولاً به نام پدرش **مَنْصُور** شناخته می‌شود، در اسمی هندی بیشتر موقع یا اضافه حذف می‌شود.

در فارسی از واژه پسر بندرت استفاده می‌شود و بجای آن واژه **پور** بکار می‌رود مانند: **نادرپور**، **پور بها**؛ متشابه آن برای زنها واژه **دُخْتُ** است که در اسمهایی نظیر **توراندخت** دیده می‌شود. در خانواده‌های ایرانی و کشورهایی که تحت تاثیر ایران هستند وابستگی بصورت **پسوندزاده** نشان داده می‌شود مانند: **مفتیزاده**، **جمالزاده**، **تقیزاده**، استفاده از این پسوند میان مسلمانان هند نیز رایج است و بیشتر با القاب همراه می‌شود. مانند: **نواب زاده**، **پیرزاده**؛ این پسوند در اسمی مونث هندی با حرف **ی** ختم می‌شود مانند: **مبارک زادی** (دختر مبارک)

در ترکی **پسوندزاده** معمولاً بدنیال اسمی خانواده‌های مهم می‌آید. مانند **کوپرولوزاده** **Kprülüzade**، **Ashiqpashazade**، یا این پسوند با اسمی حرفه‌ای همراه می‌شود. مانند: **حلواچیزاده** **Helvacızade**. همچنین با پسوند **ترکی - اوغلو** **Oğlu** - نام ساخته می‌شود. مانند: نام قهرمان معروف ادبیات عامه ترکی **کوراوجلو** **Kroğlù** (پسر مردناپینا)، **رمضان اوغلو** **Ramazanoğlu** [نام خاندان حاکم ترک در قرون وسطی]، یا **یازیچی اوغلو** **Yazıçıoğlu** (پسر کاتب). در زمان قدیم برای نامیدن یک فرد از واژه **اوغلان** **Oğlan** (پسر) استفاده می‌شده است. مانند نام سراینده اشعار محلی قره کائوگلان **Karacaoğlan**. در خانواده‌ها ممکن است از حالت جمع نام **آğzibüyükler** جد مشترک خود بعنوان نام خانوادگی استفاده کنند مانند: **آغزی بیوکلر**

که بیان کننده نام افرادی است که از نوادگانی شخصی با لقب آغزی بیوک *ağzibüyüük* (دهان گشاد) هستند. با رایج شدن نام خانوادگی در سال ۱۹۳۴ در ترکیه بسیاری از اشخاص از بکار بردن پسوند بعنوان جزئی از نام خانوادگی صرفنظر کردند یا لفظ -اوغلو *oğlu*- را به -گیل *gil*- تغییر دادند و نامهای نظری نجات زاده *Necatizade* یا *Siyavuşoğlu* بصورت نجات گیل *Necatigil* و سیاوش اوغلو *Necatioğlu* نجات اوغلو *Siyavuşgil* بصورت سیاوش گیل درآمدند. پسوند -سوی *Soy*- (خانواده) نیز در نام خانوادگی استفاده می‌شود، مانند: جبه سوی *Cebesoy* وابسته به جبه *cebe* (یراق) است و احتمالاً شکل کوتاه شده جبه‌چی *cebeci* (یراق ساز) است.

در پاکستان، بخصوص درایالت سند پسوندهای -پوتر *Potra*- و -پتا *Pota*- نشان دهنده نسب در هر خانواده است مانند داود پtas *Daudpətas* که نوادگان شخصی به نام داود *Dā'ud* هستند. پنهان و ساکنین مرز شمال غربی افغانستان از پسوند -زی *Zay*- برای نامیدن افرادی که از یک خاندان هستند و جد مشترک دارند استفاده می‌کنند مانند: یوسف زی *Yusufzay*، سدو زی *Saddozay*، پوپالزی *Popalzay* [که امروز به مرور زمان و در عمل از بکار بردن این پسوند صرفنظر می‌شود] یا، در مورد طایفه‌های بزرگتر از پسوند -خیل *kħel*- استفاده شده است مانند: عیسی خیل *Isakħel*^۱، میان خیل *Kakakħel* یا کاکا خیل *Miankħel*

نسبت

نسبت وابستگی به محل تولد، محل اقامت یا اصل و منشاء فرد را می‌رساند. نسبت در عربی با اضافه کردن «ی» مشدد -ی^۲ و در مورد زنان با اضافه کردن -یث^۳ به نام محل یا نام طایفه درست می‌شود مانند: هاشم بصورت الهاشمی؛ بغداد بصورت البغدادیه (زنی از اهالی بغداد). یک فرد می‌تواند چند نسبت داشته باشد مانند: محمد الدمشقی الكوفی که شخصی است در اصل اهل دمشق که در کوفه مقیم و مشهور شده است.

شكل نسبت در بعضی از اسمی بی قاعده است^(۳۲)، بخصوص در آنسته از اسمی که دارای کشیده در جزء دوم هستند که دراين صورت بجایی از حرکت زبر (فتحه) استفاده می شود، مثلاً مردی از طایف **ٿئیف**، **الشَّفَفِی**؛ وزنی از طایفه **حَنِیْفَه**، **الْحَنَّفِیَه** خوانده می شود. نسبت قبیله مشهور **قُرَیْش**، **الْقُرَشِی** است ولی اخیراً در کشورهای غیر عرب به شکل با قاعده **قُرَیْشِی** ادا می شود. نسبت بصورت بی قاعده در اسمی غیر عربی فراوان است مثلاً **وَمَرو** [شهرهای ایران] در حالت نسبت بصورت رازی و **مَرْوَزِی** در می آیند. نسبت **ياسی** در ترکستان **ياسوی**، هرات، هراتی و اغلب هروی است. نسبتها فراوانی که با دقت توسط محققین مسلمان در آثاری نظیر کتاب **الأنساب** اثر سمعانی* جمع آوری شده است، نشر اسلام را در دوره های معینی از تاریخ نشان می دهد. برای مثال به نسبتها برخی از محققین اشاره می شود: **الشاطبی** (اهل خاتیوا «شاطب» در اسپانیا)، **الْفَرْغَانِی** (اهل فرغانه در آسیای مرکزی)، **السِّنْدِی** (از اهالی دره سند سفلی)، **الطَّرْطُوشِی** (اهل تورتوسا «طرطوش» در اسپانیا)، **الْبَخَارِی** (اهل بخارا)، **الْتَّسَوِی** (هل تتوان)، **الْرُّبِیدِی** (هل زبید در یمن) و **الْشَّاهِ جَهَانِ آبَادِی** (هل دهلي) این نسبتها نشان دهنده مراکز فرهنگ اسلامی در طول تاریخ هستند. نسبت ممکن است نسلها بعد از اینکه اجدادی سرزمینی را ترک کرده باشند برای نوادگان آنان باقی بماند. نام **لَنْدُوْلُسِی** [أهل اندلس که هنوز در تونس وجود دارد]^(۳۳)

نسبت ممکن است نشان دهنده مذهب یا عقیده دینی شخص باشد: پیرو ابن حنبل **حَنِیْلِی**، پیرو فرقه معتزله **مُعْتَزَلِی**، شیعه معتقد به دوازده امام **اُشْنِی عَشَرِی** و صوفی پیرو فلسفه اشراق **اُشْرَاقِی** خوانده می شود. وقتی نسبت از نام حرفه ای ساخته شود معمولاً شکل جمع آن بکار می رود: **قَوارِیْرِی** شخصی است که بطری شیشه ای می سازد، **کَوَاكِبِی** فردیست که میخ تولید می کند. این نسبتها امروزه بصورت نام خانوادگی واقعی افراد در آمده اند.^(۳۴)

* ابوسعید عبدالکریم بن محمد سمعانی، ملقب به تاج الاسلام، ۵۰۶ - ۵۶۲ق. مترجم.

نسبت را می‌توان از اسم خاص یا قسمتی از آن ساخت که به معنای وابستگی به آن فرد است. مانند: **بَكْرٰى**، از ابوبکر، **رَحِيمٰى** از عبدالرحمن و **فَخْرٰى** از فخرالدین. همچنین ممکن است شخصی بخاطر تمجید از یک فرد بزرگ و ادائی احترام به او از نامش استفاده کند و بعنوان نسبت خود انتخاب نماید، مانند: شبی محقق هندی (فاتح ۱۹۱۴) که نسبت **عُمَانِي** برخود نهاده، زیرا برای **أَبُو حَنِيفَةَ عَمَانِي** فقیه معروف احترام فراوان قائل بود. صوفیان [واژه صوفی خود نسبت است و از صوف «پشم» ساخته شده است] با انتخاب نام فرقه خود تابعیت معنوی خویش را نشان می‌دهند. مانند: **الْقَادِرِي**، **الْشَّاذُلِي** و یانام قطب خود را بعنوان نسبت انتخاب می‌کنند: **رَحْمَانِي** [گرفته شده از عبدالرحمن نامی در هند امروزی]. هیچ نسبتی از نام پیامبر(ص) ساخته نشده است. اولاد وی که فرزندان حضرت فاطمه و شوهرش حضرت علی(ع) هستند **عَلَوَى**، و در مواردی خاص **فَاطَمِي** خوانده می‌شوند و برای تشخیص اینکه از اعقاب کدام یک از نوادگان پیامبر هستند، نام **الْحَسَنِي** یا **الْحَسَنِيَّيِنِي** را به اسم خاص خود اضافه می‌کنند. گاهی نسبت نشان دهنده عادت صاحب آن است که به لقب شبیه است مانند مورد **ابن الْبَسْمَلِي** که فرزند ملاحی بوده که عادت به تکرار عبارت **بِسْمِ اللَّهِ** داشته و در نتیجه به **الْبَسْمَلِي** شهرت یافته است.^(۳۵)

برای ساختن نسبت از اسمی مرکب، فقط حروف معینی از اسم بکار می‌رود. مثلاً نسبت شخصی از اهالی **حِصْنٰ كِيفَا**[در شرق ترکیه]**الْحَضْكَفِي** است؛ **الْبَوْعَقْلِي** هم نسبتی است که از ابوعلی ساخته شده است. در قرون وسطی به نسبتهاEI نظر **الْعَبْدُ الرَّحْمَنِي** برخوریم زیرا عبدالرحمن را دیگر به صورت مضاف و مضافقیه در نظر نمی‌گرفتند. نسبتهاEI ساخته شده از حرفه‌ها نیز با قواعد دستوری هماهنگی نداشتند. شخصی که هم قاضی و هم امیر بوده، نسبت **الْقَاضِيَّيِّيَّيِّي** داشته است.

در حال حاضر که داشتن نسبت منسوخ و بسیاری از نسبتها بصورت نام خانوادگی افراد در آمده‌اند، زنان از شکل مذکور نسبتها استفاده می‌کنند مانند: **مُوْنَا الْعَجَمِيِّي** یا

ماجده نویی. در ایران برای ساختن نسبت از حرف ی کشیده استفاده می‌شود. مانند: اصفهانی، تبریزی، که با شکل نسبت در عربی مطابقت دارد. در ترکیه شکل پایانی نسبت بصورت لی *li* است که بخصوص در مورد ساختن نسبت با استفاده از نام محل بکار می‌رود و با اصوات ترکی همخوانی دارد. مانند: آنکارالی *Ankaralı* و ازمیرلی *Istanbullu*، استانبوللو *Izmırılı*

در هند و پاکستان نسبتها با والا *wālī* [مونث: والی *wālī*] ختم می‌شوند: پونا والا *Poonawālī*، مردی از اهالی پونا، دهلی والی *Dehlīwālī*، زنی اهل دهلی و جاپان والا *Japānwālī*، تاجر اهل کراچی است که با ژاپن تجارت دارد. در ایالت سند برای موارد مشابه برتریب از حروف پایانی -وارو *wārō* - و واری *wārī* - استفاده می‌شود.

لقب (۳۶)

شاخصترین نوع اسم لقب [جمع: القاب] است. این ادعا با مطالعه ترجمه این شعر قدیمی عربی ثابت می‌شود:

بندرت به مردی برمی‌خوری که اگر فکر کنی خصوصیات درونی او در لقبش وجود نداشته باشد.^(۳۷)

لقب برای ایجاد وجه افتراق بین افرادی که دارای یک نام هستند داده می‌شود و بر اساس سن، پایه و مقام و وضعیت ظاهری به افراد اطلاق می‌گردد. لقب می‌تواند تشریفاتی باشد و یا برای تعیین هویت بکار رود. لقب ممکن است برای خفیف شمردن فرد به وی داده شود که در این حالت به آن تَبْزُّ می‌گویند. در دوره جاهلیت عربها القاب زننده‌ای به دشمنان خود می‌دادند، حتی در قرآن به آنان هشدار داده شده است که از القاب تحقیرآمیز استفاده نکنند: لَا تَبْزُو إِبَالَ الْقَاب [سوره ۴۹، آیه ۱۱]

بگفته قلقشندي* داشتن لقب از دوره پیامبران رواج داشته چنانکه حضرت ابراهیم،

خلیل الله (دوست خدا)، حضرت موسی، کلیم الله (مخاطب خدا)، حضرت محمد، الامین (درستکار)، ابوبکر، الصدیق (راستین) و عمر، الفاروق (آنکه حق را از باطل جدا سازد) نامیده می شدند.

القب بندرت اشاره به وضعیت ظاهری افراد دارند، ولی می توان به مواردی اشاره کرد نظیر: **الْأَبْرَص** (کسیکه به بیماری پیسی گرفتار باشد)، یا، **الْجَاحِظُ*** (مرد چشم برآمده) که لقب دانشمند جامع العلوم دوره عباسی بوده است. لقب ممکن است بخاطر حرفه یا عادات دینی به افراد اطلاق شود. مانند: **النَّجَارُ، الْزَاهِدُ**، یا اینکه از تکیه کلامی که شخص دوستدار بکار بردن آنست گرفته شود.

وقوع حوادث در زندگی یک فرد هم می تواند باعث گرفتن لقب باشد مانند مورد مشهور شاعر عرب در دوره جاهلیت که ملقب به **تَابَطَ شَرَّاً**** (شر را زیر بغلش نهاد) بوده است. [چنین تفسیر شده که وی شیطانهای را از بیابان ربوده است]. چنانچه از این نام بر می آید، لقب ممکن است یک جمله کامل باشد.

برخی از لقبها برای جلب خوشبختی داده می شده است. چنین است که به یک برده بدبو لقب **كَافُور** داده اند [مشهورترین کافور در تاریخ عرب مکنی به **أَبُو الْمَشْك** (پدر مشک) بوده است]. بقیه لقبهای زشت به این جهت داده می شده که از صاحبان آنها دفع چشم زخم شود. مثلاً خلیفه متوكل کنیز بسیار زیبائی داشته که ملقب به **الْقَبِيْحَة** (زن زشت) بوده است. امکان آن بوده که فردی در جاهای مختلف القاب گوناگون داشته باشد مانند **حَلَاجٌ** عارف مشهور که القاب او، حکومت بغداد را سر در گم کرده بود.^(۳۸)

بسیاری از القاب در حال حاضر نام خانوادگی افراد شده اند مانند: خانواده عراقی **الْمَلَائِكَة** (فرشتگان) که زمانی این لقب بخاطر سازگاری و مهربانی که داشتند به آنان اعطاء شده بود^(۳۹). یا خانواده ترک **پَنِيرِ يَمْزَكِيلِ** **Peyniryemezgil** (طايفه او «پنیر

* ابو عنمان عمرو بن بحر ۹۱۶۰ - ۲۵۵ق. مترجم.

* ثابت بن جابر، - ۵۳۰م. مترجم.

نمی خورند»). از القابی که در کشورهای غیر عرب بصورت نام‌خانوادگی در آمده‌اند می‌توان به این موارد اشاره کرد: **Barlas** در میان ترکمنها، آوان **Awān** در پنجاب، یا افشار در ایران.

حتی امکان آن بوده که لقبی بعد از مرگ به شخصی داده شود: وقتی حَنْظَلَه در غزوه احد(سال ۳ق.)، شهید شد، پیامبر(ص) او را به غَسِيل المَلائِكَه (غسل شده توسط فرشتگان) ملقب ساخت، زیرا لازم نیست که شهید طبق رسم معمول قبل از دفن غسل داده شود.

درباره انواع مختلف لقب در فصل پنجم بتفصیل صحبت خواهد شد.

فصل دوم

تولد در روز جمعه، - نام‌گذاری کودک

پیامبر(ص) چنین فرموده است «روز رستاخیز شما به نام‌های خودتان و نام‌های پدرانتان خوانده می‌شوید، پس نامهای زیبا (یا، متین) انتخاب کنید.»^(۱) پیامبر(ص) معتقد بود که پیامآوران خوش سیما و با نام‌های زیبا، خوش‌یمن هستند، بنابراین تعجب‌آور نیست که در زبان ترکی به اسمی خاصی نظیر آدی‌گوزل **Adığüzel** (نامش

زیباست) بر می‌خوریم. بر اساس حدیث نبوی دیگری پدر در قبال فرزند سه وظیفه دارد: به وی نوشتن بیاموزد، نام نیک بر او نهد و چون به سن بلوغ رسید او را داماد کند.^(۲)

اظهارات پیامبر(ص) بر خلاف رسم اعراب در دوره جاهلیت بود که بر پسران خود نامهای ترسناک یا خشن می‌نهادند. نامهایی مانند حرب (جنگ)، صخر (سنگ) و مُرْ (تلخی) در آن زمان رایج بودند. گاهی نام اولین شیئی را که پس از تولد نوزاد می‌دیدند، بعنوان اسم وی بر می‌گزیدند. چه کسی دوست دارد که قُنْقَنْد (خارپشت) نامیده شود؟^(۳). همچنین در میان بادیه نشینان و به طور کلی در مناطق روستایی معمول بوده و هست که برای فرزندان خود نامهایی انتخاب کنند که خصوصیات ظاهری آنها را وصف کند. مانند: سُوَيْد، سُوَيْدَان، یا آشیَّوْد (از ریشه آشَوْد [سیاه]) که به چهره سبزه بچه اشاره داد یا چَلَیِمْد که بچه را به ریگ گرد کوچکی تشبیه می‌کند و چَرَیِد (موش جوان). از این اسمی در مناطق شهری تنها به عنوان لقب استفاده می‌شود.

از آنجا که علائم بیرونی در اوضاع و احوال درونی افراد اثر می‌گذارند، کودکانی با چنین نامهایی مسلماً بسیار بدبخت بودند. به تصور آن‌ها، اسم زیبا توصیف کننده شخصیت والا هم بود، چنان‌که در ضربالمثلی ترکی آمده است: آدی گوزل تا دی گوزل *adi güzel tadi güzel* (دارنده نام زیبا خوش ذوق نیز هست).^(۴)

همچنین اسم نقش مهمی در وابستگی کودک به واحد خانواده دارد^(۵). از این‌رو در بسیاری موارد نام پدربزرگ فوت شده را بر پسرها می‌نهادند، و دخترهانام مادربزرگ خود را می‌گرفتند. اگر مادربزرگ در قید حیات بود احتمالاً نامی برای نوه‌اش انتخاب می‌کرد. در زمان قدیم، در قبایل عرب، اغلب نام پدربزرگ مادری به پسر اطلاق می‌شده است. بهترین نمونه مورد علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) است که پدربزرگ مادری وی آسد (شیر) نام داشته، در غیاب پدر، مادر نوزاد را به اسمی هم معنای اسد می‌خواند خود حضرت هم گفته است: «و من کسی هستم که مادرش نام حَيَّدَر (حیدره، شیر) بر او نهاده است». پس از بازگشت پدر، نام وی به عَلَى تغییر یافت، بر اساس حدیث شیعی ابوطالب در

نژدیکی کوه آبُو قُبَيْس برای انتخاب نام پرسش دست به دعا برداشت و لوحی به او داده شد که روی آن با خط زرین اسم علی (او به بالاترین نقطه «علی» خواهد رسید) نوشته شده بود^(۷). رسم نامگذاری پسر بنام پدربزرگ ادامه یافت. سرگذشت‌نامه‌های الفبایی موید این رسم هستند و با مراجعه به آن‌ها به تعداد زیادی **أَحْمَدْ بْنُ عَمْرَ بْنِ أَحْمَدْ** و **شجرة‌نامه‌هایی مشابه** بر می‌خوریم. اغلب، اسمی که معنی «جانشین» می‌دهد، مانند: **خَلَفُ، مَخْلُوفُ، يَخْلَفُ**، با نام پدر یا پدربزرگ همراه است. امروزه اغلب نام پدربزرگ، نام خانوادگی افراد شده است: **عُمَرْ بْنُ عَلَى بْنُ مُضْطَفِي** که به صورت نام خانوادگی **عُمَرْ مُضْطَفِي** در می‌آید. در مورد زنان نیز میل به استفاده از نام پدربزرگ وجود دارد، مثلاً نام **أُمُّ خَالِدٍ** پُنْتُ خَالِدٍ نشان می‌دهد زنی نام پدرش را برابر پرسش نهاده است. بندرت چند کودک نام یکی از اجداد خود را دارند: حسین بن علی بن ابی طالب(ع)، تمام پسران خود را علی نامید، لقب پسر میانی **زَيْنُ الْعَابِدِينَ** بود که امامان شیعه پس از وی همه از فرزندان و نوادگانش بودند.

گاهی نام عمو یا عمه فوت شده به کودکان اطلاق می‌شود. اگر پدر قبل از تولد پسر فوت شود، ندرتاً ممکنست نام او را برابر پرسش بنهند. تنها استثناء نام محمد است که هر مرد مسلمانی می‌تواند به آن نامیده شود، ولی معمولاً از نامگذاری افراد متعدد در یک خانواده به این اسم خودداری می‌شود. همانطور که در تاشقرغان مرسوم بوده است اگر پسری نام پدربزرگ خود را داشته باشد به لقبش خوانده می‌شود^(۸).

در ترکیه و احتمالاً در بسیاری از مناطق دیگر، قابله هنگام بریدن بند ناف نوزاد نام مذهبی، یا **گوبک آدی gbek adi** بر نوزاد می‌گذارد. سه روز بعد از تولد که اذان آدی **ezan adi** خوانده می‌شود، سه مرتبه در گوش راست نوزاد اذان می‌گویند و سه بار نام را در گوش او تکرار می‌کنند. در ششمین روز تولد که مراسم **عقيقة** اجرا می‌شود، نام رسمی طفل را انتخاب می‌کنند، براساس احادیث جمع‌آوری شده توسط نووی این رسم در هفتمین روز تولد انجام می‌شود^(۹). برای نامگذاری، مردم به ساعت سعد توجه دارند

و اسم رسمی توسط شخص قابل احترامی مانند بزرگ خانواده انتخاب می‌شود. در ترکیه حق نامگذاری نوزاد فقط در اختیار خانواده شوهر بوده است، در برخی از خانواده‌های اهل سند و گجرات، عمه نوزاد نام را انتخاب می‌کند. از عالم دینی یا در مناطق روستائی از مالک زمین یا کدخدا و در مناطق دیگر از کارفرما خواسته می‌شود که برای نوزاد اسمی در نظر بگیرد. بداؤنی^{*} مورخ قرن دهم در دوره مغول شرح می‌دهد که چگونه نوزاد پسر خود را نزد اکبرشاه می‌برد و از او نامی متبرک برای وی طلب می‌کند و چون شاه در آن روزها مشغول ذکر دعای «یا هادی» (ای هدایت کننده) بود، پسر را **عبداللهادی** می‌نامد. وقتی بداؤنی به خانه بازمی‌گردد امام جماعت به او اصرار می‌کند که برای طول عمر پسر قرآن را ختم کند ولی چون او این اندرز را نمی‌پذیرد پسر پس از مدت کوتاهی می‌میرد، اکبر، همچنین، تولد سه پسر فرمانده کل قواش «خان خانان عبدالرحیم» را پیش‌بینی کرد و حتی قبل از تولد بر آنها نام فارسی نهاد^(۱۱). در واقع این کار بین شیعیان مرسوم است. در روایت است که پیامبر(ص) برای فرزند حضرت فاطمه که سقط شد اسم محسن را برگزیده بود. به هر حال بر اساس عقیده عامه اقلًا بچه سقط شده اسم داشت و نمی‌توانست در روز رستاخیز والدین خود را محکوم کند که وی را بی نام رها کرده‌اند^(۱۲)، معمولاً پیروان فرقه اسماعیلیه از آفاخان می‌خواهند که برای بچه‌های زنان آبستن نامی انتخاب کند و او نام دختر یا پسری برای بچه‌ای که در راه است انتخاب می‌کند.

هر چند اسم واقعی پدر، بعنوان اسم پسر بکار نمی‌رود، ولی ممکن است برای وی نامی انتخاب شود که به نوعی به نام پدر وابستگی داشته باشد. بنابراین وقتی نام پدر ابراهیم باشد، احتمالاً پسر اسماعیل، یا اسحق خوانده می‌شود. نام پسرِ داود، سلیمان خواهد بود، یا بالعکس، مثال‌های دیگری نیز چون یعقوب و یوسف؛ یا یحیی و زکریا وجود دارد. اگر پدری همنام یکی از پیامبران باشد غالباً پسران وی به اسامی پیامبران

* عبدالقدیر بن ملک‌شاه، - ۱۰۱۴ق. مترجم.

قرآنی خوانده می‌شوند. چنین هماهنگی با استفاده از واژه عَبْدُ (بنده) و یکی از اسماء الہی نیز حاصل می‌شود. مانند: عَبْدُالْعَظِيم (بنده بزرگ) که می‌تواند پسر عَبْدُالْقَوی (بنده زورمند) باشد. تبعیت از این شیوه در کشورهای غیر عرب می‌تواند منجر به بوجود آمدن اسمی کاملاً بی‌معنی شود که فقط هم قافیه هستند مثلاً در حیدرآباد دکن عَبْدُالصَّمَد نامی پرسش را عَبْدُالْكَبِيد نامیده است. اسمی که واژه‌های الْدِین دارند به همین ترتیب ساخته می‌شوند: حُسَامُالدِّين (شمیردین) پسر سنان الدِّین (نیزه‌دین)؛ عُلَامَ مُرْتَضَى، پسر عُلَامَ مُضْطَفَى نیز در این رده قرار می‌گیرند، و در سطح پائین‌تر اسم مغولی قَبْلان بیگ بن شیربیگ (آقای پلنگ، پسر آقای شیر) وجود دارد. بهترین نمونه ثبت شده از این دست از اسمی در دکن است که مردی با نام عَبْدُالْمَحَاكم مُحَمَّدًا حسان أَفْضَلُ الدِّين یُؤْسَس عَبْدُالله حَيْطَ شَهِيدُالله خَان باسط، هفت پسر داشته و ساختار نام آنها مانندنام پدر بوده مثلاً یکی از آنان عَبْدُالْمَحَاسن مُحَمَّد مُحْسِن رَشِيدُالدِّين مُوسَى عَبْدُالْمُحْصِن عَبْدُالله خَان ذَاکر نام داشته است^(۱۳).

از طرف دیگر نام پسران ممکن است از نظر دستوری شبیه نام پدر باشد، مثلاً نام پسرانِ عنایت خان؛ ولایت -، هدایت -، شُجاعَت -، کرامت - و سلامت خان است. یا اسمی پدر و پسر از یک ریشه لغوی باشند مانند لَطَائِف، پسر لَطِيف. در بعضی از خانواده‌ها حرف آغازین نامها طی نسلها، همسان انتخاب می‌شود مانند اسمی در سلسله غزنويان: مُودُودِپن مَسْعُودِپن مُحَمَّد (که همه اسمی اسم مفعول هستند)^(۱۴). بهر حال نام‌گذاری کودکان به نام‌های هم قافیه یا وابسته به هم بسیار معمول است - خواه مرکب از نام حَسَن، حَسَيْن و مُحَسِّن باشند، خواه نام‌هائی نظیر عَمْرو، عَمَير و عامر. بدین نحو امیر پاینده‌خان اهل کابل در قرن نوزدهم، تمام پسرانی را که از یکی از زنانش داشته با استفاده از واژه هل نام نهاده است: پوردل Purdil، شیردل Sherdil، کهندل Kohandil، مهردل خان Mihrdilkhan. در یک خانواده مؤمن بنگالی به اسمی نورالله‌دی (نور راهنمائی)، شَمْسُالْضَّحْى (خورشید بامدادی)، بَدْرُالْدُجْى (ماه کامل در

تاریکی) و **خَيْرُاللهِ** (بهترین راهنمائی)، برمی‌خوریم که آوای پرطینین آنها آیات قرآنی را به شنوونده القاء می‌کنند. دو برادر موسیقی‌دان پاکستانی **بُلْدُرَالدِّين** و **قَمْرَالدِّين** بترتیب به معنی ماه کامل دین و ماه دین نام دارند. حتی در یک کتاب جدید بچه‌داری به زبان ترکی، اسمی مناسب برای دوقلوها پیشنهاد شده است. دو خواهر همزاد می‌توانند سراب (*Bülent*) و مهتاب (*Mehtap*) / مهتاب (*Serab*) و دو پسر بولنت (*Levent*)، به ترتیب به معنی بلند و قهرمان جوان، یا کوتو (*Kutu*) و موتلو (*Mutlu*) هر دو به معنی خوشحال، خوشبخت، نامگذاری شوند. وقتی همزادها یک پسر و یک دختر باشند نام آنها می‌تواند از شخصیت‌های داستان‌های عاشقانه قدیمی گرفته شود، مانند: کرم (*Kerem*) و اصلی (*Aslı*، یا مرکب از واژه‌هایی مانند *الو* (*Alev*) و آتش (*Ateş*)، (شعله و آتش) باشد.^(۱۵)

از آنجا که اسمی کودکان علاقه‌مند فرهنگی والدین را منعکس می‌کنند، بنابراین گاه گاه عوض می‌شوند. کما این که در هر دوره‌ای تا اندازه‌ای به خاطر نام چهره‌های مشهور روز و تا حدودی به خاطر دلایل زیبائی شناسی اسمی خاصی رایج می‌شوند. همان‌طور که در گذشته نام قهرمانان مذهبی یا شخصیت‌های صدر اسلام طرف توجه بوده‌اند، امروزه شعارها و تکیه کلام‌های سیاسی رایج هستند مثلاً نام یک دختر ترک آنا یا *Anayasa* (مشروطیت) بود، و اسمی ندال و کفاح با معنی ربودن و جنگ در زمان جنگ اعراب و اسرائیل در مصر رایج شدند. سه قلوهایی که در از米尔 ترکیه بدنیا آمدند **حَرَىيَة** (*Hürriyet*) (آزادی)، اخوت / احبوت (*Uhuvvet*) (برادری) و مساوات (*Musavat*) (برابری) نام داشتند. چهره‌های سیاسی روز منبع الهامی برای اسم‌گذاری بچه‌ها هستند، از این رو در ترکیه در اوآخر دهه پنجاه اسم *Menderes* یا نام کوچک وی ادنان (*Adnan*) نام رایجی بود، در همان سال‌ها سه قلوهای مصری **جمال**، **نھرو** و **تیتو** نام گرفتند.^(۱۶)

اسمی ستارگان سینمای غرب مانند *الویس* بر روی صدها نفر به یادگار مانده است، بنابراین هنرپیشگان زن و خوانندگانی مانند **أمْكَلْشوم** جزء قهرمانان فرهنگی خانواده‌های

جوان هستند. و من خانواده‌های بسیاری را می‌شناسم که پسر آنها، هم نام ستاره سینمای مورد علاقهٔ مادر در زمان بارداری بوده است. بدین نحو خانواده غرب زده پیرو فرقه اسماعیلیه، پسر خود را به یاد عمر شریف، **عُمر نامیدند** – نامی که شیعیان از آن اجتناب می‌ورزند در میان کارگران ترک مقیم آلمان انتخاب نام فوتbalیست‌های معروف به عنوان اسم بچه‌ها رایج است. در حال حاضر از یک سو گرایش فزاینده‌ای به ابداع اسمی جدید خوش‌آهنگ وجود دارد. [نظیر اسمی دخترانه **هیام و سهام** که در مصر رایج و در حقیقت هر دو به معنی بیماری شتر است]^(۱۷)، و نیز اسمی غربی در قالب اسلامی خواهان دارد. از سوی دیگر به دلیل تحرک اجتماعی که مشخصه دوران معاصر است، والدین اسمهایی را که برای خارجیان سهل‌الادا بوده و فاقد معنی زشت در زبان‌های انگلیسی و آلمانی باشند برای فرزندان خود انتخاب می‌کنند^(۱۸). مثلاً پسر ترکی با اسم زیبای افق **Ufuk** احتمالاً در یک کشور انگلیسی زبان به شدت از نامش رنج می‌برد. به هر حال، خانواده‌هایی که در حوزه فرهنگ ایرانی زندگی می‌کنند و طالب نامهای سطح بالا هستند، کودکان خود را به یاد دو شاعر بزرگ ایرانی **فردوسی** یا **سعدی** می‌نامند، در حوزه فرهنگ هند و پاکستان، تعداد اقبال‌ها به خاطر احترامی که برای، اقبال (۱۸۷۷-۱۹۳۸) شاعر فیلسوف قائل هستند بسیار زیاد است، و اخیراً با تمایل به تاکید بر میراث اسلامی، اسمی قدیمی اسلامی با ترکیبات پرطینی مجدداً رایج شده‌اند.

شادمانی و سروری که در بی بدنیا آمدن کودک، بخصوص اگر پسر باشد ایجاد می‌شود در کلیه زبانهای جوامع اسلامی با انتخاب اسمهایی بیان می‌گردد که دقیقاً شبیه تئودور Theodore (خدداده است) در زبان لاتین هستند. در زبان عربی کلاسیک اسمی **عطاء الله، عطية الله يا هبة الله** (همگی به معنی هدیه خدا) معمول است. در زمان حال در مصر دختری **منة الله** (سپاس خدای را) نام دارد. بنظر می‌رسد که این نوع اسمی در مناطق فارسی و ترک زبان بیشتر استفاده می‌شوند. ایرانی‌ها از پسوند **-داد** استفاده

می‌کنند و پسرها را به نامهایی نظیر **اللهداد**، یا **خداداد** می‌نامند، همچنین این پسوند می‌تواند با یکی از اسماء الهی ترکیب شود. مانند **رحمان داد**، **رحیمداد** و حتی **صبورداد**. ممکن است به جای - **داد از واژه - بخش استفاده شود** [معمولًاً در پاکستان این واژه **bux** تلفظ می‌شود]. مانند: **الله بخش**، **الهی بخش** و یا حتی به صورت ترکیب با واژه فارسی **یزدان** مورد استفاده قرار گیرد. مانند: **یزدان بخش**.

در زبان ترکی پسوند - **داده** به شکل صرف شده و در هر منطقه با تلفظ خاص آن محل به صورت‌های وردی **berdi**, **birdi**, بردی **Virdi** (او داد) بکار می‌رود و اسامی **الله بردی** و **الله وردی** به وجود می‌آیند و اغلب با یکی از اسماء الهی همراه می‌شوند مانند: حق وردی **Jabbarbirdi**, خالق بردی **Khaliqbirdi**, جبار بردی **Haqqverdi**, سبحان بردی **Subhanberdi**. ترکیب این پسوند با اسم فارسی نیز وجود دارد: خدابردی **Khudaberdi**, ولی بیشتر ترکی خالص آن رایج است مانند **تغیری بردی tengri, tangri** (تعزی Taghri, Taghribirdi) (تعزی Taghri, Taghribirdi است). نامهایی نظیر **منگوبردی Mengübirdi** (جاودانی داده است) در این رده قرار می‌گیرند، اسم **الله برن Allahberen** (خدماتی دهد) در میان خانواده‌های ایرانی ترک زبان رایج است.

در زبان‌های هندی مانند اردو، سندی، پنجابی نیز همین روش وجود دارد و افعال هندی جایگزین افعال فارسی یا ترکی می‌شوند. **الله دیا diya**, **Allah- diya**, رحیم دنا **Dhani** - **dina**, دانی دنا **Allah varayo** (آورده است)، **Rahim-dina** الله رخیا **Allah-rakhiya** (- جای داده است) یا سئین دینو **Sa'in dino** (نجیب زاده داده است) همان حالت حق‌شناسی را دارد که نام **جابوالله Jabü Allah** در شمال افریقا دارد^(۲۰). ولی تعجب آور است که شخصی دیوداد خوانده شود، ولی آیا این اسم یادآور ابن جنی (پسر جن) نیست؟

حسن حق‌شناسی در اسامی یاد شده همیشه متوجه خالق نیست، ممکن است

پیامبر(ص)، یکی از امامان یا یکی از اولیا کمک کرده باشند که والدینی صاحب فرزند شوند، که در این صورت در خاورمیانه به نام‌هائی نظیر عطاء‌محمد یا عطاء‌حسین برمی‌خوریم؛ اسامی دادعلی، اکرام‌علی (مهربانی علی) یا حیدربخش در فهرست اسامی شیعیان قرار دارند. در پاکستان نبی‌بخش (هدیه پیامبر) بسیار معمول است، در حالی که اسامی غوث‌بخش (هدیه فریادرس) گرفته شده از نام عبدالقادر گیلانی، و قلندربخش گرفته شده از نام لعل شهباز قلندر سهون اشاره به «ولی» دارد که با شفاعت او شخص صاحب فرزند شده است. نام نوربخش بین شیعیان صوفی ایران رایج است. دسته دیگری از اسامی که نشان از حق شناسی دارند از ترکیب واژه **فضل** (مرحوم، لطف) با نام خدا، پیامبر یا یکی از امامان به وجود می‌آیند. به ترتیب مقام و رتبه این اسامی می‌توانند **فضل الله، فضل الغنی، -الرّزاق، -المُنَان و فضل ربی** [رجوع شود به سوره ۲۷، آیه ۴۰]، **فضل احمد، و فضل علی** [گاهی به صورت کوتاه شده **فضلی**] باشند. دسته دیگر از این اسامی می‌توانند با واژه **احسان** (بخشنش) شروع شوند. مانند **احسان** **رجی** یا **احسان حق** که مانند آن دسته از اسامی که با واژه **عنایت** یا **اعلام آغاز** می‌شوند مورد استفاده قرار گیرند. این نوع از اسامی بیشتر در هند و پاکستان رایج هستند، نه تنها اسم‌هائی مانند **عنایت الرّحمن**، یا **عنایت الرّحیم**، بلکه نام‌هائی چون **عنایت کبریا** (**احسان** بزرگمنشی خداوند) نیز وجود دارند. نام **اعلام الحق** و اسامی که از ترکیب **لطف** ساخته می‌شوند در این رده قرار می‌گیرند. همچنین اسماء الحسنی می‌تواند جایگزین **الله** شود: **لطف الله، لطف البری و غیره**. حتی واژه **فیض** (پرتو، تجلی) هم مورد استفاده قرار می‌گیرد. مانند **فیض الرّحمن**

نه تنها حق‌شناسی والدین نسبت به خدا، پیامبر یا یکی از اولیا با انتخاب اسم آن‌ها بیان می‌شود، بلکه امید به این که فرزندشان زندگی طولانی و شاد داشته باشد در به وجود آمدن این اسامی دخیل است، زیرا پیامبر(ص) به پیروانش سفارش کرده است که از نام‌های خوش‌یمن استفاده کنند. واژه‌هایی چون برکت، سعادت، و ظفر به همین

منظور در اسامی به کار می‌روند. در مناطق فارسی زبان برای هر دو جنس دختر و پسر نامهایی با ترکیب واژه خوش وجود دارد. مانند، خوشحال، خوشدل، یا نامهایی که با ترکیب واژه به ساخته می‌شوند، مانند: بهروز، روزبه، بهنام، نامهایی مانند نامور، کامران، یا فخرزاد نیز به همین منظور به کودکان اطلاق می‌شوند.

از دیرباز در زبان ترکی، نامهایی با ترکیب‌هایی از واژه کوت *qüt* (خوشحال) وجود داشته است. مانند: کوتلو *quṭluq* (املاه جدید: *kutlu*) (خوشحال)، یا اوغور *ugur* (خیرپیش). از اسامی امروزی و رایج می‌توان به آی کوت *Aykut*، گون کوت *Günkut* (ماه خوشحال و خورشید خوشحال یا روز خوش) اشاره کرد. در روزگار پیشین ممکن بود که مقدم نوزاد ذکور ترکی را با نامهای آی دوغموش *Aydōgnus*، ارسلان دوغموش *Gündōgnus* (ماه، شیر، خورشید به دنیا می‌آید)، یا گون دوغموش *Arslandoğnus* خیر مقدم گویند، و با انتخاب اسامی قهرمانی مانند: کورک ماس (*Korkmas*) (بی باک)، اورکمز *rkmez* (اورانده نمی‌شود) و یلماز *Yılmaz* (سرکش) زندگی خوبی برای وی آرزو کنند. هنگامی که با بر موسس سلسله تیموریان در تدارک تصرف شمال غربی هند بود، پسر خود را هندال *Hindal* (هند را بگیر) نام نهاد، در این زمینه ممکن است شخصی نامهای نظامی برای پسرانش برگزیند: در شرق ترکیه اسامی عسکر *Asker* (سرباز)، بینباشی *Binbashi* (سرگرد)، آلی *Alay* (هنگ) وجود دارند؛ و اسمی نظیر اوکموش *Okmüz* (کسی که می‌تواند بخواند) مطمئناً بیان کننده یک آرزو است^(۲۲). در کشورهای عربی به خصوص آن‌هایی که تحت سلطه امپراطوری عثمانی بودند، لقب‌های ترکی مانند: باشا *Başa*، یا شلبی *Shalabi* (= چلبی *çelebi*) (شریف، نجیب) یافت می‌شوند. تمام اسامی یاد شده با آرزوی آینده‌ای پرشکوه برای کودکان انتخاب می‌شوند و اگر بعد از تولد چندین پسر، دختری به دنیا بیاید، او را مَسَرَّت (خوشحالی) می‌نامند. واژه آرزو در تمام زبان‌ها به عنوان اسم به کار می‌رود: مُنْيٰ [در عربی]، آرزو، یا آرمان [در فارسی] و دلک *Dilek* [در ترکی].

به هر حال علی‌رغم تمام آرزوهای والا در قالب اسمی برای کودکان، مرگ و میر در میان آنان زیاد بوده است. در غرب گاهی اسمی زمینی و دنیوی (زمین‌زاد: اردموته Erdmann، اردمان Erdmuthe در زبان آلمانی) به کودکانی که بعد از چند کودک مرده، به دنیا آمده بودند اطلاق می‌شد، و غرض از انتخاب این نوع اسمی پیوند روح نوزاد به زمین، قبل از پرواز به آسمان بود. در میان مسلمانان نیز تعدادی اسم وجود دارد که برای ایمن‌ساختن کودک انتخاب می‌شود. رسومی هم برای حفظ آنان از خطر وجود دارد. مثلاً ممکن است کودک را به نامی که از ریشه «زندگی» باشد خواند، مانند: یَحْيَی (از ریشه حَيٌّ = زندگی)، یَعْمُور (از ریشه عَمَر = زندگی کردن)، یَعِيش، یا نام زن مشهور عائشه (از ریشه عِيش = زندگی)، به خصوص ترکیب آبُوالبَقَاء يَعِيش از همه مؤثرتر است، زیرا بَقَاء به معنی دوام است. یَبِقَا (یَبِقَى) (اوی ماند) نیز از همین ریشه است. در مناطق حوزه فرهنگ ایرانی به اسمی جاوید یا مانده بر می‌خوریم و ترک‌ها نام‌های یاشار Yاشار (او زندگی می‌کند، زنده می‌ماند)، و حتی اولمز lmez (جاودانه) را به کار می‌برند. اشکال صرف شده فعل دورماک durmak (ماندن) به فراوانی اسم واقع می‌شوند، مانند: دوران Duran (باقي مانده)، دورسون Dursun (او می‌ماند)، یا دورموش Durmus (ماندگار است). در هند ریشه جی Ji (زندگی) به همین منظور به کار می‌رود. مثلاً در پنجاب اسمی جی آ Jia، جی نون Jinun، جووا Juwa، جونا Juna وجود دارد، که شکل مؤنث آن‌ها عبارتند از جی آن Jian، جیندو Jindo، جیندو Jini، جی‌نی Jini، جی‌وی Jiwi.^(۲۳)

رسم پسندیده مسلمانان، نام‌گذاری طفل با استفاده از ترکیب واژه عَبْد (بنده) و یکی از نامهای الهی است که معنی جاودانگی دارد. مانند: عَبْدُ الْحَمْد (– زندگی)، عَبْدُ الْبَاقِي (– جاودانگی)، یا عَبْدُ الدَّائِم (– همیشگی) و غیره. همچنین ممکن است از نام‌گذاری طفل بنام یکی از افراد خانواده یا دوستی که بطور فاجعه‌آمیزی مرده باشد خودداری شود، و اگر در خانواده کودکی همنام شخصی، باشد که نابهنه‌گام بمیرد به کنایه می‌گویند.

«هم اسم اوست ولی انشاءالله عمرش به کوتاهی عمر او نباشد.»^(۲۴) وقتی از مرگ کودکی بیمناک باشند، بجای نامگذاری او به نامی با معنای قوی و مثبت، برای فریب دادن و دور راندن شیطان نامی زشت بر او می‌گذارند. از این نوع اسمی در زبان عربی می‌توان به **يَمْوُت**، **تَمْوُت** (او می‌میرد) و در پنجاب به **ماچھای** **Chebinou** (بچه مرگ) اشاره کرد. در تونس اسمی چون **چینو Machhai** بینهو و آن چیزی که بین او و جن مشترک است) بکار برده می‌شود^(۲۵). حال آنکه در میان ترکها اغلب نام نوزادی که بعد از چند کودک مرده به دنیا می‌آید **آدسیز Adsız** (بی‌نام) خواهد بود، زیرا تا زمانی که بچه اسمی ندارد کسی او را چشم نمی‌زند^(۲۶). نام **پلاںسم** به معنی بدون اسم در شمال عراق رایج است. طبق رسم قدیمی عرب‌ها، نام‌هایی چون **مُرّ** (تلخ)، **كَلْب** (سگ)، یا **حَرْب** (جنگ) برای ترساندن جن به کار می‌رفته و هنوز هم با وجود مخالفت پیامبر(ص) این نوع اسمی در تونس و جاهای دیگر رایج است؛ همچنانی اسمی **گرفته شده از ریشه غلب** (چیره شدن) برای اطمینان از چیرگی کودک بر شیطان به کار می‌رود.

همچنان که گاهی برای راندن جن به پسر بچه‌ها لباس دخترانه می‌پوشانند، ممکن است به همین منظور زشت‌ترین اسمی را نیز برای آنان انتخاب کنند مانند: **زباله** [در مصر]، **گونانرا Gona ra** (زباله‌دان) و **چیلرا Chilra** (شپش) [در پنجاب]^(۲۷). نام کشله (پارچه پشمین خشن که با آن صورت حیوان بارکش را می‌پوشانند) که در خوزستان رایج است نیز جزء این دسته گسترده از اسمی قرار دارد^(۲۸). نام **بلاقی Bulaqi** (حلقه بینی) که در شمال هند نشانه متأهل بودن زن است، نام قابل افتخاری برای زنان محسوب می‌شود در حالی که اگر به پسری اطلاق شود معنی منفی دارد^(۲۹).

از میان آدابی که برای تضمین زندگی طفل وجود دارد، تونسی‌ها رسم‌هایی دارند که به اسم مربوط می‌شود: پدر یا مادر به دریوگی به درخانه چهل تن که محمد نام دارند می‌روند و از پولی که از این راه به دست می‌آورند لباسی می‌خرند به این نیت که

فرزندشان با پوشیدن آن از گزند روزگار در امان باشد^(۳۰). در پنجاب و نقاط دیگر طفل به درویشی داده می‌شود بعد او را بعنوان صدقه از وی باز پس می‌گیرند. کودکانی که این رسم در موردانشان اجرا شده است را می‌توان غلامبیک *Ghulām Bhik* (غلام گدا) یا خبراتی *Khayrātī* نامید. همچنین ممکن است طفل را بلافصله پس از تولد به شخصی بدھند و در ازاء چند خرمهره یا سکه باز پس گیرند، در پنجاب چنین بچه‌ای را بچایی *Bechai* (فروخته شده) یا سات کندی *Satkandi* (هفت خرمهره) می‌نامند. در ترکیه زنی بش بین *Besbine* (به بهای پنج هزار) نام داشته است. رسوم مشابهی نیز در بنگال و افغانستان وجود دارد. در تاشقرغان واقع در شمال افغانستان بچه‌ای را که فرض می‌شود در معرض خطر است از میان استخوان آرواره گرگ رد می‌کنند و نام گرگ [فارسی]، یا بورو *b.rü* [ترکی] بر او می‌گذارند^(۳۱).

سؤال بحث برانگیز این است که آیا می‌توان اسم بچه‌ای را که مرده است بر نوزادی که بعد از او به دنیا می‌آید گذاشت یا خیر؟ هر دو حالت وجود دارد مگر در مواردی که به سادگی نوزاد را «جانشین» عیاض یا عوض می‌نامند^(۳۲). ممکن است پس از تولد نوزاد مصیبتی برای خانواده روی دهد که در این صورت پس از مشورت با یک عالم دینی، نام او را عوض می‌کنند؛ تغییر اسم در نواحی ترکنشین بخصوص در استانبول معمول است و اگر نوزادی عصبی و شریر، یا مراقبت از او مشکل باشد می‌پندارند که نامش برای او سنگین است^(۳۳).

راه ساده برای به خاطر سپردن روز تولد یا لاقل فصلی که در آن به دنیا آمده این است که برای وی نامی انتخاب شود که بیان کننده روز یا زمان تولد او باشد. همان‌طور که ما افرادی با نام‌های نوئل *Noël*، دومینیک *Dominique* (روز یکشنبه به دنیا آمده است)، یا اپریل *April* داریم، بین مسلمانان نیز به خصوص **رمضان** [رمضان، رَمْضَان، شَهْرُ رَمْضَان]

مصغر=رمیضان] (ماه مقدس روزه) نام ماه مبارکی است که به افراد اطلاق می‌شود.

رَجَب، **شَعْبَان**، و **مُحَرَّم** نیز ماههایی هستند که به خاطر اهمیت مذهبی آن‌ها به عنوان

اسم انتخاب می‌شوند. نام صَفَر (صفر خوجه *Safar k̄hōja*، صفری / بیک *Safar Bey*) در بین شیعیان یادآور چهلمین روز شهادت امام حسین(ع) و برای کلیه مسلمانان یادآور آخرین بیماری و وفات پیامبر(ص) است. کودکانی که در ماه رمضان به دنیا می‌آیند ممکن است صائم (مؤنث: صائمه) به معنی روزه یا در زبان فارسی به نام روزه و در زبان ترکی اوروج *Oruç* خوانده شوند. و من زن ترکی را به یاد می‌آورم که صائم اوروج *Sa'īm Oruç* نام داشت. اسم شَهْرُ اللَّهِ (ماه خدا) نیز به کودکی که در ماه رمضان به دنیا می‌آید اطلاق می‌شود. اسم ماه را می‌توان با اسمی دیگر ترکیب کرد مانند: رمضان علی [در گجرات و بنگال]; در ایران و بیشتر میان مسلمانان هند افزودن واژه الْدِّین به هر اسمی مرسوم است مانند: رَجْبُ الدِّين، سَعْبَانُ الدِّين (*Milla* = امت و دین)^(۳۴). در حوزه فرهنگ ایرانی نام مهری به زنانی که در مهر ماه به دنیا می‌آیند اطلاق می‌شود، همچنین اسمی فراوانی برای مردان و زنان با استفاده از واژه آذر ساخته می‌شوند.

بدیهی است که زنی هندی با نام لَيْلَةُ الْقَدْر، در شب قدر، یکی از شب‌های مقدس ماه رمضان به دنیا آمده است؛ همچنین است نام مذکر رَمَضَان عِيدِي *Ramazan İdi*. مایه خوشحالی فراوان است که کودکی در یکی از دو عید مهم مسلمانان، مخصوصاً عید فطر (در پایان ماه روزه) به دنیا بیاید. از این رو نام‌هایی نظیر عِيدُ *İdo*، *İdu* [در پنجاب]، عید محمد [در بلوچستان]، الْعَيْد، بَيِّالْعَيْد، الْعَيْيَاد، عَيْيَادی، یا عَيْيَاد [در شمال آفریقا] فراوان است و مترادف ترکی عید (بايرام *Bayram*) به عنوان اسم به کار می‌رود. اگر پسری در عِيدَ الْأَصْحَى (عید قربان) به دنیا بیاید، در پنجاب پکر عِيدِی *Baqr İidi* و در میان ترك‌های ایران قربان وردی *Qurbānverdi* (قربانی داده است) خوانده می‌شود. اسامی حاج [در تونس]، حاجی [در ایران] یا در ترکیه حاجی گلدی *Hajjigeldi* (حاجی آمد) نشان از تولد صاحب آن نام در ماه ذی‌حججه یا زمانی که حاجی‌ها از سفر حج باز می‌گردند، دارد.

کودکانی که در روز تولد پیامبر(ص) «میلادالنبی»، دوازدهم ربیع‌الاول به دنیا بیایند،

ممکن است مولود [ترکی = مولوت *Mevlüt*، مُولودَیه، ملود *Miloud* [در تونس] خوانده شوند و آن‌هایی که در روز معراج پیامبر (ص)، بیست و هفتم ربیع به دنیا بیایند ممکن است معراج الدین [در پاکستان] نامیده شوند. اگر بچه‌ای در نیمه شعبان یعنی *لیله البرائة* به دنیا بیاید در ترکیه برات *Berat* خوانده می‌شود و نام عاشور (مونث: عاشورابگم) نشان می‌دهد که کودک روز عاشورا (دهم ماه محرم) به دنیا آمده است. کودکانی که در سالگرد فوت یکی از اولیاء که عرس (اصلاً یعنی نکاح، و اصطلاحاً وصلت ربانی) خوانده می‌شود به دنیا بیایند گاهی عرس، یا عرسان خوانده می‌شوند. زمانی که تولد طفل همزمان با زیارت یک امامزاده خاص باشد می‌توان او را زیارت نامید. نام روزهای هفته نیز می‌توانند به عنوان اسم انتخاب شوند. مانند: جمعه، یا آدینه [فارسی] و خمیس (پنج‌شنبه)، خمیسونخان، خمسی [سواحلی] که شکل مونث آن خمیسه است^(۳۵). از طرف دیگر در تاشقرغان نام پنج‌شنبه بدیمن است و هرگز استفاده نمی‌شود^(۳۶). چهارشنبه (آربعه) به عنوان نام در شمال آفریقا به شکل‌های ربع *Raba*، یا *Larbeh* وجود دارد، و روز شنبه به صورت سبّت *Sebti* یا سبّت *Sabbati* اسم واقع می‌شود. در ایران نام پیر یکشنبه‌ی (یکشنبه‌ای) وجود دارد.

انتخاب نام فصل زمان تولد کودک به عنوان اسم روش خوبی برای یادآوری زمان تولد افراد است. این رسم بخصوص در مناطق روستایی رایج است، به طوری که انولیتمان* Enno Littmann اظهار داشته است پسر بادیه نشینی با نام *فلاح* وجود دارد که هنگام شخم‌زدن زمین به دنیا آمده است^(۳۷). در گذشته، به خصوص در عربستان از نام‌هایی نظیر ربعی یا صیفی (از کلمات بهار، یا تابستان) استفاده می‌شده است (این اسمی همیشه بدون حرف تعریف به کار می‌رond). در میان اسمی جمع آوری شده در تونس هر چهار فصل سال به عنوان اسم وجود دارند: ربیعی، صیفی، خریفی (از واژه پائیز) و شتاوی (از ریشه شتا = زمستان). مطیر نام کودک عربی است که در یک روز

بارانی به دنیا آمده باشد (از ریشه مطر = باران). لیتمان در جنوب حوران^{*} تعدادی اسم یافته که یادآور برف است که در آن سرزمین به ندرت می‌بارد مانند: ئُلْج، ئَلْيَج، ئَلْاج، ئَالْج، ئَلْجَه^(۳۸). همچنین بعضی از وقایع مهم سال در قالب اسم افراد زنده می‌مانند. مثلاً کودکی که در زمان قحطی در پنجاچ به دنیا آمده ممکن است اکالی *Akālī* نامیده شود^(۳۹). از وقایع جالبی که در سال‌های اخیر رخ داده جشن الماس (پنجاه‌مین سال) آقاخان بوده است که بر اساس آن بسیاری از بچه‌های پیرو فرقه اسماعیلیه دیاموند نامیده شدند و اسم پلاتین نیز به مناسبت جشن پلاتین یا طلای سفید آقاخان بر بچه‌ها گذاشته شده است.

در بعضی از کشورها، به خصوص در هند گاهی بچه‌ها طبق احوال طالع‌بینی و بر حسب ساعتی که به دنیا آمده‌اند نامگذاری می‌شوند^(۴۰). از آن‌جا که بر هریک از ساعات شبانه روز سیاره‌ای حاکم است، اسم می‌تواند با حرف آغازین هریک از سیارات شروع شود. اگر پسری در ساعتی متولد شود که ماه (قمر) حاکم بر آن است می‌تواند قَمَرَالدَّين و یا با اسمی که شروع آن حرف آخر واژه قمر باشد، نامیده شود. مانند: رحمن بخش. در این گونه موارد نوزاد دختر را می‌توان رَبِيعه یا رَفِيعه خواند. برای شخصی که در ساعت حکومت مریخ به دنیا آمده باشد، اسم میزان بخش، مریم، خیرالله، و خدیجه و نامهایی از این دست مناسب است. این شیوه نامگذاری هنوز هم رایج است و دوست جوان هندی من که در هفتم ماه صفر (ولادت امام موسی‌الکاظم^(ع)) به دنیا آمده و کاظم نام دارد از نام طالع خود یعنی طالب استفاده می‌کند. اخیراً نام شخص دیگری توسط قطب وی به نام طالع خوش‌یمنی تغییر یافته است^(۴۱).

تعدادی از اسامی شخصی دلالت بر مکان‌های جغرافیایی دارند. علت انتخاب این نوع اسامی همیشه روشن نیست، آیا انتخاب نامهایی نظیر مکه بگ *Mecca Beg* یا مدینه‌خان *Madīna khān* به این دلیل است که صاحبان آن‌ها در آن محل‌ها به دنیا

* ولایتی در جنوب غربی سوریه. مترجم.

آمده‌اند، با والدین امیدوارند فرزندشان با داشتن چنین نامی به آن مکان‌های مقدس مشرف شود؟. در هند داشتن نام خانوادگی مکه گواه آن است که صاحب آن نام مراسم حج را انجام داده، یا ماجرای معجزه‌آسایی طی سفر به این شهر مقدس برایش رخ داده است. اسم‌هایی مانند دمشق‌خان یا غزنی‌خان ظاهراً اشاره به محل تولد افراد دارند، ولی اسم نجف [در هند = *Nazaf*] به وضوح نشان می‌دهد که شخص در خانواده متدين شیعه به دنیا آمده که یا به زیارت مدفن حضرت علی در عراق نائل شده‌اند یا امیدوارند فرزندشان در آینده با تشرف به آنجا متبرک شود. اسم حجاز‌خان و در میان ترکمن‌های قراقویونلو، نام مصر بگ *Misr Beg* نیز وجود دارد. وابستگی اسم به محل در مورد دختر بادیه‌نشینی به اسم نفیید (شن کوچک صحراء) بسیار روشن است و نشان می‌دهد که وی در صحرای نفوذ به دنیا آمده است^(۲۴). از طرف دیگر نام دریاخان می‌تواند به خاطر بخشندگی و بزرگی به شخص اطلاق شود.

به نظر می‌رسد استفاده از اسمی جغرافیایی درمورد زن‌ها بیش از مردان متداول باشد، شاید به این علت که ارض (زمین) در زبان عربی واژه‌ای مونث است. علاوه بر نام‌های دنیا، کیهان و کشور [در زبان فارسی] که نام زنان به شمار می‌آیند، هنوز هم در خاور میانه نام مناطق خاص به عنوان اسم دختران انتخاب می‌شوند، مانند: سیستان خانم، ایران، عراق، یا توران خاتون و همچنین اسم تهران‌بی‌بی در ایران. و در تونس نام‌هایی چون تونس و تورزور *Tourzeur* که به زنان اطلاق می‌شوند^(۴۳). در بنگال نام مدینه که نام قهرمان زن یک داستان قرون وسطی نیز هست، برای زنان به کار می‌رود. در ترکیه نام رودخانه‌ها به زن‌ها اطلاق می‌شوند. مانند: تونا / دونا *Tuna* (دانوب)، دجله *Dicle* / *Dijla* و ایدل *Idil* (ولگا). اسمی یادشده در دهه ۱۹۴۰ بسیار متداول بوده‌اند. در ایران امروزی به دختری به نام آمریکا نیز برمی‌خوریم.

فصل سوم

یاری از سوی خداوند - نامگذاری اسم مذهبی

می‌توان میزان حیرت مرا دریافت هنگامیکه یک روز صبح در سر مقاله روزنامه پاکستان تایمز* به چنین عبارتی برخوردم: «نصرم من الله با ما شين تصادف كرد و درگذشت». چطور ممکن است **نصر من الله** (یاری از جانب خدا) [اینجا نام با تلفظ قرآنی و با حذف حرف «م» نوشته شده است] با رویدادی ناگوار بستگی داشته باشد؟ بعداً متوجه شدم که آن بیچاره یکی از مسلمانانی بوده که بزرگان خانواده برای انتخاب اسمش قرآن را بطور تصادفی باز کرده و آیه ۱۳ از سوره ۶۱ را دیده و نامش را چنین نهاده بودند. این رسم در شبه قاره هند و دیگر کشورهای غیر عرب وجود دارد، واز آنجاکه اغلب عربی نمی‌دانند که معنی آنچه را که می‌خوانند، دریابند، در بسیاری از موارد ترکیبات عجیبی را بعنوان اسم فرزندان خود انتخاب می‌کنند. آزاد بلگرامی زندگی نامه‌نویس، شاعر و محقق قرن ۱۲ ه. هند چنین می‌گوید که روزی شخصی در

* Pakistan Times

خانه‌اش را در اورنگ آباد می‌کوبد. هنگامیکه نام او را می‌پرسد پاسخ می‌شنود بعْدَ بالدین، پس محقق از صحبت با او سر باز می‌زند، زیرا کلماتی شنیده بود که دلالت بر وجود شیطان داشت [سوره ۹۵، آیه ۷: پس چیست که ترا به تکذیب جزا وامی دارد؟]. قهرمان داستان فسانه آزاد به زبان اردو نوشته سرشار، میرزا الٰم تُسّرح (مگر نه گشادیم [سینه ترا]) نام دارد [سوره ۹۴، آیه ۱: مگر نه سینه ترا گشاده کردیم]؛ و نام یک نویسنده ترک اُرْلَفَت -zifat- (نزدیک آورده شده) است [سوره ۸۱، آیه ۱۳: و چون بهشت نزدیک شود].

نامهای چون شَمَسُ وَالضَّحْيَ (خورشید و روشنائی صبح) [سوره ۹۱، آیه ۱]، النَّجْمُ الثاقب (ستاره نافذ) [سوره ۸۶، آیه ۳]، الْعَرْوَةُ الْوُتُقْيَ (دستاویز محکم) [سوره ۳، آیه ۲۵۶ و سوره ۳۱، آیه ۲۲*] وجود دارند؛ همچنین صَبَرْ جَمِيل (صبری نیکو) [سوره ۱۲، آیه ۱۸***] اسم دختری مصری است که احتمالاً چون پس از تعداد زیادی دختر در خانواده متولد شده این نام را برایش برگزیده‌اند.^(۱) نامهای چون آسْرَى (شبانگاه سفر کرد) [سوره ۱۷، آیه ۱]، يَأْسِرَى (آسان) [سوره ۸۷، آیه ۸؛ سوره ۹۲، آیه ۷] به زنان اطلاق می‌شوند. تَصْحُح اسم جالبیست برگرفته شده از عبارت قرآنی تَوْبَةً تَصْحُحًا (توبه‌ای صمیمانه) [سوره ۶۶، آیه ۸] که در مثنوی مولوی نام مستخدم موذی در حمام زنانه بوده است که بعداً «صادقانه توبه» کرده است.^(۲) نامهای چون آعُوذ (پناه بردن) نیز وجود دارند و قُلْ هُوَ اللَّهُ (بگو او خداست) [سوره ۱۱۲، آیه ۱] نام نیاکان یک خانواده سید شیعه می‌باشد، حال آنکه در میان پتانها و سایر مناطق اسلامی اسمی بِسْمِ اللَّهِ (بنام خدا)، اُشْاءُ اللَّهِ (اگر خدا بخواهد) و مَاشَاءُ اللَّهِ (اسم اخیر در مصر به زنان نیز اطلاق می‌شود) بسیار رایج بوده و هست، مانند منسه (منسی)^{***} منجم یهودی قرن دوم

* در متن اصلی سوره ۲، آیه ۱۵۷ و سوره ۳۷ آیه ۲۱ ذکر شده است. مترجم

** در متن اصلی سوره ۱۲، آیه ۵۹ ذکر شده است. مترجم

*** ماشاء‌الله بن اثرب، معاصر منصور تا مامون نام یهودی ولی میشی بوده است. مترجم.

هجری که نام ماشاءالله برای خود برگزیده است. بعدها در مصر و احتمالاً در بیشتر کشورهای اسلامی انتخاب اسم کودکان با استفاده از مفاهیم قرآنی متداول شده مانند: **رُفَّرَف** [سوره ۵۵ آیه ، ۷۶]، **لَسْتِبَرْق**، یا **سُنْدِس** (زربفت) [سوره ۷۶ ، آیه ۲۱] و دیگر سوره‌های قرآن] اسم اخیر بخصوص در آسیای صغیر زیاد است.

روش دیگر برای استفاده از قدرت قرآن جهت متبرک شدن این است که بجای انتخاب یک واژه یا جمله از قرآن، قرآن را باز می‌کنند و نامی بر نوزاد می‌نهند که حرف آغازین آن با اولین حرفی که در صفحه قرآن آمده است یکسان باشد. در این صورت اسم واقعی اغلب طوری انتخاب می‌شود که هموزن نام پدر نوزاد باشد برای مثال: وقتی نام پدر **شَرَافتْ عَلَى** و اولین واژه در صفحه باز شده قرآن **ذَاكِرِينَ** باشد. نام بچه می‌تواند **ذَهَائِتْ عَلَى** یا نامی شبیه به آن باشد. البته پیروی از این روش بخصوص در میان غیر عرب زبانها می‌تواند منجر به ایجاد اسمی بی‌معنی شود، و حتی ممکنست افعال نیز اسم واقع شوند. مانند موردی که در حیدرآباد وجود دارد و شخصی بنام **عَبْدُ اللَّهِ** از واژه قرآنی **تَقْيِيم** (بنیاد می‌گذاریم) [سوره ۱۸ ، آیه ۱۰۵] استفاده کرده و برای همخوانی با نام خود پرسش را **عَبْدُ اللَّهِ تَقْيِيم** (بنده بنیاد می‌گذاریم) نام نهاده است. عبارات قرآنی لقب نیز واقع می‌شوند. صوفی ایرانی، نجم‌الدین کبری، لقب خود یعنی کبری را از عبارت قرآنی **طَامَةُ الْكُبُرِي** (بلیه عظیم) [سوره ۷۹ ، آیه ۳۴] برگرفته است.

در حدیثی که اغلب نقل می‌شود چنین آمده است. «نامهایی که خداوند بیش از همه دوست دارد عبارتند از **عَبْدُ الله و عَبْدُ الرَّحْمَنِ**»^(۴) استفاده از این دو اسم براستی در جهان اسلام زیاد است. واژه **عَبْدُ** (بنده) به هریک از نود و نه اسم از زیباترین نامهای خداوند متصل شده و الـ حرکتهای مختلف می‌پذیرد **عَبْدَالـ** ، **عبدـالـ** ، و **عبدـالـ**. در بسیاری از موارد حرف عربی ع در دگرنویسی نوشته نمی‌شود. و قانونی نیز وجود دارد که هرگاه حرف ل در حرف تعریف عربی قبل از حروف شمسی (ت، ث، د، ذ، ر، ز، س،

ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن) قرار گیرد، حذف می‌شود که تلفظ صحیح در این موارد در مثالهای زیر روشن می‌شود **Abdussabur**,^{۵)} **AbdurRahim**، (عَبْدُ رَحِيم، عَبْدُ صَبور) و غیره. گاهی آندسته از اسماء الهی که در فهرست نامهای معمولی ذکر نشده‌اند در ابتدای نسخه‌های جدید قرآن به چاپ می‌رسند^(۵) برای مثال می‌توان به نامهای **عبدالجمیل** در ارتباط با حدیثی که روایت می‌کند: خدا زیبا (جمیل) است و زیبائی را دوست دارد، یا **عبدالاکبر** که شامل اولین عبارت اذان: **الله اکبر** (خدا بزرگتر [از هر چیز است]) می‌باشد اشاره نمود. البته والدین معمولاً یکی از نامهای **جمالی** یا **لطفى** خداوند را انتخاب می‌کنند مثلاً آندسته از اسمی که بیانگر مهربانی و شفقت خداوند است (لطیف، رحیم، ودود)، آن اسمی که بخشنده‌گی خداوند را می‌رساند (**غفور، عَفَّار**) یا نامهائی که بیانگر سخاوت خداوند است (کریم). از این رو نامهائی چون **عبداللطیف**، یا **عبدالغفار** بمراتب رایج‌تر از دیگر ترکیبات هستند. هرچند برخی از اسمی **جلاله** (اسمی که بیانگر عظمت خداوند هستند) نیز معمول می‌باشند **جبار، فَهَار، كَرِيم، عَبْدُ الْجَبَار** بسکتبالیست آمریکایی مطمئناً نام مناسبی دارد، زیرا این نام هم به بزرگی جثه‌وی وهم به توکل او به باری تعالی اشاره دارد. آمریکائی دیگری که به دین اسلام مشرف شده نقاشی است با نام **عبدالمصّور** (بنده آنکه پدید آورنده نقشه‌است)، ولی هیچکس نام پسر خود را **عبدالممیت** یا **عبدالخاصص** (بنده او که نابود می‌کند، یا، بنده او که خوار کننده است) نمی‌گذارد.

همانطور که در مورد انواع نامها صادق است، ترکیبات بخصوصی از اسمی در مناطقی خاص طرفداران بیشتری دارند. همچون **عبدالرقیب** و **عبدالكافی** که در یمن امروزی رایج هستند. گاهی در اسمی شکل معمول اسماء الهی اندک تغییری می‌یابند مانند **حافظ** بجای شکل معمول **حَفِيظ** و **ماجد** بجای **مَجِيد** (عبدالمجاد). در مقایسه، نامهائی که با ترکیب **عبد** و یکی از اسمی معنی خداوند ساخته می‌شوند نادرند مانند **عبدالظاهر** و از آن کمیابتر اسمی نظیر **عبدالباطن** است. همچنین اسم **عبدالاول** وجود

دارد ولی عبد‌الآخر بندرت بکار می‌رود. در نامهای چون **عبدالمحمود** (بنده آنکه ستایش شده است) از خداوند بعنوان تنها وجود قابل ستایش یاد می‌شود. اسمهای چون **عبدربه** (بنده خدایش) یا حتی **عبدرب النبی** (بنده خدای پیامبر) نیز یافت می‌شوند. **عبدده** (بنده او) نیز بعنوان نام پیامبر(ص) مورد قبول واقع شده، بنابراین بعنوان اسم بکار می‌رود. [به سوره ۱۷، آیه ۱؛ سوره ۵۳، آیه ۱۰* مراجعه شود]. در آنسته از اسمی که کاتنانی آنها را اسمی شبیه مستعار خوانده است، اسم معنی جایگزین نام خداوند شده است: **عبدالسبحان** که از ندای **سبحان الله** (خدا منزه است) نشات گرفته است، نمونه‌های دیگر از این نوع اسمی عبارتند از: **عبدالدین** یا **عبدالبرهان** (بنده دین، یا بنده دلیل) و **عبدالفتح**، اسم اخیر بخصوص در دوره قاجاریه (۱۱۹۳-۱۳۴۴ق) در ایران رایج بوده و می‌تواند از عبارت قرآنی **فتح قریب** (پیروزی نزدیک است) [سوره ۶۱** آیه ۱۳] گرفته شده باشد که در نوشته‌های اهل تشیع بوفور یافت می‌شود. گزینش نام مستعار **عبدالتفاهم** از جانب عالم مسیحی معاصر که درباره آثار اسئله واجوبه مسیحیان و مسلمانان تحقیق می‌کند بسیار مناسب است. ضمناً نامهای مانند **عبدالمسیح** (بنده مسیح) و **عبدالصلیب** (بنده صلیب) در میان مسیحیان بسیار زیاد است.

نامهای مرکبی که شامل یکی از اسماء الہی هستند تقدس خاصی دارند، مثلاً همایون، امپراتور مغول، جز در حالت وضو نام خدا و پیامبر را بر زبان نمی‌آورد و برای اجتناب از بی‌حرمتی به خدا مردم را به نامهای چون **عبدل** می‌خواند.^(۷) امروزه عبدل و حتی شکل جرح و تعدیل شده آن اسمی رایج است مثلاً جوانی بنام **عبدالظاهر** خود را **عبدعظ** می‌خواند. هنوز هم در شبیه قاره هند این شکل از اسمی حرمت دارند، و بعضی از مردم معتقدند نماز گزاردن در آرامگاه کسانی که نامشان **عبدالرحیم** و **ترکیباتی** شبیه به آن است، یا کسانی که یکی از نامهای پیامبر(ص) را دارند، ثواب بیشتری دارد.^(۸)

* در متن اصلی آیه ۹ ذکر شده است. مترجم. ** در متن اصلی سوره ۶۳ ذکر شده است. مترجم.

عُبَيْد مصغر عَبْد است ولی بنظر می‌رسد به اقتباس از عَبْدالله ساخته شده باشد، از این رو بسیاری عُبَيْدالله نام دارند. معمولاً به منظور تحبیب اسم خدا بصورت مصغر بکار می‌رود مانند: جَبَّور که از عبدالجبار، و صَنْوَع که از عبدالصَانع ساخته شده‌اند.^(۹) نمونه موئی استفاده از آمَةُ الْكَرِيم که اغلب بصورت گَرِيمَة کوتاه می‌شود.

در این روش اختصار تمایل به حذف کامل عَبْد وجود دارد و منجر به ایجاد نامهائی چون حَقَی از عبدالحق، یا حَمِيد از عبدالحمید می‌شود. سورش کشمیری روزنامه‌نگار بذله‌گو که در کنفرانسی در لاهور بین دو قاضی بانامهای س.ع. الرحمن و خواجه ع.الرحیم نشسته بود به طنز چنین گفته است «بین الرَّحْمَنِ وَ الرَّحِيمِ افتاده‌ایم». معهذا برای هر شیعه پرهیزگاری تکان دهنده است که در دفتر راهنمای تلفن به اسماء‌اللهی بعنوان نام خانوادگی بربخورد مانند: حق، وحید، غفار و غیره، یا به مکالمه تلفنی دو نفر به اسمی قدرت خدا و غلام نبی گوش دهد که با صحبت خدا شروع می‌شود و نبی به او پاسخ می‌دهد.^(۱۰)

واژه عَبْد منحصرًا همراه اسماء‌اللهی بکار می‌رفته است، ولی در کشورهای غیر عرب این واژه با نامهای پیامبر (ص) نیز همراه می‌شده و می‌شود مثلاً عَبْدالرَّسُول، عَبْدالنَّبِي، یا با نام امامان شیعه ترکیب می‌شود مانند: عَبْدالرَّضَا، عَبْدالْمَهْدِی. آنطور که به من گفته شده است، مقامات سعودی زائرانی با چنین نامهائی را مجبور می‌سازند نامشان را به ترکیباتی چون عَبْدَرَبِ الرَّضَا که از نظر دینی قابل قبولتر است تغییر دهند. برای بیان بندگی پیامبر یا امام از واژه عربی غلام (بنده) یا واژه‌های فارسی و ترکی به همین معنی یعنی بنده و قل *qul*، قلی *quli* استفاده می‌شود. مانند: غلام رسول. جالب توجه اینکه واژه‌های بنده، قل و قلی در مناطق غیر عرب با اسماء‌اللهی ترکیب می‌شود. قبل از دوره صفویه در ایران، نام عَبْدالله به خدا بنده تغییر یافته^(۱۱) بود و قدری پس از آن قل [ترکی] در نامهائی چون الله قلی، رَحْمَن قلی، قادر قلی و غیره بکار رفته است. در آسیای میانه

حتی اسم مولاناقلی (بندهٔ خدای ما) نیز وجود دارد.

در حدیث دیگری که به وفاداری ارج می‌نهد آمده است: فرزندان خود را بنامهای پیامبران بخوانید^(۱۲) و در ادامه آمده است، ننگین‌ترین اسمی برای مومنین حرب (جنگ) و مرّ (تلخی) است و آنان که مالک نام دارند در روز رستاخیز عذاب خواهند دید، زیرا مالکی جز خدا نیست. علی‌رغم این حدیث مشهور، عمر با استفاده از نامهای پیامبران شاید از ترس خفیف شدن آنان مخالف بود. ولی بسیاری از یاران پیامبر(ص) پسران خود را به نام پیامبرانی که در قرآن به آنهاشاره شده است خوانده‌اند. هنوز هم هر بیست و هشت اسم قرآنی پیامبر(ص) چه بطور کامل یا مشتقات آنها اسم واقع می‌شوند، هرچند استفاده از برخی از اسمی چون هود در مقایسه با سایر اسمی نادر است.

در سایه حرمتی که حضرت ابراهیم در مقام جد اعراب و بنیانگذار کعبه دارد، اسم و لقبش خلیل الله (دوست خدا) و اغلب خلیل به تنها نزد دینداران گرامی است. (به روش یاد شده اشکال کوتاه شده ابراهیم، اپش و ابپو است). نام پسران ابراهیم، اسمعیل ذبیح الله (سربریده شده توسط خدا) و اسحق همچنین نام یعقوب و پسرش یوسف مظہر زیبائی که گاهی کنعان [ترکی = کنن / کنان Kenan] خوانده می‌شود نیز اسم واقع می‌شوند. لقب حضرت موسی، کلیم الله (مخاطب خدا) نیز جزء اسمی محبوب است. استفاده از نام پدر زن موسی، شعییب نیز بخصوص در هند رایج است. نامهای آیوب (صبور) نوح، داود و سلیمان نیز رواج دارند. از این رو از آدم تا عیسی (حتی لقب وی مسیح) و وابستگان وی، زکریا و یحیی و نام کلیه پیامبران بعنوان اسم انتخاب می‌شوند. مانند: الیاس و ادریس که حیات جاودانه دارند. نام پیامبر مرموز خضر (حضر، خضر، خیضیر)، راهنمای مسافران پیاده و خالق گیاهان سبز و رودخانه‌ها نیز به پسران اطلاق می‌شود. همانند رسم مسیحیان، نام فرشتگان نیز اسم واقع می‌شود، هرچند در مورد

استفاده از چنین نامهای اختلاف نظر وجود دارد ولی نام فرستگان مقرب چون میکائیل و جبرائیل / جبرئیل، اسم واقع می‌شوند. در زبان فارسی واژه فرشته اسم واقع می‌شود، و ملک (ملائک) نام رایجی برای زنان ترک است. نام دربان بهشت، رضوان (از واژه رضوان «خشنودی خدا» که بدون آن هیچکس نمی‌تواند وارد بهشت شود) نام مردان است که شکل مونث آن رضوانه به زنان اطلاق می‌شود.

اگر نام پیامبران پیشین چنین برکت و قدرتی دارد پس نام آخرین پیامبر البته برای دارندگان آن پیربرکت تر خواهد بود. (۱۳)

«نامت زیباست، خودت هم زیبا هستی، محمد» این بیت را شاعر ترک قرون وسطی سروده که بخوبی احساسی را که بوسیله این اسم القاء می‌شود بیان می‌کند. پیامبر(ص) خود چنین فرموده: «اگر در هر خانه یک یا دو نفر محمد نام داشته باشند هیچکدام آسیب نخواهید دید^(۱۴)» همچنین درخبر است که پیامبر(ص) اظهار داشته «اگر شخصی چهار پسر داشته باشد و نام مرا برهیچکدام نگذارد نسبت به من بیعدالتی کرده است»^(۱۵) و آیا یک حدیث قدسی و عده نداده است که هرکس محمد نام داشته باشد به بهشت خواهد رفت؟ و آیا گفته نشده است که فرشتگان به خانه‌ای که محمد نامی ساکن آن باشد می‌آیند؟ گمان می‌شود که پیامبر(ص)، باکسانی که همنام او هستند نهانی وابستگی دارد. بوصیری*، شاعر عرب قرن هفتم هجری، صاحب قصیده بردۀ و معروف‌ترین مداح عربی‌گوی پیامبر(ص)، هنگام بیماری و در پایان شعرش اعتقاد خود را چنین ابراز داشته است.

فَإِنَّ لِي ذِمَّةً مِنْهُ بِتَسْمِيَتِي
مُحَمَّداً وَهُوَ أَوْفَى الْخِلْقِ بِالذَّمِّ
از وی مر است و عده چو نامم محمدست
او بـ هترین آدمیانست در ذمم
زیرا مطمئناً پیامبر (ص) به شخص متالمی که همنام اوست کمک می کند.

* شرف الدین محمد بن سعید بوصیری ٦٩٥-٨٠٨ ق. مترجم

[جامی گوید:

عهد او دارم که نام من محمد کرده‌اند کس و فاچون اونکرده در همه عهدوذم^{*}
در کنار این اعتماد عمیق به برکت نام پیامبر (ص)، احساس ژرف ترس و حرمت نیز
وجود دارد که برخی از مردم را وادر می‌کند که نام محمد را جز در حالت طهارت یا
وضو بر زبان نیاورند. چنانچه عرفی^{**} شاعر هند و ایرانی در قرن دهم هجری چنین
سروده است:

یک هزار باردهان مر امی شویم، با مشک و گلاب و هنوز هم به زبان راندن اسمت نا بخردانه است!^(۱۶)
اگر پسر بچه‌ای محمد نام داشته باشد و می‌باید مورد سرزنش واقع شود یا اگر محمد
نامی دروغ گفته یا دزدی کرده باشد چه باید کرد، مبادا که نام متبرک او ملوث شود؟ یک
راه این است که تلفظ حروف را قدری تغییر دهند: مِحَمْدُ، مَحَمَّدُ، مُحْ [بیشتر در
شمال آفریقا] یا مُحْمَّث در ترکیه، به این ترتیب اسم صحیح برای سرور ما، پیامبر (ص)
محفوظ می‌ماند. اشکالی چون مامو *Mamo* [در غرب آفریقا]، مَمْوَ *Mémoo* توسط
کردها یا میم *Mím* به تنها نیز استفاده می‌شود.^(۱۷) به حال ادای نام پیامبر (ص) نباید
هرگز بدون دعای خیر، یا عنوان افتخاری وی باشد.^(۱۸) در این رابطه است که کتابدار
بنگالی، سیفالاسلام در یادداشت‌هایش درباره فهرستنویسی اسامی مسلمانان قید
می‌کند که «از آنجا که بیشتر مسلمانان به مدخلی که با نام پیامبر (ص) شروع شده باشد
اعتراض دارند، مدخل باید با جزیی که قبل از آن واقع شده است شروع شود، مثلاً زیر
نور محمد، دون محمد وغیره باید بیاید»^(۱۹) همانطور که قبلًا ملاحظه شد ظاهراً این
محدودیت در مورد اسماء‌الله مانند حق، رحمن و غیره وجود ندارد.
بنظر می‌رسد که با گذشت زمان همواره به نام محمد، اسامی دیگری اضافه شده

*** بوصیری، شرف‌الدین، قصیده مبارکه برده با ترجمه و شرح و تفسیر حاج سید محمد شیخ‌الاسلام.

تهران: سروش، ۱۳۶۱. ص. ۹۵. مترجم

* جمال‌الدین سیدی محمد عرفی، ۹۶۳ - ۹۹۹ق. در ایران به دنیا آمده و در هند زیسته است. مترجم

است. مانند محمد اختر، محمد حمیدالله و یا نام محمد، جزء دوم اسامی مرکب واقع شده است مانند: آدینه محمد، یارمحمد، و غیره.^(۲۰)

از آنجا که تنها نام پیامبر(ص) محمد نبوده، برای حفظ حرمت وی از اسامی دیگر وی نیز استفاده می‌شده است. مسلمانان نامهای متعددی برای پیامبر محبوب خود دارند، بسیاری از موقع نودونه اسم مانند نودونه اسم الهی برای وی برمی‌شمارند و امروزه و این اسماء شریفه، اغلب در انتهای قرآن بچاپ می‌رسند. برخی از نویسنده‌گان بیش از دو هزار نام برای پیامبر(ص) برمی‌شمارند که بسیاری از آنها از عبارات قرآنی برگرفته شده‌اند.

حَمْدٌ به معنی ستایش و تحسین ریشه واژه محمد به معنی بسیار ستایش شده است و مسلمانان براین اعتقادند که میان واژه محمد و محمود به معنی ستایش شده که یکی از نامهای الهی است پیوند خاصی وجود دارد. به حال محمود بعنوان یکی از نامهای پیامبر نیز شناخته شده است، و شکل مونث آن محموده و شکل مونث محمد، محمده است که تنها روی سنگ نوشته قبرهای بسیار قدیمی دیده شده و پس از آن هرگز بکار نرفته است. مسلمانان هند نام *Muhammadī* را بر زنان می‌گذارند.

از ریشه حمد نام احمد ساخته می‌شود که نام جاودانی و بهشتی حضرت محمد است که در سوره ۶۱، آیه ۶^{*} بعنوان «شاپرسته بیشترین ستایش» و کسی که وحی الهی را کامل خواهد کرد از وی یادشده است. این نام احمد است که باعث جسورانه‌ترین تاملات عرفانی شده است: خداوند در یک کلام قدسی غیر قرآنی خود را «احمد بلا میم» (احمد بدون میم) یعنی «احد» به معنی «یک» توصیف می‌کند.

حَمْدٌ ریشه بسیاری از اسامی عربی است. علاوه بر اسامی یاد شده نامهایی نظری حامد (ستایشگر) و شکل موکد آن حَمَّاد (بسیار ستایشگر) وجود دارد. الْحَمِيد (ستوده) از اسماء الهی است و عَبْدُ الْحَمِيد و شکل کوتاه شده آن حمید و مونث آن

* در متن اصلی آیه ۵ ذکر شده است. مترجم.

حمیده زیاد بکار می‌رود. علاوه بر این اشکال کلاسیک، مشتقات زیادی از این ریشه اسم واقع می‌شوند مانند: حَمْود، حَمْودَة یا حَمَادِی، حَمْدَی، حَمْدان، حَمْدُون و حَمْدَین، حُمَيْدُ [شکل مصغر]، حُمَيْدَان [شکل گسترش یافته]، حَمِيدَان و حَمَدِیس؛ و در شمال آفریقا اسمی حُمَيْدُود، حَمْدَید، حَمَدَود و حَمَادُو وجود دارد.

پیامبر(ص) در دو سوره مهم قرآن [سوره ۱۷، آیه ۱؛ سوره ۵۳، آیه ۱۰] که در آن سخن از جلوه حق می‌رود عَبْدُه (بنده او) نامیده شده است، از این رو عبده بعنوان اسم خاص استفاده می‌شود. حروف رمزی آغاز سوره ۲۰، طه و یس یا یاسین در سوره ۳۶ خطاب خداوند به پیامبر(ص) تفسیر شده، بنابراین حتی در دورترین نقاط دنیا از گیلگت گرفته تا شمال دکن، اسم واقع می‌شوند. استفاده از این اسمی بعنوان اسم خاص ممکن است به کشورهای غیر عرب برگردد، با اطلاعاتی که من دارم، نام یاسین اول بار در قرن چهارم هجری در هرات استفاده شده است. حروف حُم یا حَمِيم در ابتدای سوره‌های ۴۰ تا ۴۶ گاهی حبیبی محمد (دوست محبوب من محمد) تفسیر شده و وارد فهرست نامهای اسلامی شده است. با استفاده از خطاب خداوند در ابتدای سوره‌های ۷۳ و ۷۴ دو برادر هندی در ایالات متحده که عالم دینی هستند مُزَّمل (پیچیده شده) و مُدَّثَر (پوشانده شده) نام دارند.

محمد در قرآن، بشارت دهنده و خبر دهنده خوانده شده است، از این رو صفت بَشِير و نَذِير بوفور بعنوان اسم خاص بکار رفته‌اند و گاهی بصورت بشیر احمد و نذیر احمد ظاهر می‌شوند. از میان توصیفاتی که برای پیامبر(ص) شده است یکی سراج منیر (چراغ تابان) است که اسمی مختلفی با واژه منیر (مونث: منیره) و ترکیباتی نظری لقب منیر الدین و نامهای فراوانی با ترکیب سراج (چراغ) از آن ساخته می‌شوند. مانند: سراج الدین، -الحق، -الاسلام و غیره. از آنجاکه حضرت محمد در مکه الامین خوانده می‌شد، امین، امن، لَمِين [در غرب آفریقا] و شکل مونث آن اَمِينه جزء اسمی محبوب در آمدند (با آمنه نام مادر پیامبر اشتباہ نشود).

زیبایی پیامبر(ص) توسط ام معشر که پیامبر(ص) از گوسفند نازایش بطور

معجزه‌آسایی شیر می‌دوشد در حدیثی مشهور توصیف شده است، و سعدی، شاعر ایرانی آنرا چنین سروده است:

وَسَيْمَ قَسِيمَ جَسِيمَ سَيْمَ
برازنده، خوش ترکیب ، شریف و باوقار
گاهی از این القاب بعنوان اسم خاص استفاده شده است مانند: **جَسِيم**، در اسم مرکب
جَسِيمُ الدِّين [در بنگال]^(۲۱)

بندرت رسول نام خاص واقع شده و حتی برخی به خود جرئت داده ترکیب **مَحَمَّد** رسول الله را بعنوان نام انتخاب کرده‌اند [در دکن].^(۲۲) در بنگال با شخصی موافقه شدم که مانند پیامبر(ص) **خَيْرُ الْبَشَر** (بهترین انسان) نام داشت. **نورُ اللَّهِ الدَّيْنِ** (نور راهنمائی به راه راست) بعنوان اسم بکار می‌رود، و جالبتر اینکه به زنان اطلاق می‌شود. موضوع حیرت انگیز شرکت زنی از مالزی با این نام در مسابقات شنای زنان بود!^(۲۳)

بسیاری از مسلمانان هنگامی که صاحب پسری می‌شوند مراتب سپاس و اخلاص خود را نسبت به پیامبر(ص) با انتخاب نامهایی بدین صورت نشان می‌دهند: **فَضْلُّ الرَّسُولِ** (مهربانی پیامبر)، یا در شرق، رسول بخش (هدیه پیامبر)، احمد بخش و نبی بخش. هرچند از نظر دینی ترکیب **عَبْدُ** با اسمی جز نام خدا جایز نیست، ولی اسمی **عَبْدَ النَّبِيِّ** و **عَبْدَ الرَّسُولِ** بخصوص در شرق وجود دارند. البته در این مناطق اشکالی چون غلام رسول (پیشخدمت پیامبر) غلام یاسین (– یاسین)، یا غلام سرور (– رهبر) رایجتر هستند. در اثر نفوذ ترکها، اسمی **مُحَمَّد قَلِي** – *Muhammad - quli* یا پیغمبر قل عربی مانند **مَكّى**، **مَدِينَى** یا **مَدِينَى**، **هَاشَمِى** و **أَبْطَحِى** لقب پیامبر(ص) است. پیشینه عربی اسلام برای مسلمانان شبیه قاره فوق العاده با اهمیت است، از این رو استفاده از ترکیباتی با القاب یاد شده نیز از نظر آنان مهم است.

همانطور که اقبال نوشه «عشق پیامبر(ص) چون خون در رگهای پیروانش جاریست».«^(۲۴) اسمی بیان کننده این عشق بخصوص در قسمت شرقی دنیای اسلام زیاد

است. مانند: احمدیار، یا محمدیار، دوست محمد، محمددوست، ولی بجائی واژه‌های دوست و یار که قدری خشی هستند، از اسمی **مُحَبّ الْنَّبِيٰ** و عاشق محمد استفاده می‌شود. در شبه قاره هند از ترکیبات متھورانه‌تری چون **نورالنبوی** (نور پیامبر) [ترکیب خاص صوفیانه]، **اقرارالنبوی** یا **محمودالنبوی** استفاده می‌شود.^(۲۵)

از آنجاکه هر چیزی به پیامبر(ص) ربط پیدا کند پربرکت محسوب می‌شود. تعجب‌آور نیست که در قرون وسطی مردمی ده پسر خود را **عَشَّرَةَ الْمُبَشَّرِه**، ده صحابه پیامبر که بهشت موعود به آنان بشارت داده شده بود.^(۲۶) بنامد.

از نظر اهل تسنن چهار خلیفه اول و اسمی آنها حائز اهمیت هستند، البته حضرت علی و اولاد او بیشترین نامهای پیروان اهل تشیع را به خود اختصاص داده‌اند. ابوبکر **الصلدیق** در ترکیه بصورت **Bekir** ظاهر می‌شود و بنظر می‌رسد که نام دومش **صدقی Sitki** باشد، در حالیکه نام **عُمَرْ** [ترکی = **Omer**] و لقبش **الفاروق** با هم استفاده می‌شوند؛ فاروق به تنهاش نیز بکار می‌رود و حتی پیروان فرقه اسماعیلیه که شیعه هستند از آن استفاده می‌کنند. **عُثْمَان** که با دو دختر پیامبر(ص) یعنی رقیه(س) و سپس ام‌اکلثوم(س) ازدواج کرده بود ملقب به **فُوْلُنُورَين** (مالک دو نور) است، که اغلب بصورت نوری و نور کوتاه می‌شود. شیعیان لاقل از قرن سوم هجری بعد از نام سه خلیفه اول استفاده نمی‌کنند، اگرچه دو تن از پسران حضرت علی، عمر و دو پسر دیگر شعثمان نام داشتند. پسران امام حسن(ع)، عمر و ابوبکر نام داشتند و دختر امام دهم علی‌النقی(ع) عائشه [دختر ابوبکر و همسر پیامبر(ص)] نام داشته است.^(۲۷)

معمولًاً اسمی دیگر قهرمانان اسلام از قدیمترین ایام اسم واقع می‌شوند از **حَمْزَه** عمومی پیامبر(ص) گرفته تا **عباس** (این اسم بخصوص بین شیعیان مرسوم است) یا نام موذن سیاهپوست پیامبر(ص)، **بلال**. نام اخیر بین مسلمانان هند وجود دارد و در پاکستان بواسطه دو شعری که اقبال به زبان اردو درباره این یار با وفاتی پیامبر(ص) سروده رایج

شده است.^(۲۸) همچنین بنظر می‌رسد دلیل رواج اسم طارق در این نواحی شعری باشد که اقبال سروده است و ضمن آن از این قهرمان^{*} که اکنون تنگه‌ای بنام وی خوانده می‌شود، یاد شده است (جبل طارق)^(۲۹) به حال ممکن است تصور شود که این اسم از ابتدای سوره ۸۶ قرآن که طارق و السماء (آسمان) در کنار هم آمده‌اند برگرفته شده باشد این موضوع یکی از دوستان عرب مرا که نوه‌ای بنام طارق دارد، بر آن داشته که نوه دیگرش را سماء بنامد. سُلَيْمان، نام آرایشگر ایرانی از نخستین ایرانیانی که در جامعه مسلمانان پذیرفته شده، به معبدی از پس‌ران اطلاق شده است، هرچند در بسیاری از جاهای معنی واژه سلمان، حاکی از حرفه سلمانی یا حرفه‌های پست تری است. اویس القرنی هم عصر پیامبر^(ص) که درین می‌زیسته و نمونه کسانی شد که راه حق را به تنهایی و بدون راهنمائی انسان دیگری می‌یابند، از حرمت خاصی برخوردار است. اسم این شخص بصورت ویس، ویسل، ایسل [قرقیزی] بخصوص در مناطق ترک نشین نامی محظوظ است. حتی در ترکیه از اسم یملی خالکشان Yemlikhâl نام یکی از هفت تنان استفاده می‌شود.

نام پسر عموم داماد پیامبر^(ص)، علی بن ابی طالب^(ع) به یک اندازه برای اهل تسنن و تشیع عزیز است. و روایت شده است، وقتی نام شخص محمد یا علی باشد شیطان برآشته می‌شود.^(۳۰) طبق رسم شیعیان شاه مردان (علی مردان) و اولاد او از فاطمه^(س) به نامهای گوناگون خوانده می‌شوند: حضرت علی، آسُدُ الله (شیر خدا) نامیده می‌شود، زیرا ابتدا مادرش وی را حیدر به معنی شیر نامید که هم معنای نام پدربزرگش اسد است. از این رو اسمهایی که به معنای شیر است در ارتباط با او بوفور استفاده می‌شوند. علاوه بر حیدر و غضنفر، واژه‌های شیر [فارسی] و ارسلان Arslan [ترکی]^[۱]; به شکل ترکیبی بکار می‌روند مانند: علی - شیر، علی - حیدر. از آنجا که علی^(ع) امیر المؤمنین (فرمانده ایمان‌داران) و بر اساس حدیثی امیر النّحْل (فرمانده زنبوران) نیز خوانده

* طارق بن زیاد قرن اول هجری. مترجم

می شود، اسمهای مانند امیرعلی، میرعلی، امیراسلان/ اصلاح یا امیر به تنها استفاده می شوند. نویسندهان شیعه، دویست تا هزار اسم به علی(ع) نسبت داده‌اند.^(۳۱) براساس حدیث شهرت دارد که کنیه وی ابوتراب (پدر خاک) توسط پیامبر(ص)، که وی را در روی خاک مسجد خفتہ یافت و بود داده شده است که در واقع حاکی از لطف پیامبر است، در حالیکه در یک حدیث دشمنانه شرح دیگری در این باب داده شده و آنرا حاکی از کینه و به معنی «باید که همیشه دستت در خاک باشد!» دانسته است.^(۳۲) این اسم بین شیعیان بسیار رایج است و بصورت تراب علی نیز وجود دارد. از القاب علی(ع) بیش از همه نورالله و پس از آن ییدالله (دست خدا) یا عینالله (چشم خدا) استفاده می شوند.^(۳۳)

بسیاری از اسمی بیانگر عشق و وابستگی قلبی خانواده به امام اول، یا احساس سپاس نسبت به وی می باشد که فرزندشان در اثر شفاعت او بدنیا آمده است. در اینجا می توانیم به نامهای نظیر لطف علی، امداد علی، خیرات علی، مثُت علی، کرم علی، یاد علی و یادگار علی اشاره کنیم. در ایران اسمی داد علی و بخش علی رایج هستند، و به همین منظور اسم شاهوردی *Shahwirdī* (شاه[علی] داده است) با استفاده از فعل ترکی بکار می رود. اسم نواز علی (نوازش شده توسط علی) هم وجود دارد، در حالیکه عشق به امام در نامهای چون مُحَبّ - عاشق - (و با استفاده از واژه هندی) پیار علی *Piyar Ali*، علی یار یا حیدر دوست نشان داده می شود، حال آنکه یاور علی (کمک کننده به علی) نیز به افراد اطلاق می شود.^(۳۴)

شخص ممکن است با انتخاب نام فضائل یا اوصاف علی برای پرسش آرزو داشته باشد که وی نیز مانند علی(ع) پرهیزکار و دارای خصائیل نیکو باشد. ذوالفقار (شمییر دو دم) مشهور علی(ع) نه تنها بعنوان اسم خاص بکار می رود بلکه در اسمی مرکبی چون قلیچ علی *Qilich Ali* (شمییر علی) به آن اشاره می شود؛ حتی اسم پنجه علی در ایران وجود داد. اسمی ساخته شده با واژه فتح نیز بفراوانی وجود دارد مانند: فتح علی. ایرانیان و مسلمانان آسیای میانه مایلند ارتباط شجاعت اولین امام شیعیان با قهرمانیهای

رستم شخصیت افسانه‌ای در تاریخ ایران را با انتخاب نامی نظیر رستم-علی نشان دهنده نام علی ممکن است با استفاده از پسوند هایی چون نور و گل بسط داده شود مانند: نورعلی، علیگل و گاهی بنظر می‌رسد که نام علی با هر اسمی که معنی مثبت دارد قابل ترکیب است. مانند: قندعلی. در ایران ترکیب اسم علی نیز بعنوان نام مرسوم است. سیزدهم رجب سالروز تولد حضرت علی است، از این‌رو از نامی چون رجب‌علی استفاده می‌شود (بندرت، ترکیب این اسم با ماههای دیگر نیز وجود دارد). هرچند از نظر دینی صحیح نیست ولی نام علی نیز مانند محمد با واژه عَبْدُ ترکیب شده و نامهای چون عَبْدُالْمِیر ساخته می‌شود، ولی استفاده از واژه فارسی بنده و واژه ترکی قل *qul* معمول‌تر است مانند: بنده علی، علی قل *Aliqul*^{۳۵} یا امیر قلی *Amırqulı* (بنده‌علی). حتی ممکنست افرادی برای نشان دادن نهایت خلوص واز خودگذشتگی نامهایی چون قربان‌علی و گلب علی (سگ‌علی) را انتخاب کنند که منظور ابراز محبت نسبت به امام محبوب است. اسم قوچ‌علی وجود دارد، و در تاریخ مغول کفش‌علی نامی وجود داشته است.

حسن(ع) و حسین(ع)، پسران حضرت علی و حضرت فاطمه نام خود را به تعداد بیشماری از پسران شیعه و سنی داده‌اند^{۳۶} بخصوص در هند و پاکستان اسمهای مانند: نورالحسن، فَيَصْ الْحَسَن (بخشنده‌ی حسن)، الْطَافُ حُسَيْن (مهربانی‌های حسین)، ارتضاحسین (موافقت حسین)، فَدَا حسین (قربانی حسین) وجود دارند. آنان همچنین به ترکیب حسین با اسامی از باب تَفَعْلُ علاقه دارند، مانند: تَجَمُّل-، تَصَدُّق- یا تَنَفُّل حسین. همچون نامهای علی، اسامی عبدالحسین و حسین قلی وجود دارند.

گاهی شَبَّير جانشین حسین می‌شود مانند غلامشَبَّير، زیرا براساس حدیثی شیعی. خداوند به جبرئیل دستور می‌دهد که پسر بزرگ حضرت علی شَبَّير نامیده شود (عربی = حسن)، زیرا خویشاوندی علی(ع) و محمد(ص) مانند نسبت هارون و موسی است و پسر هارون شبر نام داشت. پس پسر جوانتر شَبَّير خوانده شد و حتی گاهی شکل مونث

آن یعنی شَبِّیرة نیز بکار رفته است.^(۳۷) همچنین حسن(ع)، مجتبی و حسین(ع)، مرتضی خوانده می‌شود. و هر دو سبط (نوه) نامیده می‌شوند. گاهی امام دوم(ع) و سوم(ع) را مشترکاً سپیدین می‌خوانند که اسمهایی مانند غلام سپیدین (غلام دوسید) از آن ساخته شده است. در موارد دیگر آندو بسادگی حَسَنَیْن خوانده می‌شوند و نامهائی نظیر حَسَنَیْنَ نواز، یا حَسَنَیْنَ دوست از آن ساخته می‌شوند. سومین پسر حضرت فاطمه و حضرت علی که سقط شد مُحْسِن نام داشت که مانند نام دیگر پسران آنها از ریشه حسن می‌باشد و نام او نیز برای شیعیان عزیز است.

در واقع، شیعیان از همه نامهای امامان و خانواده آنها حتی از نام علی اصغر(ع) که در کودکی در کربلا شهید شده است استفاده می‌کنند. زین العابدین، لقب امام چهارم(ع) گاهی بر خلاف قوانین دستوری به دو اسم زَینَ ال = زینل و عابدین تقسیم می‌شود، باقر(ع)، جعفر (الصادق)(ع)، موسی الكاظم(ع)، علی رضا(ع)، محمد التّقی(ع)، علی التّقی(ع) و حسن العسكري(ع) و همچنین نام امام موعد مهدی(عج) بکار می‌روند. بطور کلی اسامی یاد شده بدون حرف تعریف استفاده می‌شوند: نقی، حسن عسکری؛ و نام آنها مانند اجداد شریفshan با واژه غلام یا قلی ترکیب می‌شود: غلام کاظم، غلام رضا، مهدی قلی، و علاوه بر این اسامی آنها با عبد نیز ترکیب می‌شود مانند: عبد الصادق، عبد الرضا، عبدالمهدی و غیره.

البته، نام ابوطالب، پدر حضرت علی نیز اسم شیعیان واقع شده و نام وی بدون واژه ابو، یعنی طالب بکار می‌رود. با واژه طالب نیز نامهایی شبیه آنچه با نام علی ساخته می‌شود، شکل می‌گیرد. اغلب خانواده‌ها برای تاکید بر وابستگی خود با پیامبر(ص) یا امامان، پسران خود را با نامهائی نظیر آل حیدر (خانواده حیدر)، سبط حیدر، سبط حسن (نوه-)، همچنین عترت علی، عترت حسین (فرزندان-)، اولاد علی یا - حیدر می‌نامند. همچنین ممکن است شخص با نام آل احمد یا آل نبی به پیامبر نسبت داده شود. بهرحال، در ایران نام خانواغی بنی فاطمه وجود دارد.

گاهی بدون ذکر نام امامی خاص، اسمهائی با استفاده از واژه امام ساخته می‌شوند

مانند: فخر امام و فضل امام بترتیب به معنی سرافرازی و بخشش امام و برای بیان بندگی نسبت به امامها و حتی سادات که اولاد پیامبر(ص) هستند از نامهایی چون امام قلی، عبد‌الائمۀ (بنده امامان) عبد‌السادات (بنده سیدها) و حتی کلب‌الائمه (سگ امامان) استفاده می‌شوند. نام معصوم بیاد آورنده چهارده معصوم می‌باشد. از اینرو غلام معصوم و شکل مونث آن یعنی معصومه نام دختر موسی‌الکاظم(ع) که مزارش در قم زیارتگاه است اسم واقع می‌شوند. بنظر می‌رسد که قوه ابداع مسلمانان مومن هند پایانی ندارد و بین آنها بیان تاریخ تولد در قالب اسم با استفاده از ارزش عددی حروف عربی مرسوم است. مثلاً شخصی که در سال ۱۱۹۴ هجری برابر ۱۷۸۰ میلادی بدنیآمده است با این روش می‌تواند غلام‌آل‌محمد نامیده شود، زیرا ارزش عددی حروف این اسم برابر با تاریخ تولد صاحب آن است ($\text{غ} = ۱۰۰۰$ ، $\text{ل} = ۳۰$ ، $\text{الف} = ۱$ ، $\text{آ} = ۴۰$ ، $\text{م} = ۳۰$ ، $\text{ح} = ۴۰$ ، $\text{د} = ۴$ *).

از سال ۱۵۸۱ در بنگال به عبارات قرآنی در قالب اسمی خاص بر می‌خوریم مانند: نادعلی‌بگ که نوع رایج طلب یاری از دوره صفویه به بعد است و از عبارات نادعلی (آشکار کننده معجزات را بخوان) گرفته شده است، علی مدد، تکیه کلام اسماعیلیه نیز بعنوان اسم خاص بکار می‌رود.

شیعیان از بکار بردن نام عائشه، همسر جوان پیامبر(ص) اجتناب می‌ورزند، زیرا رابطه وی با علی(ع) و فاطمه(س) کمی سرد بوده است، در حالیکه نام خدیجه، مادر فاطمه(س) بسیار مورد قبول شیعیان می‌باشد. نامهای حضرت فاطمه یعنی سیدة النساء (بانوی زنان) و زهراء (درخشان)، بتول (پاکدامن) کنیز و اسمی مذکور مانند عبد‌الزّهراء یا عزّالبتول (فخر پاکدامنی) در میان شیعیان مومن رایج است.^(۳۸) فاطمه(س) نامهای دیگری نیز دارد که به فراوانی نام زنان ایرانی واقع می‌شوند. مانند: راضیه و مرضیه (خشند) هر دو برگرفته شده از نفس مطمئنه در سوره ۸۹ آیه ۲۷، طاهره (پاک)،

* در متن اصلی به غلط $D = ۸$ ذکر شده است. مترجم.

مبارکه، زکیه (پاک، بی‌گناه) و مُحَدَّثه (کسی که فرشتگان با او صحبت می‌کنند).

در دهه ۱۹۵۰ در آنکارا پسر بچه‌هایی با نامهای عوکش *kkopek* و ساتیل میش *Satilmeş* را ملاقات کردم و کنجکاو شدم دلیل انتخاب چنین نامهایی را بدانم. اسم اول شکل ترکی شده نام یکی از صحابه پیامبر(ص) یعنی عکاشه می‌باشد که در نزدیکی اسلهیه نزدیک مرز سوریه مدفون است و برای مردم محلی قابل احترام است. اسم ساتیل میش *Satilmış* (فروخته شده) و شکل مونث آن ساتی *Sati* اشاره به نذری دارد که افرادی که در آرزوی اولاد هستند بر مزار یکی از اولیاء می‌کنند و قول می‌دهند که فرزندشان را به خدمت او در آورند.

نامگذاری طفل بنام اولیاء محلی در همه جا رایج است، مشهورترین نمونه سلیم پسراکبر شاه است که بعدها در مقام پادشاه، جهانگیر نامیده شد. نام وی بخاطر شکرگذاری از بدنبال آمدنیش همنام شیخ سلیم چشتی انتخاب شده بود ولی اکبر هرگز او را به این نام نخواند. در تونس نام *Chadli* [= الشاذلی] هنوز هم رایج است؛ اطراف قیروان اسم عقبی که بر گرفته شده از نام سیدی عقبه فاتح تونس است، بکار می‌رود، حال آنکه در قابس نام عبید که نام شخص مقدس محلی بوده مرسوم است. در مصر هم اسامی دسوقی (بیاد ابراهیم الدّسوقی صوفی). احمد البدوی (بیاد شیخ طنطاوی که مقبره‌اش زیارتگاه بسیاری از افراد است) و المرسی (بیاد دومین شخصیت فرقه شاذلیه در قرن هفتم هجری) وجود دارد، و برای زنان بنامهایی چون سُتْ زینب و سُتْ نفیسه که از اعضاء خانواده پیامبر(ص) و بسیار محبوب هستند بر می‌خوریم. حال آنکه زنی مومن در استانبول نام قطب درویشان در قرن ۱۱ هجری یعنی محمود هدائی را برای پسرش بر می‌گزیند، و یک روستانشین در نزدیکی آنکارا پسرش را بیاد جنگجوی مقدس قرون وسطی که مزارش بر تپه‌ای مشرف به شهر قرار دارد، حسین قزی می‌نامد. ممکنست فردی از اهالی کشمیر پسرش را غلام همدانی بخواند و بدین ترتیب از سید همدانی که

در قرن ۸ هجری کشمیر را به منطقه‌ای اسلامی تبدیل کرد، تجلیل کند. در حالیکه در بیهار هند به نام شرف الدین برمی‌خوریم که بیاد شرف الدین منیری (فوت: ۷۸۳ ق.) قطب درویشان رواج یافته است. همچنین ممکنست در بعضی از خانواده‌ها نام فرزندان بدليل وابستگی به یکی از فرق صوفیه رفاعی یا سهروردی باشد که در بسیاری از موارد این اسمی بصورت نام خانوادگی در آمده‌اند مانند: معینی که نام خانوادگی فامیلی است که مدعی هستند اولاد خواجه معین الدین چشتی اهل اجمیر هند می‌باشند.

اسامی قطب‌های صوفیه و اولیاء و مقدسین خود گفتار جالبی است. رهبر روحانی، پیر [در فارسی] و اعقاب وی، پیرزاده نامی رایج در بخش شرقی دنیای اسلام است. همچنین مرشد و مخدوم که اولاد وی مخدومزاده نامیده می‌شوند. لقب برخی از مقدسان برای تأکید بر مهم بودنشان حالت جمع دارد: برای مثال می‌توان به نظام الدین اولیا (المقدسان) و حسن ابدال اشاره کرد، ابدال مجموعه چهل تن مقدس نامرئی است [در ترکیه این واژه برای پیروان یک فرقه صوفیه بخصوص نیز بکار می‌رود، مانند: کی گوسوز ابدال *Kaygisuz Abdal*]، عَبِيْدُ اللّٰهِ أَحْرَار (آزادگان) و اولیاء چلپی نیز جزء این دسته از اسامی هستند. ضمناً مرشد همیشه بصورت جمع مخاطب یا مورد اشاره واقع می‌شود، و در آسیای میانه با استفاده از واژه ایشان از آنها یاد می‌شود.

گاهی اولیاء با لقبی که نشانگر شفقت آنان نسبت به پیروان ناچیزشان است خوانده می‌شوند مانند: پیر دستگیر (لقب عبدالقادر گیلانی) یا غریب نوازو بندۀ نواز که بترتیب القاب معین الدین چشتی و گیسو دراز هستند. قطب (محور) و غوث (یاری) القاب بلند پایه‌ترین افراد در طریق صوفیه است. و البته بسیاری از صوفیه این القاب را به ناحق و از روی گراف برخود نهاده‌اند. صوفیان هند فهرست بالا بلندی از القاب بلند پروازانه برای رهبران خود دارند، لقبهایی که برای هر یک از پیروان فرقه و هاییه و حتی هر عرب مسلمان معقولی تکان دهنده است. باقی بالله (باقی مانده در خدا) و فناء فی لله (فنا شده در خدا) که جز اصطلاحات صوفیه هستند اسم واقع می‌شوند، ولی نام راز الله البته

گراف گوئی است. تاج العاشقین، یا تاج العارفین می‌تواند نامی قابل قبول برای یک رهبر مقدس باشد، ولی حتی راننده ما در دهلی که مسلمانی خوب بود اما بنظر من از اولیاء نبود در زیر درخشش اسمش یعنی شمس العارفین آرمیده بود و برای سهولت وی را شمس ال = شمسُل می‌خوانند.

بسیاری از خانواده‌ها به علت وابستگی به طرق صوفیه یا تحت تأثیر زیارتگاههای آنان نامهائی نظیر آنچه که ذکر شد در فهرست اسامی خود دارند، که می‌تواند اسم ساده پیرداد، پیردن **Pir-den** [ترکی] (از پیر) یا پیرنور **Pir-nur** [ترکی] (نورپیر) [همگی به مولانا رومی اشاره دارند] باشد یا اسم یکی از عرفای متقدم مانند: **جَنَيْد**، **حسن بَصْرِي** یا **جلال الدین** (در ترکیه **Celâl** با رومی پیوند دارد). در موارد استثنائی **جلاله Celâle** نام زنان واقع شده که در حقیقت از اسم **جلال الدین** رومی گرفته شده است زیرا والدین دختر در محوطه مقبره وی می‌زیسته‌اند.

شاید محترمترین صوفی در دنیای اسلام عبدالقدیر گیلانی [جیلانی فوت ۵۶۱ ق.] باشد که به اسامی **غوث اعظم** (بزرگترین کمک) و **مُحْمَّد الدِّين** (زنده کننده دین) خوانده می‌شود و تعداد زیادی اسم که از عناصر ذکر شده تشکیل یافته‌اند به او اشاره دارند مانند نام **غوث بخش** که بیان کننده امتنان از بدنبال آمدن طفل است یا نام **غوث - دنا** در هند، همچنین اسمهایی که بسادگی بیان کننده اخلاص و بندگی نسبت به او است، مانند: **غلام غوث**، **غلام جیلانی**، **غلام قادر** و نام بسیار رایج **غلام دستگیر**. در تونس نام **جیلانی** یا **جلوئی** وجود دارد.^(۳۹) در کشورهای غیر عرب بخصوص در شبه قاره هند، عدم آگاهی از دستور زبان عربی منجر به ساخته شدن نامهایی شده که بگوش یک عرب غریب است. برای همه عجیب است که زنی **محی الدین النسابگم** یا حتی **غلام محی الدین النسابگم** خوانده شود (زنی با این اسم مسجد مشهوری را در حیدرآباد دکن بنا نهاده است). زنانی با اسامی **غلام غوث بگم** و **دستگیر بی Dastgir Bi** نیز وجود دارند ولی منطقی‌تر اسم **جیلانی بگم** داستان نویس

معروف به زبان اردو است. وقتی مردی به احترام بزرگترین یاری دهنده محمد غوث نامیده شود. زنی نیز می‌تواند عَوْتَیه نام داشته باشد. اسم قادری بگم یا بغدادی بگم [بخاطر آرامگاه آن صوفی در بغداد] نیز کم نیست.

نامهائی نظیر آنچه که ذکر شد، در ارتباط با بزرگان طرق دیگر صوفیه نیز وجود دارد. در هند از مقدسین طریق چشتی که حتی از قادریه نیز محبوب‌ترند با نامهائی نظیر غلام معین الدین یا غلام غریب‌نواز یاد می‌شود. و زنان نیز به نامهائی چون معین الدین النساء بگم خوانده می‌شوند نام قطب النساء بگم از اسم قطب الدین بختیار کاکی مهرلی گرفته شده است، افرادی با اسمی غلام فرید الدین و فرید النساء نامشان از فرید الدین گنج شکار اهل پاکستان گرفته شده است. گاهی فردی بسادگی صوفی یا صوفیه خوانده می‌شود، و غلام مرشد بدون اشاره به مرشدی خاص اسم واقع می‌شود. اگر پسری ولی (دوست [خدا]) نامیده شود نشان از صوفیگری بوده و واژه ولی می‌تواند معرفی کننده یک قطب باشد، اما نزد شیعیان ولی به تمام معنی ولی الله است که مراد علی بن ابیطالب(ع) می‌باشد. سنی‌های متعصب نیز ولی الله را بکار می‌برند مانند: شاه ولی الله دھلوی (۱۱۱۴- ۱۱۷۶ یا ۱۱۷۹ق.). درویش واژه پسندیده صوفیانه‌ای است که اسم خاص واقع می‌شود، همچنین واژه‌های فقیر و قلندر که البته این دو واژه اغلب لقب گروههای خاصی از صوفیه است مانند الان فقیر Allan Faqir یا حسین بخش قلندر.

تبیعت

با گذشت زمان مسلمانان که حس می‌کردند باید خود را بعنوان پیروان یا اولاد بنیانگذار جامعه اسلامی بشناسانند از سرزمین خود به نقاط دیگر رفتند. طی قرون افراد قبیله بزرگ مکه بنام هاشم که پیامبر(ص) از آنان بود، خود را از دیگر همسایگانشان جدا کردند و امروزه در اردن هاشمی زندگی می‌کنند. خانواده‌های وابسته به قبیله قریش با نام قُرْشَى که بعدها این نسبت صحیح در بسیاری از مناطق به قُرْشَى (قرشی، قُریشی و

غیره) تغییر یافت، تبار عرب خود را حفظ کرده‌اند. آنان که اجدادشان انصار (یاران) پیامبر(ص) در مدینه بودند، خود را انصاری می‌نامند، و آن دسته که اولاد ابوبکر الصدیق هستند صدیقی نامیده می‌شوند و آنهایی که اولاد عمر الفاروق هستند فاروقی (فروکی، فرُوقی و غیره) خوانده می‌شوند. آن‌دسته از مسلمانان هند که جزء آشراف (مسلمانان مهاجر خارجی) بودند، بخصوص اصرار داشتند که وابستگی خود را با موطن اسلامی خود نشان دهند.

نوادگان پیامبر(ع)، فرزندان فاطمه(س) و علی(ع) در مکان خاصی سکنی گزیدند و بنام فاطمی و بیشتر بنام علوی (یا علوی) شناخته می‌شوند. اعضاء خانواده پیامبر(ص) سَيِّد [جمع: سادات] یا شریف [جمع: اشرف] خوانده می‌شوند. سادات بستگی به اینکه جدشان حسن(ع) یا حسین(ع) باشند، متفاوت هستند. آن‌دسته که جدشان حسین(ع) شهید کربلا است و امامان شیعه فرزندان او هستند از احترام بیشتری برخوردارند. این دسته از سیدها بسادگی نسبت الحسینی می‌گیرند. بقیه که نسبشان امامان بعدی هستند، موسوی یا کاظمی فرزندان هفتمنی امام موسی الكاظم(ع)، رضوی، رضوی فرزندان امام هشتم، علی‌الرضا(ع) و تَقْوی اولاد علی‌النقی(ع) خوانده می‌شوند. بعضی از خانواده‌های سادات بخصوص در ایران و بیشتر در شبه قاره هند برای اینکه تبار خود را نشان دهند نام محلی را که اجدادشان می‌زیسته‌اند یا به آنجا مهاجرت کرده‌اند، انتخاب می‌کنند. سادات شیرازی یا بخاری در شبه قاره هند از این دسته هستند. سادات لکهیاری آنانی هستند که در نزدیکی رشته کوه لکهی Lakhī در سند سکنی گزیده‌اند گروهی از سادات بنام جد بر جسته خود خوانده می‌شوند مانند سادات شکراللهی اهل شیراز یا سادات قُلْ هُوَ اللَّهُی در دره سند. شاخه بسیار مهم از سادات حسینی، طباطبا هستند که بنام یکی از اعضاء قدیمی خانواده خود خوانده می‌شوند، که بر اساس اظهار برخی از منابع این شخص به‌علت لکن زبان قبا را طبا تلفظ می‌کرده و به آن نام مشهور شده است. عرفًا طباطبا به سادات رده بالا یعنی سَيِّدَ السَّادَاتِ اطلاق می‌شود.

خانواده‌های سید که معمولاً پاییند تابو و آداب بخصوصی هستند به ویژه در قسمت شرقی جهان اسلام عموماً پیشوند میر یا سلطان را به اسم خاص خود اضافه می‌کنند. میر علی و سلطان علی دو خوشنویس مقیم هرات حدود سالهای ۹۰۰ هجری، نمونه‌هایی باز از این دسته هستند. تصور می‌شود واژه میر از لقب حضرت علی(ع)، یعنی امیر گرفته شده باشد. گاهی در شرق لقب خواجه به شخصی داده می‌شود که مادرش سید باشد [هر چند بطور کلی دختر سید هرگز با مرد پائین‌تر از خود ازدواج نمی‌کند و مجرد باقی می‌ماند]. خواجه میر شاعر اردوگوی اهل دهلي که تخلص او درد است، هر دونام را داشته زیرا والدینش هر دو سید ولی از دو شاخه مختلف بوده‌اند^(۶). در شبے قاره هند اغلب واژه شاه بعد از نام کوچک سیدها وجود دارد، مانند: سیدُ حُسَيْن شاه راُشْدِی، سید ذُوالفقار علی شاه بخاری.

در ایران معمولاً به نام زنان سید، واژه السادات (از سیدها) اضافه می‌شود: افتخار السادات، بدرا، اخترا، این واژه همچنین با تعداد زیادی از صفات عالی همراه می‌شود مانند: اقدس، اکرم و اشرف السادات^(۷). ولی ترکیبی مانند الله السادات قدری غریب است.

بالاخره نام فرایض دینی و اشیاء و اماکن مذهبی نیز جزء فهرست اسامی خانواده‌های ستی قرار می‌گیرد مثلاً جهاد که بخصوص در ترکیه نامی نسبتاً رایج است [ترکی = جهات Cihat، صلاة و صدقه نیز اسم واقع می‌شوند. در ترکیه با نامهای مُضَحَّف Mushaf (نسخه قرآن)، آیت Ayet و گولبنگ Gülbeng (اذان ترکی که بوسیله بكتاشی‌ها گفته می‌شود) روبرو می‌شویم. خانواده‌ای مولوی Mevlevi، دختر خود را سماع نور (رقص نور صوفیانه) نام نهاده است. در تونس نامهای نظیر حَسَنَات (اعمال خوب)، حَرْز، حَرْز (دعای محافظت کننده) و حَتَّمَه (ختم قرآن) و حتی نامهای مناره، محراب، زاویه Zaouia (حجره صوفی) وجود دارند.^(۴۰)

فصل چهارم

ام المؤمنین - فامگذاری دختران

میل به داشتن پسر در بیشتر فرهنگ‌ها وجود دارد، و فرهنگ اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست. ولی وقتی قسمت این باشد که در خانواده‌ای پشت سرهم دختر متولد شود چه باید کرد؟^(۱) چهارمین دختر خانواده را به سادگی می‌توان *رَبِيعَة* (چهارمین) نامید، و دخترهای بعد از وی را نیز شماره‌گذاری کرد. ولی اصطلاحات فصیح‌تری برای ابراز یأس از این پیش آمد وجود دارد: مثلاً می‌توان دختران را *کفایه* [در یمن] یا *کافی*، *خاتمه* [در تاشقرغان] *حَدّى* [در تونس]، *سَدْنَا* (دیگر برایمان کافی است)^(۲) [عرب‌های بدوى]، دونه *Done* (بازگشت [به پسرها]), *گدی Gidi* (دور شوید)، یا *یتر Yeter* (کافی) [در ترکیه] نامید. در مصر هشتمین دختر از یک خانواده روستائی *عُدْوَ آشُكْت* (بشمار و ساكت شو) نام داشته است. و در یک حکایت فارسی اسم دختری *اللهَ بَسْ* می‌باشد. اسامی دختر بس، همین‌بس، و *نحواسته* هنوز هم در ایران رایج هستند. به طوری که خانواده‌های اهل سند و بنگال به من گفته‌اند، به نظر می‌رسد این نوع اسامی در شبے قاره هند بسیار کم باشد.^(۳)

در حقیقت این نامهای غیر دوستانه یک روی سکه است، زیرا تعداد زیادی اسم دوستداشتنی هم بر دختران گذاشته می‌شود. برخی از اسمای شکل مؤنث اسمی مذکور هستند، که با اضافه کردن حرف پایانی تأییث^(۴) به آخر اسمی مذکور ساخته می‌شوند، از این رو اسمی سلیمه، نزیه، جمیله از اسمای مذکور بر وزن فعلی یا نام‌هایی چون صابرہ، شاکره که از اسمای مذکور بروزن فاعل با اضافه کردن تاء تأییث ساخته می‌شوند. معمولاً اسمی بر وزن فعلی صفاتی هستند که دلالت بر رنگ و نقص دارند مانند: سمری (قهوهای تیره، زن گندمگون) از آسمَر، یا وسَمَی از وسَمِیْم (زیباروی). گاهی اسم مفعول به هردو شکل مؤنث و مذکور به زنان اطلاق می‌شود مانند: محبوب، محبوبه، منیر، منیره. صفات تفصیلی و عالی مذکور نیز بخصوص در ایران بکرات بعنوان نام زنان به کار می‌روند. مانند: اشرف^(۴) (بزرگوارتر). به همین ترتیب، اغلب اسم فعل از ریشه فعاله نیز استفاده می‌شود: ملاحه و بناهه که در زبان ترکی به صورت ملاحت نباht، نجابت و غیره وجود دارند. تعداد کمی از اسمای از باب پنجم فعل یعنی تَقْعُل ساخته می‌شوند مانند: تَوَدُّد از وَد (عشق)، یا تَبَسُّم (لبخند) اسم اخیر مانند بسیاری از اسمی معنی برای هردو جنس به کار می‌رود.

غالباً اسمی مؤنث از نسبتها ساخته می‌شوند، که به نظر می‌رسد از القاب مشتق شده باشند. مانند: تقی الدین یا نور الدین که در تداول عام تقی و نوری گفته شده و اسمای مؤنث تَقَيَّه و نوریه از آنها ساخته می‌شوند. دهها اسم ترکی و عربی از این دست وجود دارند. نمونه بسیار قدیمی از این نوع اسمای هرچند با منشائی متفاوت، اسم بحریه است که بر اساس حدیثی به اسماء همسر جعفر بن ابی طالب(ع) [برادر حضرت علی] اطلاق می‌شود، که با شوهرش از دریا(بحر) گذشته و به حبسه رفت.^(۵) در دستور زبان عربی استفاده از حرکت پایانی فتحه منحصر به مواردی خاص است. و ظاهراً خارج از دنیای عرب چنین تصور می‌شود که می‌توان با اضافه کردن این حرکت به انتهای هر واژه‌ای آنرا مؤنث ساخت. بخصوص در ترکیه از این شیوه برای ساختن اسم دختران

بوفور استفاده می‌شود: اسمی معنی مانند **جاوید** [فارسی]، **توحید**، **توفيق**، و **تسليم** [عربی]، در ترکیه به شکل **جاویده Cavide** ، **توحیده Tevhide** ، **توفيقه Teslime** وجود دارند. همچنین می‌توان به اسمی **ایوبه Eyyübe** ، مؤنث ایوب و **عمرانه Imrana**، مؤنث عمران اشاره کرد.

گاهی نام‌های مؤنث عربی حالت جمع دارند. مانند: **دراهم** و **دنانیر** (درهم‌ها و دینارها)، **مصالح** (چراغ‌ها)، **رياض** (باغ‌ها) [امروزه این اسم به صورت رياض الاسلام برای مردان استفاده می‌شود]، **ملوك** (پادشاهان) [در ایران] و متزلف آن یعنی سلاطین که در روستائی در شرق آسیای صغیر بکار رفته است.^(۶) هنوز هم در مصر و سایر کشورهای عربی از اسمی جمع استفاده می‌شود. مانند: **ازهار** (گل‌ها)، **احلام** (خواب‌ها)، **جواهر**، **جمالات** (زیبائی‌ها).^(۷) و دوست پاکستانی جوان من عنادل (بلبل‌ها) نام دارد و دختر وی بیاد معشوقه قیس شاعر عرب، **لبنی** نامیده شده است، زیرا نام شخصیت‌های اشعار عاشقانه قدیمی عربی هنوز هم مورد توجه هستند، و اسم واقع می‌شوند مانند **سلمی**، معمول‌ترین نام برای یک محبوب، **سعاد** [دختری که کعب بن زهیر در وصف او قصیده معروف بانت **سعاد** را سروده است]، و بخصوص لیلی (لیلی) معشوقه مجنون که در زبان فارسی با داستان منظوم نظامی شهرت جاودان یافته است، همچنین **شیرین**، شاهزاده خانم ارمنی که محبوبه خسرو پرویز و معشوقه فرهاد سنگتراش بود. این دو اسم مقام والائی در حوزه فرهنگ ایرانی دارند. گاهی نام **عذرا** قهرمان زن داستان عشقی و امّق و **عذرا نیز** بعنوان اسم انتخاب می‌شود.

زنان نیز مانند مردان، می‌توانند نام‌های مذهبی داشته باشند، و با فتوائی که اخیراً داده شده است مسلمانان هند به استفاده از اسمی ام المؤمنین که نام همسران پیامبر(ص) هستند تشویق شده‌اند. در قرآن فقط از مریم نام برده شده است ولی نام‌های چون آسمیه، اسم زن فرعون که حضرت موسی را از رودخانه نجات داد و **زُلیخا** به سبب عشقی که به یوسف داشت مشهور هستند. بلقیس ملکه سبا جزء اسمی سنتی است، نام

مادر پیامبر(ص)، آمنه جزء اسامی محبوب می‌باشد، همچنین نام اولین همسر پیامبر(ص) خدیجه [ترکی: حَدِيْجَه / هتچه *Hatrice*] و خیر النساء (بهترین زن‌ها) [شکل کوتاه شده آن خیریه است] بسیار رایج است. در حالی که اسم عائشه را فقط اهل سنت بکار می‌برند، ولی لقب وی **حُمیرا** (سرخرنگ کوچک) مورد استفاده شیعیان ایران و هند هم هست. اسم **فاطمه**(س) برای کلیه مسلمانان عزیز است همچنین لقب‌های وی، زهرا و بتول (پاک) و کنیز بیشتر به زنان شیعه اطلاق می‌شوند، نام دختران پیامبر(ص)، رُقیه، زینب و ام‌کلثوم نیز اسم واقع می‌شوند، ولی من گمان می‌کنم که امروزه اسم ام‌کلثوم بیشتر بیاد خواننده معروف بر دختران گذاشته می‌شود. **حَفْصَه** یکی از زنان پیامبر(ص) و **نفیسه** یکی از اخلاق عارف پیشه وی نیز نام خود را به تعداد زیادی از دختران به عاریه داده‌اند. و **رَبِيعَه** که در اصل به چهارمین دختر خانواده اطلاق می‌شود، بیاد زن عارف اهل بصره در قرون وسطی و در ایران بیاد اولین شاعره فارسی‌گوی اهل قزدار متداول شده است.

زنان نیز مانند مردان می‌توانند کنیه داشته باشند، که در این صورت از واژه **أُمّ** استفاده می‌شود و مانند مردان نامی که پس از این واژه می‌آید می‌تواند نام پسری واقعی باشد. مانند: **أُمّ فهد** یا **أُمّ على** یا بصورت بیان یک آرزو باشد. مانند **أُمّ البنين** (مادر پسرها)، یا با واژه‌ای که پرهیزکاری را بیان کند همراه شود. مانند **أُمّ فضل**. برخی از زنان در تاریخ اسلام تنها به کنیه خواننده می‌شوند. مانند: **أُمّ سلمى** یا **أُمّ حاكم**. گاهی این ترکیبات به گوش غریب می‌آیند مانند استفاده از اسم **اسلام** که اخیراً متداول شده است [هرچند اسم **اسلام‌خان** از قرون وسطی وجود داشته است]. یک بانوی مصری را می‌شناسم که **أُمّ اسلام** (مادر اسلام) نام دارد.

شکل مؤنث واژه **عبد**، **أَمَة** (دختر برد، بند) است که دقیقاً مانند عبد می‌تواند به هر یک از اسماء الھی متصل شود: از اسم رایج **أَمَةُ الْكَرِيمِ** گرفته تا **أَمَةُ الْجَامِعِ** و **أَمَةُ الْحَفِيْظِ** این اسامی می‌توانند به صورت کریمه، جمیعه و حفیظه کوتاه شوند. لکن شکل مؤنث **عبدَه** نیز وجود دارد که معمولاً به کنیزهای سیاه پوست اطلاق می‌شود. ولی هرگز با

اسماء الہی ترکیب نمی‌شود. هنگام بریدن بند ناف برای دخترها نیز مانند پسرها نام مذهبی می‌گذارند، پس از آن نام واقعی که به آن خوانده می‌شوند برای آنها انتخاب می‌شود. نام‌های واقعی شامل اسمای گل‌ها و اشیای زیبای طبیعی هستند، مانند: بوستان، لاله، نیلوفر، یاسمن، نرگس، ریحانه، که در تمام زبان‌ها اسم واقع می‌شوند، و نامهایی مانند: نبات، شکوفه [فارسی] متداول هستند، در ترکیه نام‌هائی مانند چغدم *lig dem* (بته زعفران)، دمت *Demet* (دسته گل) و ژاله وجود دارند.

در دنیای اسلام و بخصوص در مناطق فارسی‌زبان و ترک نشین، مانند مغرب زمین نام گل سرخ اسمی ممتاز برای زنان است. نام‌هائی با ترکیب واژه گل نیز وجود دارد. در قرن شانزدهم میلادی در هند زنان مغول نامهایی چون گل‌بدن، گلرخ، گلرو، گل‌عذر، گلبرگ، گلرنگ، گلشن، گلستان و گل‌رعنا داشته‌اند. علاوه بر اسمای یادشده ترک‌های متجدد اسمای زیر را نیز بکار می‌برند: گول / گل دالی *Güldali* (شاخصه گل سرخ)، گل فلز *Gül filiz* (جوانه گل سرخ)، گل سرن *Gülseren* (گل سرخ رونده)، گلچین *Gülçin*، گل بهار *Gülbahar*، گلبن *Gülbün* (ریشه گل سرخ)، گلپری *Gülperi* و حتی از گل *zgül* (وجودش گل). اسمای سنتی اسلامی نیز با واژه گل ترکیب شده نام‌هائی چون عائشه گل یا فاطمه گل را به وجود می‌آورند. در دنیای فارسی‌زبان بخصوص در افغانستان استفاده از این واژه برای بیان لطافت بسیار معمول است. تعجب‌آور نیست اگر در کنار نام گل‌ها، نام‌هائی نظیر بهار، یا بهاربانو نیز وجود داشته باشد.

واژه نور نیز مورد علاقه بسیار است که به تنها یا به صورت ترکیبی به زنان اطلاق می‌شود. مانند: نورالنساء (نور زنان). در زبان ترکی نام‌های نورتن *Nurten* (نورپیکر) نورhan / هان / خان *Nurhan* (شاهزاده نور)، بنور *Binnur* (هزارنور)، ایلک نور *Ilknur* (سپیده) یا یوردانور *Yurdanur* (نوری برای میهن) وجود دارند. در ایران، با واژه مهر (خورشید) اسم ساخته می‌شود. در عربی از مترادف آن یعنی شمس [که از نظر دستوری مؤنث است] استفاده می‌شود، و در هند این واژه علامت تأثیث گرفته و

بصورت شمسه *shamsha*، شمشه *shamsa*، مورد استفاده قرار می‌گیرد. نام اجرام درخشان آسمانی بوفور به دختران اطلاق می‌شود. از آسمان [فارسی] و فلک [عربی] گرفته تا نجمه (ستاره) [عربی] و معادل فارسی و ترکی آن یعنی اخترو یلدیز / ایلدیز *Yıldız*؛ ثاقبه برگرفته شده از عبارت قرآنی **ثَاقِبُ الْجَمْعُ** (ستاره درخشان)، همچنین نام ستارگان برج ثور مانند: ثریا [در ترکی نام مردان نیز واقع می‌شود]، پروین [فارسی] و اولکر -*Iker*- [ترکی]. ناهید [فارسی] و زهره [عربی] نیز نامهای رایجی هستند.

همان طور که انتخاب گل سرخ بعنوان اسم رایج تر از نام سایر گل ها است، ماه، این جرم آسمانی نیز رابطه نزدیکی با اسلام و ادبیات عامه ترکی دارد و در اسامی مختلف ظاهر می شود. بدر (ماه کامل) همیشه مظهر کمال و زیبایی بوده است و از این رو زنان عرب به نام هائی چون بُدْرَ الْبَدْر (ماه ماهان)، سَتَّ الْبَدْر (بانوی ماهها) خوانده می شوند، همچنین در زبان فارسی نام مَهْسَتِی (ماه بانو) [امروزه با تلفظ مَهَسَتِی تلفیباً معنی تو ماه هستی] به کار می رود. در زبان فارسی نام ماه یا مه به تنهاشی یا به شکل ما هم (ماه من) و در ترکیبات مختلفی چون ماه پیکر، مه لقا (ترکی: مه لکا *Mehlikal*)، ما هرخ، ما ه پاره، ماه دخت و مهتاب وجود دارد. ماهین (منسوب به ماه) نیز اسم واقع می شود. در اسامی ترکی خالص آی *ay* (ماه) بوفور استفاده می شود. مانند: آی پری *Ayperi* (ماه پری)، آی ملک *Aymelek* (ماه مملک)، شن آی *Şenay* (ماه خوشحال)، آی شیک *Ayşik* (مهتاب) [که نام قدیمی عائشه را تداعی می کند]، آی سل *Aysel* (مهسا).^(۸) و بندرت آی تن *Ayten* (ماه پیکر) بکار می رود. هلال *Hilal* نامی است که به هردو جنس اطلاق می شود، و مطابق رسم ایرانی - عثمانی که زن زیبائی را مهر ماه می خوانند، ترک های متجدد معادل ترکی آن یعنی گون آی *Günay* را به کار می بزنند.

نام حیوانات و پرندگان به زنان کمتر از مردان اطلاق می‌شود، ولی البته اسم بلبل در زمان قدیم در عربستان بکار رفته است: **بلبله، هزار** [فارسی]، همچنین **غزاله** و **Keçi** معادل‌های ترکی آن: **Meral**، **Geyhan** و **گیک** *Ceyhan*. حتی نام **گچی**

(بز) در شرق آسیای صغیر بعنوان اسم زن ضبط شده است. هما نام مرغ افسانه‌ای به زنان اطلاق می‌شود، و گاهی ترک‌ها دختران خود را کومرو **Kumru** (قمری خاکستری)، سونا **Suna** یا اردک **rdeğ** و گورجین **Güvercin** (کبوتر) می‌خوانند. اسم تندرو (کبک) در ایران و پاکستان وجود دارد. نام شاهین ممکن است با الهام از ستایشی که اقبال از این پرنده بلند پرواز کرده است انتخاب شود ولی اسلام/اصلان خاتون (شیربانو)، اسم دختر چغری بیک پادشاه سلجوقی نامی غیر معمول است.

والدین دوست دارند نام سنگ‌های گرانبها و جواهرات را بر دختران خود بگذارند. البته در زمان قدیم این قبیل اسامی، مانند نام بسیاری از گل‌ها بیشتر به کنیزان اطلاق می‌شده تا به زنان آزاد. امروزه نام‌هایی نظیر: **الماس**، **گوهر**، **شجرة اللذّ** (درخت مروارید) [نام بردۀای که در سال ۱۲۴۶ق. حاکم مصر شد]، دردانه (مروارید)، **در شهوار** (مروارید سلطنتی)، **لؤلؤة** [عربی] و **اینجی** **Inci** (مروارید) [ترکی] بسیار رایج هستند.

گاهی دختری که با ظرافت (غاده) راه می‌رود با صنم یا پری مقایسه می‌شود. در فارسی نام‌های **پری خان**، **پری زاد**، **پری جان**، **پری سیما** رواج دارند. ممکن است نام دختری **روشن جبین** باشد و همه را شاد سازد - واژه فارسی شاد بصورت ترکیبی اسامی زیبائی را بوجود می‌آورد. مانند: **دلشاد**، **دولت شاد** یا **گوهر شاد**. ترک‌های متعدد نام‌هایی چون **سویل** (محبوب)، **سوین** **Sevin** (خوشحال باش)، **گولومسر** (خندان)، **هپشن** **Hepşen** (همیشه شاد)، یا **سوینچ** **Sevinç** (شادی) بر دختران می‌گذارند. از طرف دیگر از ترکیب واژه فارسی **ناز** و دیگر واژه‌ها اسامی دخترانه لطیفی ساخته می‌شود. مانند: **مهناز**، **بناز** **Binnaz** (هزارناز) [ترکی]، اسم **ناز** **Ismnâz** (اسم او ناز است) [ترکی]، **شکرناز**، **نازلی** یا **نازی**. همچنین نام‌هایی که نشانگر رنج و محنت هستند [البته از نوع دوست داشتنی آن] مانند: **فتنه** و **آفت** وجود دارند. و از آنجا که تصور می‌شود زنان جنبه تزئینی دارند، در دنیای فارسی زبان نام‌هایی با واژه پایانی آرا فراوان هستند، مانند: **انجمن آرا**، **عالم آرا**، و **جهان آرا** که آخری از همه

مشهورتر است. بر اساس مطالب یک کتاب جدید هندی واژه آرا تقریباً به هر اسمی متصل می‌شود و نامهای زیبایی به وجود می‌آورد. **جهان** به تنهائی و بصورت ترکیب‌های مختلف اسم زنان واقع می‌شود از نورجهان گرفته تارونق جهان یا خورشید جهان، اسم اشرف جهان نیز وجود دارد.

فرض بر این است که زن‌ها باید خیال‌انگیز باشند، بنابراین نامهای چون رؤیا، حولیا (خواب) و سراب بر آنها می‌گذارند، و زیبائی بی‌همتای آن‌ها را با انتخاب نامهای مانند: فریده [عربی]، یگانه [فارسی]، و بیرسن **Birsen** (تو بی‌همتایی) [ترکی]، نادیده و بی‌نظیر [هردو فارسی] بیان می‌کنند. صفات والا مانند: **مُرْوَة** (مُرْوَة)، **فضیلة** (فضیلہ) و معادل ترکی آن‌ارتمن **Adalet** / عدالت (**Erten** تقوی) یا عَدْلَت / عدالت بعنوان اسم دختر انتخاب می‌شوند.

در ایران اسامی خیال‌انگیز خوش‌آهنگ مورد علاقه مردم بوده یا اخیراً رایج شده‌اند. مانند: افسانه، پروانه، پیمانه، ترانه. همچنین در دنیای عرب نیز تعدد اسامی شاعرانه را نباید فراموش کرد. مانند **مُنْيَةُ الْمُنْيَى** (آرزوی آرزوها)، **قُرْآنِيَّةُ الْعَيْنِ** (نور دیده، عزیز)، **نُورُ عَيْنِي** (نور دیده‌من)، **عَيْنُ الْحَيَاة** (چشم‌آب زندگانی)، **قوت القلوب** (خوارک قلب‌ها)، **يا ماء السماء** (آب بهشت) [که لقب مردها نیز واقع می‌شود].

گاهی در ترکیه، هندو پاکستان، والدینی که از خانواده‌های سطح بالای اجتماع هستند بیش از مردم سطوح پائین جامعه و روستایی‌ها از نامهای فارسی و عربی استفاده می‌کنند و اسامی پرطین مذهبی برای دختران خود بر می‌گزینند. از این‌رو **Sidra** (درخت کنار) که در مرز دورترین نقطه بهشت واقع است. [سوره ۵۳، آیه ۱۴*] و نیز نام طوبی درخت زیبای بهشتی نیز بعنوان اسم دختران انتخاب می‌شوند. همچنین شخصی دختران خود را **تسنیمه** و **کوثر** (نام چشم‌آب نهری در بهشت) خوانده است. [تسنیم و کوثر به مردها نیز اطلاق می‌شود]. **فردوس** و **جَنَّت** (در ترکی **Cennet**) که به مردان هم

* در متن اصلی آیه ۱۰ آمده است. مترجم.

اطلاق می شود) که هردو به معنای بهشت است همچنین ارم باغ مشهور شداد که در قرآن به آن اشاره شده است [سوره ۸۹، آیه ۷*] اسم واقع می شود. از شنیدن نامهای چون مَلَک ، فرشته و حتی مَلَائِكَه و حوریه که حالت جمع دارند نباید تعجب کرد. زمزم (نام چشمهای درمکه) بصورت زَمْرَمَه اسم زنی واقع شده است [مگر این که آن را زَمْرَمَه معنی کنند]. تعدادی از زنان که اطراف ارض روم در شمال ترکیه زندگی می کنند تورات و انجیل *Incil* نام دارند. جای تعجب نیست که دنیا که واژه‌ای مادی است [در برابر سپهر معنوی] و از نظر دستوری نیز مؤنث است اسم دختران واقع شود.^(۹) در فارسی از نامهای گیتی و کیهان استفاده می شود، ولی قدری تعجب‌آور است که در استانبول دخترانی با نامهای کائنات حانیم / خانم *Kā'inat Hanım* و ازل *Ezel* ^(۱۰) در وجود داشته باشند، یا یک دانشجوی ایرانی هستی نام داشته باشد، و تکان دهنده‌تر وقتی است که اسم دختری الله^(۱۱) باشد. در مقایسه با این اسمی زنی به نام لَيْلُ الْتَّهَار (شب و روز) در داکا دارای اسمی تقریباً نادر است. در مناطق روستائی یا بادیه‌نشین به دخترانی با نام اجناس خانگی بر می خوریم. مانند: بُنَّه (دانه قهوه) که اسمی رایج در میان کشاورزان مصری است. تَمَرَه (خرما)، فَنْجَان یا كَشْمَش [فارسی] که در ترکیه استفاده می شود، و نامهای ترنج، پرتقال و نارنج که در ایران اسم واقع می شوند. مسلمانان هند تمایل به استفاده از اسمی طولانی دارند و می توان حالت مردی از اهالی حیدرآباد را دریافت که می شنود همسر آینده‌اش آَمَةُ الْجَامِعِ جُوَّبِرِيَه جواهریاسمن نام دارد و با نامیدی می برسد که آن‌چه شنیده اسم است یا نسخه یک داروی بیگانه، همچنین در هند با اضافه کردن پسوند -ی ن- به هر اسمی آنرا مؤنث می سازند. مانند: عباسی، اکبری، و انوری، و پسوند فارسی -زاده را بصورت -زادی *Zādi* بکار می برند. مانند: شاهزادی.

اسمی جدید نیز پیوسته ساخته می شوند که برخی معنی دار هستند و گاهی فقط به

* در متن اصلی آیه ۶ آمده است. مترجم.

سبب آهنگ خوش انتخاب می‌شوند. اسم **مژگان** ممکن است بخاطر ظاهر نوزاد به وی اطلاق شود. ولی امروزه در ایران و ترکیه نامی رایج است. اخیراً در مصر دختری **تُهادی** (مناسب برای هدیه کردن) نام گرفته است، و همچنین به دختری با نام **همسه** (نجوا) برمی‌خوریم. زن مسلمان جوانی از اهالی یوگوسلاوی که **تاجیده Tajide** نام داشت می‌گفت که والدینش منتظر تولد پسری بودند تا نام عمومیش یعنی **تاج الدین** را بر وی بگذارند، از این‌رو پس از تولد او اسم تاجیده را بر او نهاده‌اند که با شکل اسامی ترکی با منشاء فارسی نظیر **گزیده** هماهنگی دارد.

بسیاری از اسامی زنان با استفاده از واژه‌ای که دلالت بر زن بودن آن‌ها داشته باشد ساخته می‌شوند، مانند **بانو** در نامهایی چون **مهربانو**، **مهبانو** و غیره. همچنین واژه **دخت** مورد استفاده قرار می‌گیرد: **تاج دخت**، **توران دخت**. حتی واژه عربی **ستّی** [از واژه **سَيِّدَتِي**] در ساختن اسامی فارسی استفاده می‌شود. مانند: **مَهْسَتِي** یا **زَرَسَتِي** (**طلاحنام**)^(۱۱) از طرف دیگر در مصر و بیشتر بین روستائیان این کشور از واژه **ستّ** استفاده شده است که امروزه قدری خارج از رسم روز است، ولی نامهای مانند: **ستّ الْأَهْل** (بانوی خانواده)، **ستّ الْبَيْت** (بانوی خانه) و حتی **سَتْهُم** (بانوی آنان) نیز وجود دارد.^(۱۲)

راه دیگر نامگذاری دختران استفاده از واژه **النساء** بعنوان جزء دوم اسم است. این نوع اسامی در شبه قاره هند بسیار مرسوم هستند، زیرا تقریباً تمام اسامی مقدم بر مضاف‌الیه می‌باشند. [مشابه این اسامی آن‌هایی هستند که با **الدين** ساخته می‌شوند]. نامهایی چون **سَيِّدَالنِّسَاء**، **سُلْطَانَ النِّسَاء**، **أَمِيرَ النِّسَاء** نشان دهنده برتری صاحبان آن‌ها نسبت به سایر زنان می‌باشند، **زَيْبَ النِّسَاء** و **زَينَتَ النِّسَاء** دختران اورنگ زیب مغول بوده‌اند. همچنین نام **رُبَّةَ النِّسَاء** (گل سرسبد زنان) وجود دارد، در حالی که نام **جَنَّتَ النِّسَاء** (بهشت زنان) قدری عجیب به نظر می‌رسد. استفاده از این اسامی [که اغلب هنگام نامیدن آن‌ها از جزء دوم اسم صرفنظر می‌شود] بین افراد طبقه بالای اجتماع

خیلی رسم شده است. گاهی این اسمی به دخترانی اطلاق شده که به جای آن‌ها انتظار تولد پسری می‌رفته است این حالت در مورد نام‌هایی چون *اقبال النساء* یا *مسعود النساء* و ترکیباتی نظیر این‌ها صدق می‌کند.^(۱۳) ترکیبات عجیبی با استفاده از اسمی اولیاء و *واژه النساء* ساخته می‌شود مانند: *جَنِيد النساء*. گاهی واژه *خانم* [ترکی: *hanım*] بخشی از اسم را تشکیل می‌دهد: *نُرْكَس خانم*. بیگم حتی به تنهاei اسم واقع می‌شود. البته در این مورد هم رسم عوض شده است: زنان نسل‌های اول خانواده‌های اسماعیلیه در شرق آفریقا بیشتر اسمی فارسی داشتند که واژه *خانم* به آن‌ها اضافه می‌شده است، اکنون این پسوند کمتر به کار می‌رود و اسمی جدیدی به جای آن مرسوم شده‌اند.

بسیاری از اوقات مناسب نمی‌دانند که زنی را به اسم بنامند، بنابراین بادیه نشینان ممکن است زنی را *مستوره* (پوشیده شده) خطاب کنند.^(۱۴) از این واژه وقتی در باره زنی مؤبدانه یاد می‌کنند استفاده می‌شود و می‌تواند اسم خاص نیز واقع شود [در پاکستان]. در قرون وسطی استفاده از واژه *مستوره* روش رسمی مخاطب قراردادن زنان در مکاتبات بوده است. واژه‌های دیگری که به این منظور بکار می‌رفته عبارتند از: *المحروسة* (نگهداری شده)، *مصنونه* (محافظت شده، عفیف)، *الدار* (خانه)، *الجهة* (جهت، راه، سو) و غیره که به مرور ایام با استفاده از القاب بسط داده شده و اسمی خطابی چون *الجهة الشریعه* (راه راستین) یا *الدار العالیه* (خانه رفیع) را به وجود آورده‌اند.^(۱۵).

بجایست تحقیقی درباره اشکال مخاطب قراردادن زنان مسلمان در مناطق مختلف دنیای اسلام انجام شود. دامنه این تحقیق می‌تواند منحصر به لقب‌های رایج در جامعه عرب قرون وسطی باشد، یا دگرگونی‌هایی را دربرگیرد که با استفاده از القاب ترکی به وجود آمده و در ایران و هند نیز رایج شده‌اند. *خانم*، بیگم، حتی *سلطان* و *سلطانه* بعد از اسم خاص قرار می‌گیرند. مانند: *پریحان خانم*/*پریخان خانم*، *Parihan Hanım*، زبیده بیگم *Cemile sultan*، Zubayda Begum و جمیله سلطان. امروزه این لقب‌ها

مانند سایر عنوان‌ها جنبه اشرافی خود را از دست داده‌اند و برخلاف گذشته که داشتن چنین نام‌هایی نشانگر طبقه اجتماعی صاحب آن بود اکنون، به صورت عام استفاده می‌شوند. این حالت در مورد القاب هندی نیز صادق است نظیر بی‌بی *Bubu*, بوبو *Bibi* و بی‌وی *Biwi* که غالباً قبل از اسم قرار می‌گیرند و بی *Bi* که معمولاً بعد از اسم واقع می‌شود مانند: بی‌بی فاطمه، بوبوراستی، مریم بی، واژه‌های لاله *Iala*, لّه *Ialla* که جزء القاب افتخاری در شمال آفریقا هستند، در نامی چون لله میمونه *Lalla Mimuna* (بانوی خوشحال) بکار رفته است.

روسپیان در هند لقب - جان *Jan* - می‌گرفتند، مانند قهرمان زن داستان امرائو جان ادا *Umrao Jan Ada* اثر رسوا*** چاپ لکھنو**. حدود سال‌های ۱۸۰۰ در دکن از پسوند - بخش *bakhsh* برای نامیدن آنان استفاده می‌شده است مانند پری بخش *Hayat - bakhsh* یا حیات بخش *Pari- bakhsh*

* این داستان به زبان انگلیسی تحت عنوان The courtesan of Lucknow (فاحشه اهل لکھنو) ترجمه شده است. مترجم.

** محمد هادی رسوا، ۱۸۵۷-۱۹۳۱. نویسنده هندی. مترجم.

*** Lucknow

فصل پنجم

شیرها، ماهها و گلهای سرخ

لقب

یکی از نقشهای اساسی لقب [جمع: القاب] ایجاد وجه افتراق بین افرادی است که همنام هستند. ایجاد وجه افتراق می‌تواند بسادگی با استفاده از واژه‌های «بزرگتر» و «کوچکتر» حاصل شود. مانند **حسنالکبیر** و **حسنالصغری** (حسن بزرگ و حسن کوچک). در پاکستان از واژه‌های **کالان** [کلان] *küchik* و **کوچک** *kalan* به همین منظور استفاده می‌شود. گاهی از صفات تفصیلی و عالی الکبیر و الاصغر استفاده می‌شود که در مورد زنان شکل مونث آنها یعنی **کبری** و **صغری** بکار می‌رود. مانند **خدیجهالکبیری** و **زینبالصغری**. اگر بیش از دو نفر یک نام داشته باشد، دومی **الاوست** خوانده می‌شود. قبل از القابی مانند **الخیر** و **الئر** وجود داشته است^(۱) بخصوص در مناطق ترک نشین با بکارگیری رنگ لقب ساخته می‌شود: آق *aq* [آک *ak*] (سفید، اصیل)، و قرا *qara* [کرا *karal*] (سیاه و پست) که نشانه‌ای برای متفاوت ساختن افراد و قبایل مختلف هستند. مثلاً ترکمنها قبایلی با نام سفید گوسفندان و سیاه گوسفندان دارند: آق **قویونلو** و

قراقویونلو.

القابی نظیر اووزون **uzun** [ترکی] در اسمی چون اووزون حسن [پادشاه ترکمن در قرن ۹ هجری]، در عربی بصورت **حَسْنُ الطَّوِيل** (حسن دراز) در می‌آید، که جزء آن دسته از القابی است که مشخصه ظاهری افراد را بیان می‌کنند و در همین جاست که زبانهای مختلف قدرت خود را برای ساختن متنوعترین و رنگارنگترین القاب نشان می‌دهند. از القاب مشابه در مغرب زمین می‌توان به لقب سراینده اشعار مذهبی: **نوتکر بلبلوس*** (الکن) اشاره کرد. اگر چه قرآن به مسلمانان هشدار داده است که از بکار بردن القاب ناپسند پرهیزنند و کسی را به لقبی که دوست ندارد نخوانند، با این حال تعداد زیادی از القاب، خصوصیات ظاهری و نقص عضو افراد را بیان می‌کنند. و حتی در زبان عربی شکل دستوری خاصی برای بیان صفات مشخصه افراد وجود دارد [مثلاً **أَفْعُل**. مونث: **فَعْلَى**]. بانگاهی گذرا به دفتر راهنمای تلفن کشور یمن در می‌یابیم که امروزه این نوع اسمی همانقدر رایج هستند که در تمام طول تاریخ اسلام رواج داشته‌اند. و ظاهراً بسیاری از آنها بصورت نام‌خانوادگی در آمده‌اند مانند: **الأشصم** (ناشنوا)، **الاعرج** (لنگ)، **الاكوع** (کسی که آرنج بر آمده دارد)، **الأشعث** (ژولیده موی). بسیاری از القاب به نقص بینائی اشاره دارند: **الاحوال** (چپ چشم)، **الاعشى** (شب کور)، **الاعور** (یک چشم)، **الاعمش** (تار چشم، داری چشم‌های قی‌آلود)، **الاعمى** (نابینا، کور)، که می‌توان به اینها **ضریر** (نابینا) را هم اضافه کرد، لکن اغلب القاب خوب نیز به نابینایان اطلاق شده است که از آن میان می‌توان به **بصیر** (بینا) یا به کنیه دانشمند نابینا، **أبوالعيناء** (پدر زنی با چشمان درشت)^(۲) اشاره کرد. این القاب می‌توانند با تغییر در تلفظ تاکید بیشتری یابند. مانند **الأطروش** (بکلی ناشنوا)، **الاعروج** (کاملاً لنگ)، معروف‌ترین لقب از میان القاب مونث از این دست به شاعره قبل از اسلام تماضر تعلق دارد که به سبب مرثیه‌هایش شهرت داشته و ملقب به **الخنساء** (زنی که بینی او مانند بینی ماده گاو وحشی است)،

بوده است.

در آفریقای شمالی این نوع صفات با حرف تعریف ادغام شده‌اند. مثلاً **آلزهْرْ** (در خشنده یا سفیدرو) به لَزار *Lazaar*، آلزَرْقُ (آبی) به لَرْوق *Lazreg*، آلسوَد (سیاه) به لَسُوود *Lassoued* تبدیل می‌شود.

تمایل اشاره به نقص عضو در قالب لقب بین غیر عربها نیز وجود دارد. بهترین نمونه لقب **تیمورلنگ** است. بکار بردن واژه قزل *Kızıl* / **کیزیل** *Qızıl* (قرمز) بین ایرانیها و ترکها بسیار رایج است؛ شخصی که خال داشته باشد به زبان ترکی **منگلی** *mingli* مثلاً **منگلی احمد** *Mingli Ahmad*، و به ترکی عثمانی، **بنلی** *Benli* خوانده می‌شود. با توجه به مثالهای زیر درمی‌یابیم که چنین القابی قبل از اسم خاص واقع می‌شوند: **بی‌یکی** *Boynuęgi Mehmet* **بی‌یکی مصطفی** *Biyikli Mustafa* (مصطفی ریشو)، **بوینواگری** *Boynu - baziq* (گردن کج). ترکها نیز مانند عربها تعداد زیادی از این نوع القاب دارند از **بوینو بازیک** (**boynu - baziq**) (گردن کفت) گرفته تا **قارقاش** *qaraqas* (سیاه ابرو)، بورون سوز (**boynu - baziq** (بی دماغ)، **قباقولاک** *Qabaqlaq* (گوش کلفت)، **یساری** *Yesarı* (چپ دست)، و غیره. در میان ترکها مانند عربها بسیاری از این القاب بصورت نامخانوادگی واقعی افراد در آمده‌اند: مانند: **گوزو بیوکزاده** *Gzübüyükzade* (پسر شخصی با چشم درشت). ابن تعزی بردی^{*} مورخ عرب در قرن نهم هجری شرح می‌دهد که اسم ترکی او **شقولاق** *Uşkulak* همان اوچکولاک (**Uşkulak**) (صاحب سه گوش) است، زیرا چنین نامهائی در آن زمان در مصر و سوریه بین ممالیک که اصلاً ترک تبار بودند معمول بوده است. افراد شش انگشتی در فارسی شش انگشت و در ترکی **الى پارماک** *altı parmak* خوانده می‌شوند. و عده‌ای نیز **دلی** *deli*, **تلی** *teli* [ترکی] یا **دیوانه** [فارسی] خوانده می‌شوند. مانند: **دلی حسین پاشا** *Deli Hüseyin Paşa* در مقابل **کوچوک حسین پاشا** *Küçük Hüseyin Paşa*.

در مقابل، تمایل به بزرگ جلوه دادن نقصهای افراد، از القاب مثبت نیز استفاده

* ابوالمحاسن بن تعزی بردی، ۹۸۱۲ - ۸۷۴ ق. مترجم.

می شود. مثلا در مناطقی از ایران مانند آذربایجان فرد نایبنا چشم علی، یا فرد طاس زلف علی خوانده می شود.

بنظر می رسد در همه جا از اسم حیوانات بعنوان لقب استفاده می شود از حمار (خر) گرفته تا تمصاح، الفَهْد (یوزپلنگ)، الْجَمَل (شتر)، الجاموس (گاو میش) و زرافه [از این اسم هنوز هم در صنعا استفاده می شود]. در زبان فارسی نامهای ژنده‌پیل (فیل زنده)، یا پیل‌تن وجود دارد. در زبان ترکی بورو *brü* (گرگ) یا کوکبورو *kkbrü* (گرگ خاکستری) و تلکی *tilki* (روباه) اسم یا لقب واقع می شوند.

این نوع القاب زمینه‌های بسیار خوبی برای هجو نویسان مهیا کرده‌اند. مانند مورد دو منشی یکی از امیران ممالیک با القاب حمار و ثور (گاونر)^(۳). شاید بدترین موقعیت در قرن ششم هجری در شهر ابیورد از شهرهای ایران وجود داشته که همه مقامات کشوری ملقب به نام حیوانات بودند. و بابا سودائی^{*} در وصف آنها چنین سروده است.

بَاوِرْد بِسَان آسِيَايِيْسْت	چرخش همه غصه است و غم ناو
دَارُوْغَه سَگَست و قَاضِيْشْ خَر	عامل شتر و محصلش گاو
زِينَهَا چَه بُود نصِيب دهْقَان	لت خوردن وزر شمردن و داو ^(۴)

امکان داشت که افراد گربه صفت الْفَطَيْط (گربه نر کوچک) یا مَشِيش (گربه). و اشخاص ظریف و بوالهوس قَرْطَوْط یا فرفور (پروانه) خوانده شوند. گاهی از علت دادن لقبی خاص به افراد آگاه هستیم. مانند لقب سَحْنُون^{**} (مرغ تیزبین) برای فقیه مالکی اهل قیروان. بَيَّغَاء (طوطی) لقبی با مسمی برای یک شاعر است؛ امیر خسرو دهلوی [۶۵۱-۷۲۵ق.]. ملقب به طوطی هند بوده است [زیرا در مشرق زمین بر خلاف غرب طوطی به شیرین زبانی و عقل مشهور است]. لقب سیاستمدار مشهور مصری زَغْلُول به معنی

* سودائی ابیوردی مشهور به بابا سودائی - ۸۵۳ق. مترجم.

** عبدالسلام بن سعید، ۱۶۰-۲۴۰ق. مترجم.

وجه کبوتر است.

مطمئناً ملقب ساختن یک تاجر موفق تونسی به **فارالذهب** (موش طلائی) فکری نیکو است، ولی چرا باید شخصی **گُراع النَّمْل** (پای مورچه) نامیده شود؟ گاهی علی بن ابی طالب(ع) بواسطه فرماندهی و وابستگی افسانه‌ای با زنبوران **يَعْسُوب** (شاه زنبوران) خوانده می‌شود. نویسنده مشهوری به سبب بد شکلی و چشمان سبزش **ديك الجن** (خروس جنها) خوانده می‌شد، و رئیس ایل ترکمن سپید گوسفندان (آقوینلو)، قرایلک **Qarayelek*** (زالوی سیاه) خوانده می‌شود. انتخاب این نوع القاب برای صوفیها محترمانه‌تر هستند مانند: **البازالأشهب** (باز سفیدرنگ) لقب عبدالقادر گیلانی، یا شهباز لقب شهباز قلندر اهل سند.

نام گیاهان نیز لقب واقع می‌شوند مانند: **القرْد** (گل سرخ)، **فَلَافِل** (فلفل)، **الزَّبِيب** (کشمش) [در تونس ابوزبیب به معنی پدر کشمش به شخصی اطلاق می‌شود که صورت پرجوش داشته باشد]. القاب **بَصْل** (بیاز) و **بَطِيخ** (هندوانه) نیز از قرون وسطی معمول بوده‌اند، و **أَتْرَجَه** (ترنج) لقبی مناسب برای مردی با رنگ و روی زرد است.^(۵) علاوه بر گیاهانی که به آنها اشاره شد خوراکیها هم لقب واقع می‌شوند. یکی از نویسندهای قرن چهارم هجری لقب فارسی **خشکناجه** [خشکناج] دارد که از واژه خشک نان گرفته شده است^(۶). شاعر عرب به سبب گردی رخسارش به **فَرْزَدَق** (گرده نان) ملقب بوده که بواسطه همین لقب نام واقعی اش بدست فراموشی سپرده شد. و امروزه در تونس شخصی که صورتی پخ یا گرد دارد **بُوْخُبْزَة** (پدر گرده نان) خوانده می‌شود. به آسانی می‌توان دریافت که چرا یک ادیب خوش بیان ملقب به **رَقَّالْعَسْل** (مشک عسل) شده است. همانطور که گویند** در مورد اسامی «شیرین» اشاره کرده است، شخصی که لقب **قصب السُّكَر** (نی‌شکر) دارد یا به سبب رفتار مطبوع و شیرینش صاحب این لقب

* در فرهنگ ترکی واژه يلک، شاه بال پرندۀ یا مرغ معنی شده است. مترجم.

** Goiten

شده یا به خاطر نامطبوع بودنش به طعنه و تمسخر او را چنین نامیده‌اند. گویند در این مورد به نام **قطائف** (کلوچه بسیار شیرین) اشاره کرده است.^(۷) توضیح درباره چنین القابی بدون آگاهی از داستانی که در پس آنها نهفته، یا حکایتی که برای آنها پرداخته شده است، آسان نیست، مانند مورد مرتاض مسلمان هندی، فریدالدین **گنج شکر** که بسیار پرهیزکار بوده و بپاس پارسائی اش ریگها به شیرینی تبدیل شدند. لکن حکایت لقب **دقیق العید** (آرد جشن) نوه نویسنده معروف مصری در اوآخر قرن هفتم هجری، چه بوده است؟ و چرا در دوره ممالیک لقب **السُّكْرُولِيْمُون** (شکر ولیمو) به یک نفر مصری داده شده است؟

روش معمول برای مشخص کردن افراد، نامیدن آنها با تکیه کلامشان است. یک نمونه سادات طباطبا هستند که چون جد آنها قبا را طبا تلفظ میکرده. به این نام خوانده می‌شوند.^(۸) شاعری که عادت داشت دو واژه مهجور **حیص بیص*** را تکرار کند به همین نام معروف شده است. و یک ایرانی ملقب به خوش خوش است.^(۹) یک رهبر مراکشی که عادت به قطع صحبت دیگران با ادای عبارت «فقط یک کلمه» داشته ملقب به **جوج کلمات Jūj kelmat** شده است؛ شخص دیگری که تکیه کلامش هکذا (همچنین) بوده به همین نام مشهور شده است، و تاجری که هنگام اشاره به مال التجاره‌اش از عبارت فرانسوی **Celui - là** استفاده می‌کرده ملقب به سویلا بوده است.^(۱۰) رسوم دیگری نیز برای اهدای لقب وجود دارد. مثلاً مورخی که هنگام سخنرانی دائم از ریش خود مو می‌کند، ملقب به **المُسْتَوْف** (موکنده) شده است.^(۱۱) ولی مهمترین لقب از این است از آن **المُقَنْع** (نقاب‌دار) است که در قرن دوم هجری در خراسان ادعای پیامبری کرد.

قدرت تخیل مردم در اختراع القاب رنگارنگ نامحدود است و گرچه نووی در یک فصل کامل از کتابش به خوانندگان هشدار داده که به مردم القاب ناپسند ندهند و

* سعدبن محمدبن سعد صیفی تمیمی. - ۵۷۴ق. اهل بغداد. مترجم.

بخصوص به نقصهای ظاهری آنها اشاره نکنند^(۱۲)، ولی هموطنان او بندرت به این نصایح اعتنا کرده‌اند. قابل قبول بنظر می‌رسد که یک آدم پرمو شعرانی یا شعروای (هر دو به معنی پرمو)، خوانده شود، اما لقبی چون **راس الْغَابِه** (سر جنگلی) نیز وجود دارد؛ ولی بدترین لقب برای بیچاره‌ای که صورتی بی‌قاره دارد **أَطْيَمُ الشَّيْطَان** (صلمه دیده توسط شیطان) است. چه کسی دوست دارد که **رَجُلُ الطَّاوُوس** (پای طاووس) که زشت‌ترین عضو بدن این پرنده است، یا **أُذْنُ الْحَمَار** (گوش خر) خوانده شود؟ **لَيْلَ الْشَّتَاء** (شب زمستان) برای فردی بلند بالا وسیه چرده لقبی بجاست است.^(۱۳) نام **الْحُطَبَيَّه** (کوتوله) همانقدر برای آدمی کوتاه قد طبیعی است که لقب **الْغُول** برای فردی که بطرز ترسناکی زشت باشد. **عَجُوزُ الْيَمَن** برای حاکم نفرت انگیز زشت روی یمنی لقبی با مسمی بوده است. همچنین لقب **ظُلُّ الشَّيْطَان** (سایه شیطان) برای یک یاغی لقب مناسبی است و احتمالاً در مقایسه با لقب خلیفه بر حقی که سایه خدا روی زمین خوانده می‌شده بوجود آمده است. از سوی دیگر لقب **كُولِ كَدِيسِي** *Kül Kedisi* (گربه خاکسترنشین) برای قاضی اهل بورسه* متوفی بسال ۹۸۲ هجری کمی نامناسب است.^(۱۴) هر چند سالها پیش از وی یک آشوبگر قرمطی در قرن چهارم هجری **إِبْنَ هَرَّةَ الرَّمَاد** (پیر گربه خاکستر) خوانده شده است.^(۱۵)

تعالی ادیب عربشناس تعدادی از القاب رایج در بغداد و نیشاپور را بررسی کرده است که برخی از آنها تا اندازه‌ای عجیب هستند. ولی نمی‌تواند دلیل انتخاب بعضی از آنها را توضیح دهد مانند: **صَوْفُ الْكَلْب** (پشم سگ)، **سَرَاوِيلُ الْبَعِير** (شلوار شتر) یا **نَقَابُ الْعَنَز** (شکم بز) [شبیه نامهای خانوادگی آلمانی چون Ziegenbalg یا **نَامُ لَحْيَةِ التَّئِيس** (ریش بز نر، ریش بزی) قابل توجیه است، ولی چرا **Ziegenspeck**] یکی از خواجگان خلیفه المعتمد **عَرْفُ الْمُؤْتَ** (عرق مرگ) نام داشته است؟ چنانچه از تحقیقات انجام شده در آفریقای شمالی بر می‌آید، استفاده از چنین القابی

* Bursa

هنوز هم رایج است.^(۱۶) مانند: **وَجْهُ الْكَبِش** (صورت قوچ)، البته زمانی که شخصی ریز نقش **كَلَّا شَيْء** (مانند هیچ) خوانده می‌شده فردی بلند بالا و لاغر اندام نیز **خَيْطُ الْبَاطِل** (کارتونک معلق در هوا) نام می‌گرفته است. دروغگوی قهاری در تونس **غَرْبَالُ لَكَذُوب** (الک دروغها)، سبک مغز خودبینی **قُنْصُلُ الْكَلَاب** (کنسول سگها)، مرد بلند قد متکبری **دَغْوُل / دُوْكَل DeGaulle**^(۱۷) خوانده می‌شد. در حالیکه در قرون وسطی در عربستان فردی با چنین خصوصیاتی **عَدِيدُ الْأَلْف** (یک هزار می‌ارزد) خوانده می‌شده است.^(۱۸) از آنجا که زنان نجیب بندرت از خانه خارج می‌شدند، بندرت هم لقب می‌گرفتند ولی روسیان می‌توانستند لقب داشته باشند، که برخی از این القاب در شمال آفریقا کاملاً بپرده‌اند. مانند لقب **كَامِيو Kamyō** به معنی بارکش [کامیون؟] برای فاحشه شهوانی. اگر غرض از دادن لقب ضربه زدن به شرافت خانوادگی می‌بود، ممکن بود شخصی را **ابن الْبَدْرَاءِ بِخَوَانِد**.^(۱۹)

از آنجا که نقصهای افراد بیش از زیبائی یا مهربانی آنان مورد توجه قرار می‌گیرند، لذا تعداد القاب زشت و ناپسند به مراتب بیش از القاب خوش‌آیند و ستایش‌آمیز است. بهر حال القاب تحسین‌آمیز آنهایی هستند که سخاوت فرد را می‌رسانند. مانند: **مَاءُ السَّمَاءِ** (آب‌آسمان)، یا **قَاتِلُ الْجَوْعِ** (قاتل گرسنگی) که به افراد بخشنده اطلاق می‌شوند.

شخصی زیبا چه بسا **دِيَاجَة** (زری، زربفت) خوانده می‌شد و یکی از ممالیک مصر به سبب زیبائی خیره کننده‌اش به **خَاوِنَد** (شاهزاده خانم) ملقب بوده است. همچنین شاعر و صوفی جوان ابن عفیف‌الدین تلمسانی به **الْسَّابُ الظَّرِيفُ** (جوان ظریف) شهرت داشت، برخی از القاب به ثروت و آسایش اشاره دارند. مانند القاب فارسی هزار اسب، یا **شَصْتُ كَلَه** (شصت رمه‌گاو) که لقب شاعر دوره سلجوقی بوده است.

بعضی از القاب برای جلب خوشبختی بکار می‌رفته‌اند. بخصوص وقتی که افراد با لقب به شخص نامی زمان گذشته پیوند داده می‌شدند. استفاده از این روش میان

خانواده‌های سطح بالای اجتماع در بخش شرقی دنیای اسلام وجود دارد و منجر به ایجاد نامهائی چون دارا شکوه (شکوه داریوش) می‌شود. یکی از پسران دارا شکوه سلیمان شکوه نام داشته است. نامهائی چون یوسف جمال یا یوسف شمائل نیز وجود دارند که برای صاحب آن زیبائی یا صفات بر جسته حضرت یوسف آرزو می‌شود. یکی از دوستان جوان هندی من کلثوم شمائل نام دارد که به معنی دختریست با صفات برجسته ام کلثوم دختر پیامبر(ص).

دیگر القاب فرخنده از این نوع عبارتند از: نیکو سیر و فرخ سیر به ترتیب به معنی زندگی خوب و زندگی شاد، یا روشن‌اخته و فرخنده‌اخته، بهر حال این نوع القاب جنبه رسمی و سلطنتی داشتند و خلفاً و پادشاهان خود را چنین می‌خوانندند که بحث مفصل در این باره در اینجا میسر نیست.^(۲۰) و تنها به نام المقتضی، خلیفه عباسی [حکومت: ۴۸۹ - ۵۵۵ق] اشاره می‌کنیم که چون پیامبر(ص) را در خواب دید که به او فرمود این کار بر وفق مرادت خواهد شد، بنابراین از امر خدا پیروی کن (فاقتیعی)، چنین خوانده شده است گاهی شرعاً به یک بیت از شعرشان ملقب می‌شوند.^(۲۱) شاید جالب‌ترین نمونه مربوط به عَنْدُ الْكَلْبِ (عيادت کننده سگ) باشد، این شاعر در بیتی از شعرش از اینکه هنگام بیماری کسی از او مراقبت نمی‌کند شکایت دارد:

و من حتى از سگهای تو هنگام بیماری عيادت می‌کنم ولی تو از من عيادت نمی‌کنی.
گاهی شرعاً به ماجراهائی که برایشان می‌گذرد نامگذاری می‌شوند مانند مورد تابع شرّا (او چیزی شیطانی زیر بغل دارد)، مثال دیگر مربوط به المُتَنَبّی (مدعی پیامبری) است که شاید به سبب ارتباط با گروههای افراطی شیعه عراق چنین خوانده شده باشد.

یک مورد خاص از القاب که در اینجا باید بدان اشاره شود، القابی هستند که از دوران قدیم در زبان عربی وجود داشته، و آن حالت اضافه بین اسم خاص با شیء یا شخص دیگری است: گُثَيْرٌ عَزَّة که لقب شخصی است که عزّة نامی را دوست می‌داشته، یکی از افراد خاندان امیه که دائماً در حال نمازگزاردن بوده **أُمَّةَ الصَّلَاةِ** نام گرفته است.

وابستگی به قبیله یا خانواده نیز در قالب این نوع القاب بیان می‌شود: **أعشى بن اسد** (اعشی از قبیله بنو اسد).

در فرهنگ اسلامی نیز همانند فرهنگ‌های دیگر شغل افراد لقب آنان واقع می‌شود. بسیاری از این اسامی شکل عربی دارند مانند **الخَيَاط**, **الْوَرَاق** (کاغذساز یا کاتب و نسخه‌نویس), **الْحَدَّاد** (آهنگر), **الْجَرَاح**, **الْبَنَاء**, **الْخَيَام** (خیمه‌دوز), **الْحَلَاج** (پنهان) و غیره. بسیاری از این القاب در کشورهای اسلامی غیر عرب زبان مورد استفاده قرار می‌گیرند و معمولاً حرف تعریف خود را از دست می‌دهند. داشتن چنین نامهایی دلیل بر این نیست که صاحبان آنها همان پیشه را دارند، زیرا افراد از لقب حرفه‌ای جد خود، نسل بعد از نسل استفاده کرده و امروزه بعنوان نام خانوادگی آنها را بکار می‌برند.^(۲۲)

علاوه بر اشکال یاد شده، برخی از این اسامی حرفه‌ای همانند نسبت بصورت جمع می‌آیند. مانند: **الْقَلَانِيسِي** (کلاه دوز) [شخصی که تولید کننده کلاههای بلند مخصوص طلبه‌های قرون وسطی، یعنی **قَلَانِسَوَة** می‌باشد], **الشَّعَالِبِي** (تاجر پوست روباه)، **الْقَوَارِيرِي** (سازنده بطری‌های شیشه‌ای) یا **السَّعَاتِي** (ساعت‌ساز). دسته دیگر از القاب حرفه‌ای شکل خاصی ندارند. مانند: **الصَّيْرَفِي** (صراف)، **البَيْطَار** (دامپزشک) یا **المُسْتَوْفِي** (سردفتر).

در زبان فارسی از القاب حرفه‌ای به وفور استفاده می‌شود، ولی روش خاصی برای ساختن آنها وجود ندارد، مانند: پوستین دوز، بازرگان، اسفهساalar. یا کمانگر. برخی از القاب عربی در حوزه فرهنگ ایرانی بیش از کشورهای عربی رایج هستند، از نمونه‌های قابل ذکر **مُنْشِي** است که در میان مستوفیان در ایران و هند بکار می‌رود.^(۲۳)

گاهی پسوند ترکی-جی II- در القاب حرفه‌ای فارسی [و حتی عربی] بکار می‌رود. بطور کلی در زبان ترکی با افزودن **جی** [چی *zi*, جی *Ci*] به نام پیشه افراد لقب حرفه‌ای ساخته می‌شود مانند **اكمک ekmek** (نان) = اكمکچی (نانوا)، حالی **hali** (قالی) =

حالی چی (فرش فروش، قالی باف)، چوربا *çorba* (آش) = چورباجی (شورباجی، آشپز) [منصب مهم نظامی و مقامی مهم در میان درویشان]. در هند می‌توان پسوند- والا *wala* - [مونث: والی *Wali*] را به اسم افزود و از آن لقب حرفه‌ای ساخت. مانند: سودا واتروالا *Sodawaterwala* (نوشابه‌فروش).

همانطور که قبل ام گفته شد، بسیاری از القاب بصورت نام خانوادگی افراد در آمده‌اند. همچنین برخی از اسمی توسط مسلمانان هند بکرات استفاده می‌شوند و احتمالاً خواننده‌ای را که نمی‌داند چرا تعداد زیادی از افراد چودری *Chaudhry* [که با رسم الخطهای گوناگون نیز نوشته می‌شود] نام دارند، گیج می‌کند. چودری دقیقاً هم معنای شولتسه *Schulze* (کدخدای آلمانی است که هم زیاد بکار می‌رود، هم با املاء گوناگون نوشته می‌شود. در شبے قاره هند نام *malik* به معنی صاحب ده بکار می‌رود و در ایران نیز تا حدودی از نام ارباب استفاده می‌شود. میرزا در میان اشراف ترک و ایرانی بکار می‌رود، نواب عضوی از خاندان حاکم است. سنتی *Sethi* تاجر عمدۀ فروش معنی می‌دهد.

در مناطق ترکنشین به واژه بی/ بیک *Bey* برمی‌خوریم که بطور سنتی برای نامیدن اولاد صاحب منصبان بزرگ، یعنی پاشاها بکار می‌رفته است، ولی امروزه وسیله خطاب عمومی است و بعد از اسم خاص واقع می‌شود. مانند عثمان بی/ بیک *Osman Bey*. لقب مشهور افندی *Efendi* که در قدیم منحصر به اشخاص تحصیل کرده بوده و اکنون در مقام پائیتری از بی قرار می‌گیرد.^(۲۴) چلبی *elebi* (اشرفزاده) که عنوانی رسمی برای نوادگان صوفی بزرگ مولانا جلال الدین رومی [۶۷۲-۶۰۴ ق.] است توسط دیگر خانواده‌های نیز بکار می‌رود. [این واژه در عربی بصورت شلبی وجود دارد]. بسیاری از القاب افتخاری قدیمی، از جمله آنهایی که مرتبه نظامی افراد را مشخص می‌کردند، بصورت نام خاص افراد در آمده‌اند. مانند: لیسکر [در تونس = العسکر (سرباز)], یا باشا (پاشا) که بوفور بکار می‌رود.^(۲۵) در ایران و مناطقی که تحت سلطه عثمانیها بوده‌اند، به

القابی برمی‌خوریم که به اسم خاص تبدیل شده و دارای پسوند- آفاسی (آقای، سرور، ارباب) یا - باشی (رئیس) هستند. مانند *Kızlar Ağası*/ قززل آفاسی (سرور دخترها) و بستان جی باشی *Bostancıbaşı* (سرbagبان).^(۲۶)

گاهی برای آزرن افراد اسامی حرفه‌ای به آنها می‌دادند. این تغیری بردی به مملوکی با لقب *الفَلَهْلَوَان* (پهلوان) اشاره کرده است که دارای هیچ هنر یا پیشه‌ای نبوده و مجازاً چنین لقب گرفته بود.^(۲۷) و مطمئناً در پس بسیاری از القاب عجیب حرفه‌ای چنین نیتی نهفته است.

از القابی که رابطه نزدیکی با القاب حرفه‌ای دارند و جزئی از آنها محسوب می‌شوند القاب مذهبی می‌باشند. کافی است به القاب فراوانی با واژه‌های حاجی، قاضی و مفتی اشاره کنیم. در شبہ قاره هند این واژه‌ها قبل از اسم خاص قرار می‌گیرند: مفتی جمال‌الدین. مُقری یا قاری و همچنین آخوند، امام و حافظ جزء این دسته از القاب هستند ملا یا مولوی که بارها به آن اشاره شده است تاریخ پر فرازونشیبی دارد. در زبان عربی قدیم مولی دو معنی خادم و مخدوم دارد. در دوره عباسیان لقب مولی امیر المؤمنین به حکامی اطلاق می‌شد که نیمه مستقل عمل می‌کردند. از آنجا که مولی جزء همیشگی لقب سلاطین مراکش بوده است، لذا به نامهائی چون مولی ادریس برمی‌خوریم، و مولانا (سرور ما) [تلفظ ترکی: *Mevlana*] در قرون وسطی لقب افتخاری مذهبی طلاق بود و هنوز هم هست. اکنون مَولوی به شخصی اطلاق می‌شود که درجه مولوی فضل یا مولوی کامل را از حوزه علمیه ترکیه احراز کرده باشد [معادل درجه کارشناسی و کارشناسی ارشد دانشگاه]. شکل کوتاه شده این واژه مُلّا است که در بین روشنفکران معنی منفی دارد.

گاهی مقام مذهبی خاص‌تر از آنچه گفته شد می‌باشد مانند امام الحرمین (امام دو حرم مثلاً مکه و مدینه)، *قييم الجوزيه* (متولی مسجد جوزیه). شیخ الاسلام که سابقاً تنها یک عنوان افتخاری بود، در ترکیه عثمانی بعنوان عالیترین مقام مذهبی درآمد. وقتی

دانش شخصی مورد تحسین واقع شود، وی را علامه می‌خوانند. مانند: عالم شیعه ابن مطهر الحلی [۷۲۶ ق - ۶۴۸] که علامه حلی خوانده می‌شود و در عصر حاضر دکتر محمد اقبال [فاتح: ۱۹۳۸]. در دنیای تشیع عنوان مجتهد خاص کسی است که مستقلان قوانین الهی را تفسیر می‌کند؛ آیه‌الله (نشانه خدا) عنوانی است که از دوره قاجار مصطلح شده است. عنوان حجۃ‌الاسلام قبلًاً خاص بزرگترین علماء بوده، ولی در عصر حاضر در ایران عنوانی برای واعظان و نیز مدرسان علوم دینی است.

واژه‌هایی که وابستگی به فرقه‌های صوفیانه را برسانند نیز در زمرة القاب هستند. مثلاً در زمان قدیم یک زاهد ممکن بود البگاء (او که بسیار می‌گردید) خوانده شود؛ شیخ و مرشد در زبان عربی و پیر به همان معنی در زبان فارسی به صوفیان بلند مرتبه اطلاق می‌شوند [واژه شیخ در شبیه قاره هند معنی دیگری دارد]. امروزه اغلب، اسمی جذبه و فقیر به خادمان یا شیفتگان مقابر صوفیه اطلاق می‌شوند. مانند آلن فقیر Allan Faqir خواننده پاکستانی. در ترکیه واژه اخی akhi (aki) که در قرون وسطی به عضو فرقه مذهبی اطلاق می‌شده، در اسمی چون ابن اخی Turk Ibn Akhi Turk وجود دارد، و از واژه غازی ghazi (کسی که در راه دین جهاد می‌کند) نیز می‌توان عنوان لقب یک قهرمان استفاده کرد. با بر موسس امپراتوری مغول در هند در شعر کوتاهی شادمانی خود را از اینکه می‌تواند واقعاً خود را غازی بخواند ابراز داشته است.

گه گاه در برخی از اسمی ترکی نسبتها فامیلی نیز بصورت لقب ظاهر می‌شوند مانند: داماد در اسمی چون داماد ابراهیم پاشا، که با سلطان نسبت داشته است. این قبیل لقبها مانند: کوکا koka (برادر رضاعی) یا انگا anga در هند گورکانی فراوان است و به شناخت افراد خانواده حاکم اشرافی که با هم روابط پیچیده‌ای دارند کمک می‌کنند.

نوع دیگر القاب آنهایی هستند که حکمرانان به هنرمندان، ادباؤ پزشکان ماهر می‌دادند.^(۲۸) به مرور ایام این نوع القاب زیاد و گاهی دست و پاگیر شدند. معمولاً شعراء به ملک الشعرا، یا در کشورهای عربی به امیر الشعرا ملقب می‌شدند. لقب دیگر برای

شاعران، تاج الشعرا بود. نقاشان، و خوشنویسان، زرین قلم، جواهر رقم، عنبرین قلم، یا صرفاً نادرالعصر، یا نادر الزمان نامگذاری می‌شدند. یا اینکه قبل از حرفه آنان واژه‌هائی چون شرف و افتخار قرار می‌گرفتند مانند: شرف الادباء، شرف الحكماء، افتخار الحكماء.

موضوع تاسف‌آور اینست که در اواخر قرن دهم هجری، پزشکی که بیشتر بیمارانش در اثر مداوای وی می‌مردند، به سيف الملک (شمیر پادشاهی) ملقب بوده است.^(۲۹) در مواردی پزشکان به اسمهائی ملقب شده‌اند که در آنها نام عیسی که نفسش مرده را زندگی می‌بخشید، یا جالینوس که نمونه دانش پزشکی در قرون وسطی است، وجود دارد. مانند عیسی المیسح، مسیح الزمان و جالینوس الزمان.

گاهی لقب با اسم خاص افراد یا در مورد شعراء با تخلص آنان تناسب داشته است. مثلاً فَلَكَی (آسمانی) به شمس الشعرا و فضل محمد نامی به أَفْضَل الشعرا ملقب بوده است. زمانی دانشمند بر جسته‌ای به بَحْر العِلُوم (دریای علوم) مشهور بود که در دوره سلطه انگلیس در هند به شمس العلماء (خورشید علماء) تغییر نام داد.

لقب می‌تواند پس از مرگ به شخص اعطا شود مانند حنظله، که پس از شهادت در جنگ احمد، پیامبر(ص) لقب غَسِيل الملائكه (غسل داده شده بوسیله فرشتگان) را به وی ارزانی داشت^(۳۰)، همچنین پسر عمویش جعفر را که دستها و پاهاش از بین رفته بود. به طیار (پرواز کننده [بسوی بهشت]) ملقب ساخت. بطور کلی کسانی که در جنگ در راه دین و خدا یا به علل خاصی جان می‌بازند، شهید و، بقیه گاهی مقتول خوانده می‌شوند. سهروردی موسس حکمت اشراق که در سال ۵۸۷ هجری کشته شد هنوز هم سهروردی مقتول خوانده می‌شود، تا از دو صوفی مشهور دیگر به همین نام تمیز داده شود. دانشمند دیگری که در واقعه سیل مکه در سال ۸۴۲ هجری غرق شد الغریق و شخص بد اقبال دیگری که زنده زنده پوستش را کنند، المَسْلُوخ (پوست کنده) خوانده می‌شود.

و بالاخره هنگام صحبت از مردگان به نام آنان می‌توان واژه‌های **المرحوم** و **المغفور** را اضافه کرد. جهانگیر امپراتور مغول، از دو برادر کوچکتر از خود به اسمی مراد و دانیال که قبل از وی می‌میرند، به نامهای **المرحوم** و **المغفور** یاد می‌کرده است. پادشاهان گورکانی هند پس از مرگ لقب مخصوص می‌گرفتند. مثلاً بابر، فردوس مکان، همایون، جنت آشیان (آشیانه‌اش بهشت است)، اکبر، عرش آشیان و جهانگیر، جنت مکان خوانده می‌شوند.

گروهی از القاب بصورت اسم حقيقی(اسم خاص) در آمده‌اند، این نوع اسم بخصوص در شبه قاره هند بسیارند. این دسته از القاب معمولاً با افزودن **الدين** به اسم ساخته می‌شوند. مانند: **بدرالدین** (ماه کامل دین)، **حسام الدین** (شمیر دین)، چنین القابی قبل از اسم خاص واقع می‌شوند. مانند: **شهاب الدين احمد**^(۳۱).

این نوع اسمی از لقبهای افتخاری رسمی (خطاب) که به رهبران دولتی و مذهبی داده می‌شد و تاکید بر مقام و مرتبه آنان داشت سرچشم‌گرفته است، و در اصل با اضافه کردن **الدوله** به یک اسم با ابهت ساخته می‌شده که بصورت **الدوله و الدين** نیز بسط پیدا کرده‌اند. مانند **حَزَّالدوله و الدين** (فخر دولت و دین). در دوران آل بویه، خلیفه، این نوع القاب را به وزراء و رهبران سیاسی می‌داده است، و همه بزرگان آل بویه القاب افتخاری داشتند مانند: **عَضِيدالدوله** (پایه دولت). بر اساس سیاستنامه اثر نظام الملک، برای نامگذاری حکمرانان علاوه بر **الدوله**، از واژه **الملك** نیز استفاده می‌شده است.^(۳۲) مانند: **سيف الملك** (شمیر پادشاهی). طولی نکشید که القابی که با واژه **الدين** ساخته می‌شدند به ماموران کشوری، دانشمندان و قضات و عمدتاً به مقامات مذهبی اطلاق شد.

بنظر می‌رسد که سبکتکین [فوت: ۳۸۷ ق.] موسس سلسله غزنویان، اولین فردی بوده که لقب دوگانه یعنی **ناصرالدوله و الدين** (یاری دهنده دولت و دین) داشته است.

ظاهراً پیش از این در استفاده از القاب افتخاری آنقدر زیاده روی شده بود که خوارزمی را واداشته که چنین سراید:

من الْكُنْيَةِ وَ مِنَ الْقَابِ أَبُو بَابَا	مَالِي رَأَيْتَ بْنَى الْعَبَّاسَ قَدْ فَتَحَوْا
مَا كَانَ يَرْضَى بِهِ لِلْحُشْبَ بَوَّابَا	وَ لَقَبُوا رَجُلًا لَوْعَاشَ أُولُئِمَّ
هَذَا فَأَنْفَقَ فِي الْأَقْوَامِ الْقَابَا ^(۳۳)	قَلَّ الدِّرَاهِمُ فِي كَنْيَةِ خَلِيفَتِنَا

بعد از سال ششصد هجری القاب ترکیبی با «الدین» اغلب بدون توجه به مقام و موقعیت و خصوصیات افراد بدانها داده می‌شد، این رسم از قسمتهای شرقی جهان اسلام سرچشمۀ گرفته است. کرامرز* اظهار داشته: «ایرانیان سوابقی در این امر دارند» و کوشش کرده است رابطه‌ای بین اسمای اسلامی نظری فریدالدین، بهاالدین، غیاثالدین و نامهای فارسی چون فریدون، به دین، کام دین برقرار کند^(۳۴). این نظریه می‌تواند درست یا غلط باشد، بهر حال، در بخش شرقی دنیای اسلام سهل‌انگاری در اعطاء القاب وجود داشته ولی در بخش غربی شاید بعنوان عکس العملی در مقابل سیل القاب افتخاری رایج در دوره عباسیان و فاطمیان، القاب کمتری وجود داشته است. یکی از محدود القابی که در اسپانیا بکار رفته و به جا هم بوده لقب لسان الدین (زبان دین) برای ابن الخطیب وزیر زبان‌آور و ادیب اندلسی است. به عبارت دیگر بنظر میرسد اعطای القاب سلطنتی یا آب و تاب دار را فقط برای آنانکه شایسته آن مقام بودند، مناسب میدانستند، ابن رشيق شاعر اسپانیائی نیز در این باره چنین سروده است.

القاب سلطنتی که بجا استفاده نشوند

چون گربه‌ای است که بتقلید شیر خود را پف کند^(۳۵)

قابل توجه اینکه پیش از ابن رشيق در اوائل قرن پنجم هجری، بیرونی در آثار الباقيه به استفاده بی معنی از القاب مطنطن اشاره کرده و گفته است: بیش از حد دست و پاگیر هستند، پس او که آنها را بیان می‌کند، قبل از آنکه آنرا شروع کند خسته می‌شود، کسی که

آنها را می‌نویسد وقتی شرکت را تلف می‌کند و کسی که مردم را به آنها می‌نامد وقت عبادت را از دست می‌دهد.^(۳۶) این مورد بخصوص در شبه قاره هند که بسیاری از القاب بعنوان اسم اشخاص بکار می‌رفته و می‌روند صدق می‌کند، و گاهی منجر به بوجود آمدن نامهایی با ترکیباتی بسیار عجیب می‌شوند که با قواعد دستور زبان و منطق مغایرت دارند. اما استفاده از نامهایی با واژه *الدین* در خاور میانه بسیار زود مرسوم شد و وقتی ابن میمون [۵۲۹-۶۱۰*ق.] از زادگاهش، مراکش به مصر رسید شکایت کرد که مردم، اسمی مطلوب مانند محمد یا عمر را با نامهایی چون *شمس الدین* یا *زین الدین* عوض کرده‌اند. و با این بدعت گذاری شیطانی سنت پیامبر(ص) را زیر پا گذاشته‌اند^(۳۷) گسترش این نوع اسمی البته اجتناب ناپذیر بود و بزودی ارتباطات طریفی بین اسم، کنیه و لقب ظاهر شد. مثلاً شخصی که *نصر الله* نام داشت *ناصر الدین* و *سعد نامی* به *سعد الدین* ملقب شده. به کرات محمد با لقب *شمس الدین*، *احمد با شهاب الدین*، *تقی الدین* و *تاج الدین* آمیخته شدند. اسم *یوسف* به سبب شهرت *یوسف قرآنی* که نمونه زیبائی است با *جمال الدین* همراه شده است و چنین فردی می‌تواند مکنی به *ابوالمحاسن* بشود. گاهی *ابراهیم* و *برهان* به سبب اشتراک حروف ب، رو-ه-با هم ترکیب شده‌اند. گاهی *محمد* با *ناصر الدین* ترکیب می‌شود که زیاد هم پیش آمده و دلیل آنرا می‌توان در سوره ۱۷، آیه‌های ۷۹ و ۸۰** یافت که می‌گوید: ... پروردگارت در مقامی شایسته (*محمد*) بگماردت ... و بگو ... و برای من از نزد خویش دلیلی *نصرت آور* (*سلطناً تصیراً*) مقرر دار.^(۳۸) در این میان البته اسمی فارسی و ترکی را هم داخل کردند و ما با نمونه‌هایی نظیر *حسام الدین لاجین* و *جمال الدین اقوش* بر می‌خوریم، در واقع در سپاه ممالیک بنام تمام صاحب منصبان ترک و چرکس لقب *الدین* اضافه می‌شد.

* تاریخ فوت در متن اصلی ۹۱۷ق. ذکر شده است. مترجم.

** در متن سوره ۱۷ آیه‌های ۸۱ و ۸۲ آمده است مترجم.

بیشتر اسامی که با **الدین** ترکیب می‌شوند اشاره به قدرت، بر جستگی و توانائی دارند. مانند: **ناصر** (یاری دهنده)، **بلر** (ماه تمام)، **نور**، **شمس** (خورشید)، **نجم** (ستاره)، **عُصَد** (یار، ستون، توانائی)، **غازی** (جنگجوی پیروز)، **صلدر** (قسمت بالای سینه، بالاترین قسمت)، **اسد**، یا **ضرغام** (هردو به معنی شیر) و غیره. چنین بنظر می‌رسد که در شرق دنیای اسلام تقریباً هر اسمی می‌توانسته است با **الدین** ترکیب شود، دیتریش* فهرست مفیدی گردآورده است^(۳۹) که حاوی تعداد قابل ملاحظه‌ای ترکیبات عجیب از این نوع است، از **مفیظ** [=**محافظ**] **الدین** بنگالی گرفته تا **سماء الدین** (آسمان دین). این بوطه سیاح قرن هشتم هجری به اسم **سیدنافلان الدين** اشاره کرده است، که گرچه احتملاً منظور خلاصه کردن یک نام بوده، ولی مردم به ابداع ترکیباتی که یک عرب زبان [و یک عربی دان] را مشمیز می‌سازد ادامه دادند. مثلاً به اسمهای فارسی بر می‌خوریم که **واژه الدين** به آنها افزوده شده است. مانند: **آفتاب الدين**، **مهتاب الدين**، و **اما نایاب الدين** را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ در شبه قاره هند این نوع اسامی فراوان است از اشکال عامیانه‌ای چون **چراغ الدين** و **چراغ الدين** گرفته تا شکل صحیح و عربی آن یعنی **سراج الدين**. اغلب حرکت کسره اضافه که جانشین «ال» عربی است و در ساختمان اسامی فارسی لازم است، حذف شده و بجای **فروز الدين**، افراد **رافروز الدين** می‌نامند. نویسنده یک رساله مذهبی که **الف** **دين** (الف = اولین حرف از حروف الفباء) خوانده می‌شد، فرصتی برای اکبر الله آبادی هجو نویس فراهم کرد تا به وی از اینکه اسمش **بى الدين** (بدون دین) یا **با الدين** [با یا ب حرف دوم الفباء] نیست تبریک بگوید. ترکیباتی چون **فقیر الدين** یا **شفیع الدين** (میانجی دین) بنظر یک عرب عجیب می‌آید، ولی وجود نام **آغاز الدين** در زندگینامه نظام الدين اولیاء دھلوی میین کاربرد آن از آغاز قرن هشتم هجری است. در هندو پاکستان تمایل به افزودن **الدين** به هر اسمی وجود داشته و هنوز هم وجود دارد. مانند: **عمر الدين**، **منصور الدين** و غیره. امروزه به سبب احترامی که برای

* Albert Dietrich

اقبال شاعر و فیلسوف هند قائل می‌شوند نام اقبال‌الدین نیز بکار می‌رود. در اندونزی نامهائی چون ماس یا الماس الدین، ذهب الدین و عقیق الدین وجود دارند. داستان اسم بنگالی بیچاره‌ای را بنام پنیر الدین برای من نقل کرده‌اند که اینجا بازگو می‌کنم. پدر وی خبر تولد پسرش را به ارباب هندو می‌دهد و از او می‌خواهد که نامی بر وی نهاد و ارباب اسم پنیر، یعنی آخرین چیزی را که هنگام صبحانه صرف کرده بود، پیشنهاد می‌کند. روستائی مسلمان با افزودن الدین به پنیر اسم را اسلامی می‌کند و نتیجه آن می‌شود که ملاحظه فرمودید. از طرف دیگر مسلمانان هند و پاکستان به استفاده از ترکیبات پر طینی واژه‌های عربی و الدین علاقه دارند. برای نمونه می‌توان به احتشام الدین یا تمیز الدین اشاره کرد. نام اسلام الدین نیز وجود دارد و حتی استفاده از آن توصیه شده است، و عادی بنظر می‌رسد اگر صلاح عبد الصبور شاعر مصری در یکی از اشعارش پیرو مرشد خوش خلق را، بسام الدین (کسی که همیشه می‌خندد) نامیده باشد.^(۴۰) اسامی گوناگونی با واژه دین ساخته می‌شوند. مانند: دین‌یار و دین‌دوست که در ایران رایج هستند.

از آنجا که استفاده روزمره از این اسامی رنگارنگ باعث زحمت بود، روش‌های مختلفی برای خلاصه کردن آنها بوجود آمد. یک روش اضافه کردن حرف تعریف به ابتدای اسمی است، که قبل از الدین قرار می‌گیرد به این ترتیب ناصر الدین به الناصر تبدیل می‌شود. در این صورت اسم واقعی می‌تواند قبل از اسم خلاصه شده قرار گیرد مثلًاً بدر الدین محمد به محمد البدر یا البدر محمد تبدیل می‌شود.^(۴۱) روش دیگر افزودن یا نسبت به اسم است که بر اساس آن جمال الدین یوسف به الجمالی یوسف، زین الدین (آرایش دین) به الْزَّيْنِی تبدیل می‌شود. از الدین بکلی می‌توان صرفنظر کرد و نور الدین رانور یا کمال الدین را کمال [و جلال الدین را جلال] نامید. در ترکیه از هر دو روش استفاده می‌شود مثلًاً سیف اتین *Seyfettin* [= سیف الدین] به سیفی و بهاء‌تین [بهاء الدین] به بهاء *Bahāettin* تبدیل می‌شود. بسیاری از نسبتهاي ثانوي مانند فتحی [از فتح الله] یا نوری از طریق عثمانیها به فهرست اسامی عرب راه

یافته و از بسیاری از آنها شکل مونث نیز ساخته شده است. مانند: فتحیه، نوریه و غیره. حدود سالهای هزار هجری در ایران و هند برای کوتاه سازی این نوع اسمای روش دیگری ابداع شد، به این ترتیب که به آخر آنسته از اسمای که الدین داشتند حرف **الف a** اضافه شد مثلاً **تقی الدین** بصورت تقیا درآمد. نام فیلسوف معروف ملا صدرآ در اصل صدرالدین بوده و روشنای خطا ط رشیدالدین نام داشته است. به این ترتیب اسمهای چون امینا، کمالا، اجلالا، سراجا، رکنا یا شجاعاً بوجود آمدند و تعظیم الدین اسم رایج هندی بصورت تعظیماً ظاهر شد. گاهی حرف پایانی بصورت -ای ay - بسط داده شده است مانند: **مخلاصای**

به بردها و خواجه‌ها القابی ویژه با واژه الدین داده می‌شد و استفاده از چنین القابی در دوره ممالیک مصر به اثبات رسیده است. مثلاً بردهای به نام عنبر ممکن بود شجاع الدین و محسن نامی، جمال الدین نامیده شود.^(۴۲) گه گاه به زنان متشخص نیز چنین القابی داده می‌شد مانند: **صفوة الدين**، یا **صفية الدين** که از ریشه صفیه (پاک) می‌باشد.

علاوه بر القابی که با واژه الدین شکل می‌گرفتند، از زمان قدیم القاب افتخاری با استفاده از واژه‌های **الاسلام**، **الملة** (ملت. اصلاً به معنی دین و آیین)، یا **الشّریعه** ساخته می‌شدند، و دانشمندان بر جسته‌ای با القاب صدر یا **تاج الشریعه** وجود داشته‌اند. این القاب، بخصوص آنسته که با **الاسلام** ساخته می‌شوند، در شرق دنیای اسلام بصورت اسم خاص در آمده‌اند مانند: **سعادة الاسلام**، **فرید الاسلام**، **رفیق اسلام**، **ئدیم الاسلام**، **نذر الاسلام**، **ریاض الاسلام** که بترتیب خوشبخت -، یگانه -، همراه -، هم صحبت -، همتا - و باغ اسلام معنی می‌دهند. در هند و پاکستان و ایران حتی نامهای چون **ظهور الاسلام** (پیدایش اسلام)، **كيف الاسلام** (حالت، حال خوب اسلام) نیز وجود دارند. **الاسلام**، مانند الدین با اسمای فارسی ترکیب می‌شود. مانند: **خورشید الاسلام**. گاهی در پاکستان دیگر معانی مذهبی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. من دو تن را به اسمای

قیصرالهدی (امپراتور راهنمائی به راه راست) و **أسرار الايمان** ملاقات کرده‌ام. نوع دیگری از القاب که از قرون وسطی معمول شده‌اند با واژه **الزمان** ساخته می‌شوند.^(۴۳) برای مثال می‌توان به **بدیع الزمان همدانی**، نویسنده مشهور دوره عباسیان یا به **عین الزمان** شاعر اشاره کرد. لقب **اوحد الزمان** (یگانه زمان خود) نیز وجود داشته است. در دوران حکومت گورکانیان در هند این قبیل عنوانها به نقاشان مشهور اطلاق می‌شد. مانند: **ناهر الزمان**، به مرور زمان این القاب نیز بصورت اسم خاص درآمدند. **الزمان** همیشه با اسمی ستایشگرانه همراه است و هنگام ترجمه باید این اسم را صفت عالی تلقی کرد. **حیرالزمان** (بهترین زمان خود)، **حمید** - (ستوده‌ترین)، **محبوب** - (دوست داشتنی ترین)، **خلیق** - (سزاوار ترین)، **سعید** - (نیکبخت ترین)، **ارشد** - (بهترین راهنمائی شده)، **سلیم** - (سالم‌ترین)، **رفیع** - (بلندترین) یا **منیرالزمان** (درخشان‌ترین شخص زمان). از زمان **قلقشندي*** که کتابی در باره دیوان استیفا و دارالانشاء تالیف کرده است القابی چون **عُزَّة الزمان** (زبده زمان) معمول بوده است^(۴۴) و در شرق واژه فارسی **آفتاب با الزمان** ترکیب شده است.

ترکیبات مشابهی با واژه **العالَم** (دُنْيَا) ساخته می‌شود، و علاوه بر لقب صوفیانه **قطب العالم**، القابی نظیر **بدرالعالم** [در زبان فارسی = **بدر عالم**]، **صَبِّح** یا **بدیع العالم** نیز وجود دارند.

در ارتباط با اسمهایی چون **عطاء الله** یا **هَبَهُ اللَّهُ** (هدیه خدا) که میان سپاسگزاری از تولد صاحب نام می‌باشند و قبلًا به آنها اشاره شد، سایر ترکیبات با **الله** دارای تنوع حیرت‌آوری هستند. این ترکیبات ممکن است از القابی که در قرآن به برخی از پیامبران داده شده مانند **خلیل الله** [لقب حضرت ابراهیم] سرچشمۀ گرفته باشند. و بعدها حضرت نوح، **نجی الله** (نجات یافته خدا)، حضرت آدم، **صفی الله** (یار صمیمی خدا) و

* شهاب الدین قلقشندي، ۸۲۱ق. مترجم.

ادریس، رفیع‌الله (بلند پایه شده توسط خدا) خوانده شدند. ابوبکر، که خداوند وی را از آتش جهنم نجات داد^(۴۵) به عتیق‌الله (بنده آزاد شده بوسیله خدا) مشهور شد. و حضرت علی القاب پر طینی چون ید‌الله (دست خدا) و عین‌الله (چشم خدا) دارد. خالد بن الولید یکی از مشهورترین قهرمانان تاریخ اسلام به سيف‌الله (شمشیر خدا) ملقب بود. جار‌الله (همسایه خدا) لقب الزمخشری مفسر مشهور قرآن است، که برای تقرب به خدا سالها در مکه زیست. امروزه مشهورترین شخصی که جار‌الله نام دارد، موسی جار‌الله اصلاح طلب تاتار است. در ترکیه بیت‌الله (خانه خدا) به کسی اطلاق می‌شود که مدت مدیدی در جوار کعبه زیسته باشد.

بسیاری از ترکیبات با الله مبین ابراز شجاعت در خدمت به خداوند است، از لقب حضرت علی، یعنی اسد‌الله (شیر خدا) گرفته تا فتح‌الله یا ظفر‌الله (کمک یا پیروزی خدا). اغلب حس اعتماد و توکل به قدرت و کمک از جانب خدا در چنین نامهای بیان می‌شوند. مانند: سُتْر - (پوشش)، ضَيْفٌ - (میزبان)، حَفْظٌ - (نگهداری)، رَاحَةٌ - (آرامش)، سَعْدٌ - (خوشی)، أَمَانٌ - (امنیت) یا قدرت الله. اغلب اسم رایج رَحْمَةُ الله (بخشن خدا) در شبه قاره هند بصورت رَحْمَتُ أَلَا Rahimatolla در می‌آید و تلفظ می‌شود. گاهی عبارات مذهبی بصورت نامهایی از این دست در می‌آیند، از آیه‌الله (نشانه خدا) [هم بعنوان لقب هم اسم] و صبغة‌الله (رنگ خدا) ماخوذ از قرآن [سوره ۲، آیه ۱۳۸]، گرفته تا عباراتی که مبنی بر قدر شناسی هستند مانند: حَمْدُ اللهِ يَا شُكْرُ اللهِ.

همچنین اسمی نور‌الله، ضیاء‌الله (تابندگی خدا)، صُنْعُ الله (عمل خدا)، وَزَقُّ الله (خوارک خدا)، حزب‌الله و حتی روح‌الله که اسم قرآنی حضرت عیسی است نیز وجود دارند، و در مناطق روستائی عراق شخصی به امید اینکه پرسش چون سگ نسبت به خدا وفادار باشد، وی را چُلُب [=کُلْب] الله نامیده است. اسم عاشق‌الله نیز وجود دارد.

توضیح درباره بسیاری از اسمای مشکل است، و بنظر می‌رسد که تمایل به جایگزینی الله بجای عبد در نامهایی که از واژه عبد و یکی از اسماء‌الهی ترکیب شده‌اند، وجود

دارد. از اینرو بجای عبدالرحمٰن و عبدالسلام به نامهائی چون رَحْمَنُ اللَّهُ و سَلَامُ اللَّهُ و حَمِيدُ اللَّهِ بر می‌خوریم [اسم اخیر لقب پیامبر(ص) به معنی ستایش شده توسط خدا می‌باشد و ممکن است سرچشمہ رواج چنین نامهائی باشد]^[۴۶]. اسمی مشابهی نیز از ترکیب اسماء الهی و واژه الدین وجود دارند. مانند: رَحْمَنُ الدِّينِ، حَمِيدُ الدِّينِ و غیره. قدرت تخیل مسلمانان هند به اینجا ختم نمی‌شود و اغلب یکی از اسماء الهی، مانند الْحَقّ [اسمی که صوفیان برای خداوند قائل هستند]، یا الْرَّحْمَنُ جایگزین اللَّهِ می‌شود. چند نمونه از چنین نامهائی که در سالهای اخیر در هند و پاکستان استفاده شده‌اند عبارتند از: آَسَدُ الرَّحْمَنِ (شیر خداوند بخشنده)، ظُلُّ الرَّحْمَنِ (سایه خدا)، ساجد - (سخن پرداز) میزان -، فصیح -، ممتاز - (برگزیده -)، مستفیض - (التفات یافته -) و غیره. اسمی بَذْلُ الرَّحْمَنِ (بخشنش خدا)، سَيْفُ الرَّحْمَنِ (شمیز خدا) که بنظر قدری ناجور می‌آید، و حتی تَنْزِيلُ الرَّحْمَنِ (فروdadمده توسط خدا) که منظور قرآن است، اسم واقع می‌شوند.

واژه الْحَقّ در نامهائی چون احسان الْحَقّ، ضِيَا الْحَقّ، نظام -، اعجز -، نسیم -، هدایت - یا شَأْنُ الْحَقِّ ظاهر می‌شود. مجدداً چنین بنظر می‌رسد که تقریباً تمام اسمی که معنی مثبت دارند با اسماء الهی قابل ترکیب هستند.

از دیگر اسماء الهی که بصورت ترکیبی استفاده می‌شود، کَرِيم (بسیار بخشنده) است. مانند: انوارالکریم، رَجَاءٍ و مصباح - (امیدو چراغ خداوند بسیار بخشنده). همچنین به اسمی عَزِيزُ الصَّمَد (عزیز خداوند بی نیاز ابدی)، سراجُ الْمَوْلَى (چراغ خدا)، نورالباقي (نور خداوند جاودانی)، تَجْمُعُ الْغَنَى (ستاره خداوند بی نیاز)، خَلِيقُ السُّبْحَان (سزاوار خداوندقابل ستایش) نیز بر می‌خوریم. حتی به واژه كَبْرِيَاء (بزرگواری الهی) در نامهائی چون عَنْيَةَ كَبْرِيَاء (لطف خدا) یا غُلامَ كَبْرِيَاء (بنده خدا) [ساختمان دستوری هر دو اسم فارسی است و حالت اضافه عربی ندارد] بر می‌خوریم.

یک قرن پیش گارسن دوتاسی اظهار داشت که عموماً این نوع اسمی اغراق‌آمیز در

خانواده‌های سادات هند^(۴۷) مرسوم هستند، ولی از قرار معلوم در دیگر نقاط نیز به وفور استفاده می‌شوند. با نگاهی به یک روزنامه پاکستانی یا به دفتر راهنمای تلفن شهرهای لاہور یا داکا به تعداد بیشتری از این ترکیبات بر می‌خوریم که بگوش عربها، ناماؤس و حتی کفرآمیز هستند، ولی در هند و تا حد زیادی در ایران عادی بنظر می‌آیند، و در برخی از نامنامه‌های اسلامی که در سالهای اخیر در این دو کشور منتشر شده‌اند، درج و استفاده از آنها توصیه شده است.

بالاخره ممکن است این سوال مطرح شود که رابطه بین اسمی چون حَبِيبُ اللَّهِ [یکی دیگر از القاب پیامبر(ص)] و اسمی فارسی نظیر خدا یار، خدا دوست، یزدان یار یا الله یار که در افغانستان رایج هستند چیست؟ پاسخ به این سوال به تحقیقات بیشتری نیاز دارد.

قبلًا اشاره کردیم که در بسیاری از موارد، اسمهایی که از نظر دستوری کنیه هستند، چون بوفور به نقصهای ظاهری و روانی افراد اشاره دارند می‌توانند بعنوان لقب استفاده شوند. مانند ابوسّنة (پدر یک دندان)، ابوشامه (پدر خال)، ابورجیله (پدر کسی که پای کوتاه دارد) و غیره^(۴۸).

گروه دیگری از القاب با استفاده از واژه ذو (صاحب، دارنده) [مونث: ذات] ساخته می‌شوند. مانند: ذوالنُّون (صاحب ماهی)، لقب یونس که ماهی وی را بلعید. ذوالرُّمَة (مالک قطعه طناب کهنه).^(۴۹) اغلب بعد از ذو اسم مشنی قرار می‌گیرد. مانند: ذوالقَرْنَيْن (صاحب دوشاخ)، لقبی که معمولاً بیاد اسکندر کبیر به افراد داده می‌شود. شخصی با دو دست چپ ذوالشَّمَالَيْن خوانده می‌شود، در حالیکه می‌توان صاحب منصبی ماهر و موفق را ذوالیمَيْن (صاحب دو دست راست) نامید. این شکل از اسمی در عنوانهای رسمی دوره عباسیان دیده می‌شوند: ذوالوَزَارَتَيْن (شخصی که دو بار به مقام وزارت رسید)، یا ذوالرِیَاسَتَيْن لقب شخصی بود که دوبار مقام ریاست داشت^(۵۰) بالاخره سابقه نژادی یا خانوادگی شخص نیز اغلب می‌تواند لقب واقع شود. این

حالت بخصوص در مناطق غیر عرب با تنوع قبیله‌ای، نژادی و طایفه‌ای که داشتند و بر خلاف اعراب قدیمی با نسبت شناخته نمی‌شدند، مرسوم شد. چنین القابی که امروزه بسیاری از آنها بعنوان نام خانوادگی بکار می‌روند به تفکیک قبایل عبارتند از: ترکها: تاتار، چغتایی، *Moghul*، *Qibchaq*، *Chugtay*، *Chghatay*، *Tatar* ترکمن: برلاس *Barlas*، بهارلو *Baharlu*، شاملو *Shamlu* و غیره. ایرانیها: افشار، زند، قاجار، کرد یا کردهای اردلان. پتانها: بنگش *Bangash*، لودی *Lodi*، خلجی *Khilji* (غلزی *Ghilzay*)، دُرانی *Durrani* و خطک *Khatak*، در اینجا بسیاری از اسمای با اضافه شدن -زی *Zay* - یا خیل *Khād* - (خانواده-) به نام طایف ساخته می‌شود مانند: یوسف زی *Yusufzay*، کاکخیل *Kakakhel*. معمولاً اسمی اوان *Awan*، توانا *Tiwana*، کنبوه *Kanboh*، نون *Nun*، لوند *Lund*، چما *Chima* و سآل *Sial*. در پنجاب و نامهای بت *Batt*، دار *Dar*، در کشمیر استفاده می‌شود. بلوچ‌ها نام قبیله خود مانند لغاری *Sunmroo*، یا تالپور *Talpur* را بکار می‌برند، و اهالی سند از اسمی سومرو *Leghari*، اگرو *Agro* و غیره استفاده می‌کنند.

مردم آسیای میانه، پتانها و بلوچها که قرنهاست در ایران یا هند و پاکستان سکونت گزیده‌اند، واژه خان را قبل از اسم طایفه خود اضافه می‌کنند: خوشحال خان خطک، محمد خان جمالی، نبی بخش خان بلوچ، کریم خان زند و بسیاری دیگر. اخیراً بسیاری از خانواده‌ها از ذکر القاب قبیله‌ای چشم‌پوشی کرده‌اند در نتیجه شمار بسیاری زیادی از آنها خان نامیده می‌شوند.

فصل ششم

نام سنگین، نام بدیمن، تغییر و تبدیل نامها

تحبیب

بسیاری از اسامی اسلامی زیبا و پرطینین هستند ولی استفاده از آنها برای خانواده‌ها مشکل است. از یکسو نباید به نامهای پیامبران و اسمهای که به ارزش‌های دینی ربط دارند از طریق تکرار زیاد بی‌حرمتی کرد، و از سوی دیگر که شاید مهمتر بوده و هنوز هم هست، بطور کلی پسندیده نیست که شخص محترمی از افراد خانواده و جامعه به نام کوچک خوانده شود. در صدر اسلام مخاطب قرار دادن اشخاص با نام کامل بسیار رسمی تلقی می‌شد و صدا کردن زنی بنام یا حفظه بنت عمر (ای حفظه دختر عمر) بسیار محترمانه بود. پیش از این درباره استفاده از کنیه به این منظور اشاره کردیم. یکی از راههای دیگر ادای احترام نسبت به شخص سالخورده خانواده یا حتی در محدوده وسیعی از آشنایان استفاده از واژه‌هایی است که نشانگر خویشاوندی هستند مانند: آبلا، apa [آپا] (خواهر بزرگتر) [هم به تنهاei هم بدنیال اسم می‌آیند مثلًا مریم آپا Maryamapa، عمو، دایی، عمه، خاله، و غیره.

در شبہ قاره هند میان *Miyan* واژه‌ای مودبانه و در عین حال دوست داشتنی برای مخاطب قرار دادن مرد مسن محترم خانواده است. از این‌رو قطب الدین نامی، قطب میان خوانده می‌شود. همچنین اغلب برای ابراز محبت از پسوند-جی *-jee*- استفاده می‌شود. مثلاً آپا جی *apa jee* (خواهر بزرگتر عزیز)؛ اغلب در میان جامعه بهره‌ها* با استفاده از این پسوند نام خانوادگی ساخته می‌شود: صالح جی *Salihji*. در جوامع اسلامی این طرز خطاب توسعه فراوان یافته است، و خود به تحقیق جداگانه‌ای نیاز دارد.

علاوه بر اینها شکلهای متعددی از نام برای تحبیب کودکان و افراد خانواده وجود دارد و گاهی نامی که شخص در خانواده با آن شناخته می‌شود کاملاً با اسم اصلی وی فرق دارد.

یکی از راههای تحبیب، مصغر ساختن اسم است. گرچه از اشکال مصغر نام جهت طعنه نیز استفاده می‌شود و پیامبر(ص) صریحاً هشدار داده است که از این نوع اسامی بمنظور تحریر افراد استفاده نشود.^(۱)

مصغر ساختن اسامی عربی با تغییر در تلفظ آنها حاصل می‌شود. به این ترتیب که اولین حرف مضامون و دومین حرف مفتوح شده و پس از آن‌ی ساکن قرار می‌گیرد. مثلاً فَضْلُّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ هشدار داده است که از این روش در مورد اسامی مونث نیز بکار می‌رود. مثلاً حَفْصَةَ بْنِ حَفْصَةَ وَ جَمِيلَهُ بْنِ جَمِيلَهَ تبدیل می‌شود. هنگام تصغیر اسمهائی که در جزء اول آنها حرف الف *a* وجود دارد، الف به وی *uway* تبدیل شده و حرف اول اسم مضامون می‌شود، مثلاً خَالِدَ بْنِ خَالِدٍ و حَارِثَ بْنِ حَارِثٍ تبدیل می‌شود. واژه‌هایی چون صَغِير و كَثِير هنگام تصغیر به صُغِير و كُثِير مبدل می‌شوند. تصغیر صفات تفصیلی و عالی نیز به همین روش انجام می‌شود: أَزْيَرْق (آبی کوچک). گاهی القاب نیز حالت تصغیر می‌پذیرند. مانند شاعری که شُوَيْر خوانده می‌شده یا هجونویسی بنام جعفر که ملقب به جُعَيْفَرَان بوده است. جالب توجه اینکه نامهایی با

* Bohora

شکل پایانی تانیث، هنگام تحبیب به شکل مذکور در می‌آیند: پیامبر(ص) عائشه را یا عَئِیش، ابوهریره را یا آباهر و اسامه را یا أَسَمِیْم می‌نامید.^(۲)

در زبان عربی علاوه بر اشکال باقاعدۀ مصغر سازی، روش تصغیر خودمانی نیز وجود دارد. مانند فَيَطَّمَهُ که مصغر فاطمه است.^(۳) در نامهای که از عَبْد و یکی از اسماء الہی تشکیل می‌شوند، اسم الہی مصغر شده، ولی عبد بندرت تغییر می‌کند، جز در حالات استثنائی نظیر عَبَيْدُ اللَّهِ، به این ترتیب عَبْدُ الْفَتَّاحِ به فُتَّیْح و عَبْدُ الْقَادِرِ به قُوَّیْدِر یا قَدُّوْر تبدیل می‌شود. عَبْدُ الْعَظِيمِ و عَبْدُ الْعَزِيزِ یا عَبْدُ السَّلَامِ بصورت عَظُّوم، عَزُّوز [همچنین عَزَّوج] و سَلَوم در می‌آیند. در تصغیر خودمانی در جزء آخر اسامی حرف واوکشیده - ظاهر می‌شود. مثلًا عائشه به عَبِيْشَه، یا عَئِيْشَه، فاطمه به فَطَيْطُوم تبدیل می‌شود. و یاصامت آخر مشد می‌شود مثلًا اَحْمَد و حَمَد به حَمُّود و حَمُّوده، سلیمان به سَلَوم و حسن به حَسْوَنَه تبدیل می‌شوند، اسم اخیر ممکن است مجددًا کوتاه شده و بصورت حَسَوَّه Hassō و حَسْ Hassū درآید. در آسیای صغیر، اسامی مصغری که باضمۀ ض- ختم می‌شوند فراوان هستند. ضمناً حرف پایانی وُنه na- که علامت تانیث است برای تصغیر اسامی مذکور بکار می‌رود، در حالیکه در برخی از اسامی مونث مصغر علامت تانیث حذف می‌شود. مانند تبدیل فاطمه به فَطَّوم [درجنوب هند پنجم

. [Pattüm]

یکی دیگر از روش‌های رایج تحبیب افراد، استفاده از جزء پایانی -وش Ush - است که در این صورت فاطمه به فَطُوش Fattosh [فُتُّش] و علی به عَلُوش Allush ' یا عَلَيْش تبدیل می‌شوند، یا در نامهای که با عبد آغاز می‌شوند، عبد به عَبْدُوش ' تغییر شکل می‌دهد. حرف -ش sh- به تنهاei برای کوتاه سازی ساده اسامی بکار می‌رود. مانند ممش Memesh که شکل کوتاه شده محمد است یا ابراهیم که به اپش Ibish تبدیل می‌شود. این روش تصغیر در زبانهای فارسی و ترکی زیاد است. در زبان فارسی با افرودن حرف ک به آخر اسامی آنها را مصغر می‌سازند. مانند حُسامک

(حسام کوچک)، ولی بنظر می‌رسد که این عمل بیشتر بمنظور تقبیح افراد صورت می‌گیرد. مثلاً حافظک را می‌توان «حافظ پست کوچک»، صوفیک را «صوفی بینوا» یا مُصَنْفَك را «نویسنده بی‌مقدار» معنی کرد. کافرک لقبی مناسب برای شاعری هجوگوی بوده است. در زبان ترکی برای تصغیر از پسوند جک *Jik*، چق *Juq*-[جک *cik*]، جک *[cuk* استفاده می‌شود. ابن‌تغیری بردى مورخ دوره ممالیک در توجیه نام علی جق *Aljjiq*^(۴) در زحمت بوده و اظهار داشته جق *Jiq* در زبان ترکی علامت تصغیر است.

بهر حال تصغیر اسمی بیشتر بمنظور تحبیب انجام می‌شود تا تحقیر.

گاهی القاب آنقدر با اسم اصلی متفاوت هستند که برای فردی ناآشنا شناسائی صاحب آن مشکل است [این مشکل در مغرب زمین هم وجود دارد]. معمولاً سعی بر آنست که القاب چنان انتخاب شوند که تلفظ آنها راحت باشد و در شبه قاره هند که اغلب اسمی ترکیبات پیچیده عربی - فارسی دارند، اسم را کوتاه می‌کنند. مثلاً صلاح‌الدین به صَلَّی *Sally*، افتخار‌الدین به اَفْیَ *Iffi*، بدرالدین به بَدُو *Baddü* و شهاب‌الدین به شَبَّان *Shabban* تبدیل می‌شود. در خانواده‌های نامهای ساده رانیز کوتاه می‌کنند مثلاً محمد به مُدِی / مودی *Moodi*، مرتضی به مُرْثَن *Muzhan*، فاطمه به فوتی *Foti* یا فُتو *Foto* و عَفَاف به فَیْ فَیْ *Fifi* تبدیل می‌شود.

در خانواده سادات که کودکان نامهای رسمی طولانی دارند، به نامی که به اسم رسمی آنها هیچ ارتباطی ندارد خوانده می‌شوند، و باید کشف کرد که عادل یا سلیمان در حقیقت همان پیر سید میران شاه است. معمولاً القاب متاثر از زبان رایج محلی است، در شبه قاره هند اسم بچه‌ها به القاب هندی، سندی، پشتو یا بنگالی بدل می‌شوند.^(۵) به این ترتیب با جامعه خود آسان‌رفق می‌یابند. این روش در مورد پسران و دخترانی که در مدارس انگلیسی یا فرانسوی زبان تحصیل می‌کنند با حفظ وفاداری نسبت به اسلام اعمال می‌شود و دخترها بجای ممتاز یا رخشان، لیلی یا روبی خوانده می‌شوند. تمایل به استفاده از چنین نامهایی در خانواده‌های مسلمان ساکن غرب زیادتر است و جمشید نامی،

جیمی خوانده می‌شود.

روش دیگر برای کوتاه کردن اسمی استفاده از نخستین حرف اسم است مثلاً حروف میم نون به کسی که محمد یا مصطفی ناصر نام دارد اطلاق می‌شود، زو (ظ) انصاری *Zoe(=Z)* همان ظل الرحمن نویسنده هندی است. بنظر می‌رسد این روش در ترکیه بیشتر رایج باشد، مثلاً میم کمال *Mim kemal* نام کوتاه شده مصطفی کمال است.

بردها و ممالیک

بر اساس یک رسم قدیمی، عربها به نیت «بدیمنی برای دشمن» بر پسران خود نامهای رشت و ترسناک می‌گذاشتند، حال آنکه برای خوش آیند اهل خانه برده‌گان را به نامهای جذاب می‌نامیدند.^(۸) به حال همانطور که پیامبر(ص) توصیه کرده است معدودی از اسمی به برده‌گان اطلاق نمی‌شده که یسار (آسودگی، توانگری) نجاح (کامیابی) بَرَكَة (افزونی) و نامهای مثبتی از این دست از آن جمله‌اند. پاسخ منفی برای سؤال «آیا نجاح اینجاست؟» را بدیمن می‌دانستند زیرا چنین تصور می‌کردند که کامیابی از آن خانه رخت بربسته است.^(۹) از طرف دیگر معمولاً نام گلهای، جواهرات و اشیاء گرانبها به مردان و زنان برده اطلاق می‌شد و آنها را مُبِرُوك، مِبْرُوكَة (برکت داده شده) مسعود (خوشبخت)، اُمُّ الْخَيْر (مادر چیزهای خوب) یا مَرْحَبَا (آفرین) می‌نامیدند، هنوز هم در تونس بردهزادگان این نوع اسمی را بکار می‌برند.^(۱۰) همچنین لُولُوه (مروارید) و مرجان اسمی خاص برده‌گان بودند.

بعدها بخصوص در میان اسیران جنگی قوانین خاصی برای نامگذاری خواجه‌ها اعمال شده است.^(۱۱) در دوره عباسیان آنان را مُشَقَّال، جوهر، یا یاقوت می‌خوانند. در روم شرقی بر آنان اسمی فارسی خوش‌قدم، فیروز یا کافور می‌نہادند. اما این قوانین قابل تغییر بودند مثلاً نام کافور که سفید رنگ است به برده‌گان سیاه پوست نیز داده شده است. یاقوت نام برده خوشنویسی در روم شرقی بوده است. قلقشندی تعدادی لقب

برشمرده که به خواجگان اطلاق می‌شده است مانند: مرجان نامی که زَيْنُ الدِّين (زیبائی دین) و مثقال نامی که سَابِقُ الدِّين خوانده می‌شده است.

جالبترین روش نامگذاری مربوط به ممالیکی است که از روسیه و قفقاز به مصر انتقال می‌یافتد و در آنجا به سلطان یا امرای مصری فروخته می‌شدند. هر امیری بسته به مقام و مرتبه‌اش بین ده تا صد بردۀ نظامی در اختیار داشته است. گاهی برده‌گان نام اصلی خود را حفظ می‌کردند. چنانچه ابن تغری برده که خود یکی از ترک نژادهای مصر می‌باشد شکایت داشته، که اسمی (بخصوص اسمی برده‌گان قفقازی) هنگام تلفظ توسط عربها چنان تغییر یافته که برای ترکها و غیر عرب زبانها تشخیص اسمی گرجی و چرکسی بازهمت فراوان همراه می‌باشد. از نمونه‌های بارز این نوع اسمی، نام سلطان برقوق است که بنظر همان برقوق (زردآلو) عربی می‌رسد، ولی ابن تغری برده توضیح می‌دهند که این اسم نام معرب مَلَى خُوق *Mallī khüq* چرکسی به معنی شبان است.^(۱۲)

دریکی از منابع قدیمی متعلق به ممالیک آمده است که غازان خان مغول از مملوکی سوال می‌کند چرا سه اسم دارد^(۱۳) وی پاسخ می‌دهد: اولی اسم خاص است: که شامل اسمهای چون اینال *Inal* [از ریشه اینن *inan* (باور کردن)], جَقْمَقْ / چاخماق (*Jaqmaq* (سنگ آتش زنه)، تنگیز *Tengiz* (اقیانوس) و یا غمور *Yaghmür* (باران) می‌باشد. پس از آن نسبت است که به نام شخصی که او را خریده و آزاد ساخته اشاره دارد. بنابراین اگر مالک نخست برده‌ای مُجَيرُ الدِّين نام داشته، مملوک جَقْمَقْ المُجَيری نامیده می‌شده است. اگر خریدار پادشاه بوده نسبت از نام سلطنتی ساخته می‌شده است. مانند ممالیک متعلق به الاعشرف قایتبای، که اشرفی خوانده می‌شدند. چنانچه اغلب پیش می‌آمده اگر در مدت زمان کوتاهی چندین حاکم با یک اسم سلطنتی وجود داشتند. نسبت بسط یافته و اسمی حکام به آنها اضافه می‌شده است. مانند: جَقْمَقْ الاعشرفی قایتبای [یا حتی القایتبایی]، اینال الاعشرفی طومان بای و غیره. سومین اسم وقتی ظاهر می‌شود که ابتدا مملوک بوسیله امیر یا صاحب منصبی خریداری و سپس به

سلطان فروخته شده باشد. در این صورت نام اولین صاحب با استفاده از واژه *من* (از) به نام خاص برده اضافه می‌شده. مانند: *ملبای من طربای الاشرفی، ازبک من طُطْخ* [بانی محله ازبکیه در قاهره] و بسیاری نمونه‌های دیگر.

ظاهراً اغلب ممالیک اسامی جدیدی می‌گرفته‌اند، زیرا تشخیص اسامی متعدد همسان دریک مکان و دریک دوره تاریخی مشکل آفرین بوده است. افراد بسیاری با نام **قصروه Qasauh**، **قنصوه Qanisauh** (خون او سالم است) و غیره وجود دارند. ضمناً تلفظ صحیح **قنصوه** باید **قنصوه** باشد، زیرا در آسیای میانه صوه **Sauh** معادل واژه ترکی عثمانی صاق **Sağ** است.^(۱۴) نمونه مشابه را می‌توان در اسم آق‌طوه **Aqdağh** یافت که شکل ترکی عثمانی آن آق‌داع **Aqdağh** (کوه سفید) است.

معمولًاً ممالیک لقب مخصوصی داشتند که به برخی از صفات یا به بهای آنها مربوط می‌شده است. مثلاً **الآلّفی**، هزار دینار و **قنصوه خمسائه**، پانصد دینار قیمت داشته‌اند. گاهی در القاب به نژاد ممالیک اشاره می‌شده مانند مورد **آباظه**، روس، یا مغول، گاهی مملوک بنام حرفه‌ای که داشته خوانده می‌شده است مانند **اتمکجی etmekji** (نانوا)، **الجشنگیر Al-jashnagır** (او که غذا را می‌چشد)، **الدوادار** (دوات دار، منشی) و غیره همچنین امکان داشت ممالیک با لقبی به ترکی یا عربی بر اساس مشخصات چهره‌خود، خوانده شوند مانند: **الأَمْرَم** (بی‌دندان) [عربی]، **قزل جا qızılja** (مايل به قرمز)، یا **قراگوز qaragz** (سیاه چشم) [ترکی]. ابن‌تغری بردى بدرستی درباره لقب ترکی **آنالی analı** (اما مادر دارد) چنین گفته است: شاید مادر و پسر با هم فروخته شده بوده‌اند. ممالیک با پیمودن نرdban ترقی نظامی صاحب القاب رسمی می‌شدند و در مکاتبات به همان القاب خوانده می‌شدند. موفق‌ترین آنان ممکن بود **atabeg atabeg** یعنی فرمانده کل، و حتی سلطان شود که در آنصورت با القاب پرطینین احاطه می‌شد. بسیاری از این القاب هنوز هم زینت بخش اشیاء فلزی و شیشه‌ای بجای مانده از قرن پانزدهم و اوائل قرن شانزدهم میلادی هستند.^(۱۵)

تغییر نام

از آنجا که اسم با خود برکت به همراه دارد، اگر اتفاق بدی برای کودکی رخ دهد، نامش را تغییر می‌دهند و می‌گویند نامش «خیلی سنگین است» یا «بر سرش سنگینی می‌کند» و یا با مزاج او سازگار نیست یا با ساعت تولد او جور نیست. همچنین اگر پس از تولد طفلی بدبختی به خانواده روی آورد نام بچه را عوض می‌کنند. حتی ممکن است در مراحل بعدی زندگی نیز در اثر وقوع اتفاقات خاصی، نام فرد تغییر یابد.

پیامبر(ص) چون مایل نبود در جامعه نوپای مسلمانان، اسامی زشت وجود داشته باشد، اسم بسیاری از پیروانش را عوض کرد.^(۱۶) مثلاً شهاب نامی را هاشم و حرب (جنگ) نامی را سلم (صلح) خواند و نام طایفه بنو مغوبیه (پسران خطأ) را به بنو الژر شده (پسران راهنمائی شده به راه راست) تغییر داد. خانواده‌ای که نامش توسط پیامبر(ص) عوض شد، بنو محوله (پسران شخصی که تحول یافته) نام گرفت.

از آنجا که اسم هویت شخص را می‌رساند. پذیرش نام جدید بخشی از مراسم تغییر دین است، البته این عمل در آئین اسلام مانند مسیحیت بطور رسمی انجام نمی‌شود. گاهی اسم جدید بیانگر شادمانی شخص از پذیرفته شدن در آئین جدید است. مانند مُنْجَّهَه (نجات یافته) که نام زنی است در تونس که مسلمان شده است.^(۱۸) در موارد دیگر، همچنانکه بین یهودیان آفریقای شمالی رایج است، شخص اسلام آورده نام راهنمای خود را در انتخاب دین اسلام، بعنوان اسم برمی‌گزیند.^(۱۹)

اغلب نام جدید از نظر شکل یا آهنگ و آوا با نام قدیم شباهت دارد. وقتی مَنَسِّه ستاره‌شناس یهودی اسلام آورد ماشاء الله نامیده شد،^(۲۰) که با اسم اصلی وی هم آهنگ بود. و خوشحالی وی را نیز از تشرف به اسلام القاء می‌کرد. اسنوك هورگرونیه* نمونه‌های جالبی از تغییر اسامی عجیب زائران مسلمان اهل جاوه را به اسامی حقیقی

* Snouck Hurgronje

اسلامی هنگام اقامتشان در مکه بدست می‌دهد.^(۲۱) غربیهایی که مسلمان می‌شوند نیز نامهای را انتخاب می‌کنند که از نظر آهنگ یا معنی شبیه به اسم اصلی‌شان باشد: ویلفرد **Wielfried** نامی، اسم مراد فرید را انتخاب کرده است که مراد به همان معنای **Will** است و فرید هم با **Fried** هماهنگ است. همچنین فرید و فریده نامهای انتخابی آلمانیهای است که در نام اصلی آنان، هجاء - **Fried** - وجود دارد. جیمز نامی می‌تواند بسادگی خود را یعقوب و ویکتوریا نامی خود را وقارالنساء بنامد. تغییر نام بر دگان به نامهای خوش یمن معمول بوده است. ممالیک نیز پس از انتقال از آسیای میانه به مصر با نامهای جدیدی خوانده شدند. چنانچه ابن‌تغری بردى اظهار داشته اینال از اول چنین نام نداشته بلکه بعداً اینال نامگذاری شده است.^(۲۲)

به همین نحو گاهی اتفاق خجسته‌ای را برای پذیرفتن طفلی به فرزندی به فال نیک می‌گرفتند: فرمانده کل قوای اکبر، پسر بچه‌ای هندی را که با عبارت فتح مبارک به وی خوش آمد گفت، به فرزندی پذیرفت و او را فتح مبارک نامید.^(۲۳) موارد مشابهی نیز در ادوار مختلف تاریخ اسلام یافت می‌شوند. اما سر راهی بودن شخص بالانتخاب اسم یا لقب لقیط [۴] (سرراهی) یادآوری می‌شده است.

امروزه تغییر اسامی عربی به اسامی اروپائی مسئله آفرین شده است. مثلاً تونسی‌ها یا الجزایری‌هایی که می‌خواهند اسامی فرانسوی داشته باشند یا اسمهای فرانسوی را که با اسم اصلی‌شان هم آوا باشند انتخاب می‌کنند. مانند نام **Belli** بجای بن‌علی، ریموند بجای رحمن، یا مترادف فرانسوی نام خود را بر می‌گزینند. مانند نام **لوسین** **Lucien** بجای منیر [به ترتیب از ریشه لوکس **Lux** و نور که هم معنی هستند].^(۲۴) در کشورهای انگلیسی زبان، مسلمانان تمایل دارند دین **Dean** را جایگزین الدین بگنند.

خلاص، اسم مستعار

علاوه بر اقسام اسم که تابه حال ذکر شد، نوع خاصی از اسم توسط نویسندهای بکار

می‌رود که به آن اسم مستعار قلمی یا تخلص می‌گویند و شاعر با مهارت در آخرین بیت از شعر خود، به آن اشاره می‌کند. این نوع اسم از اوائل قرون وسطی در ایران رایج شد و طی قرون استفاده از آن ادامه یافت. گاهی تخلص توسط خود شاعر و گاهی توسط مشوق وی و بیشتر توسط استاد شاعر نوپا و اگر شاعر صوفی باشد توسط قطب وی انتخاب می‌شود. تخلص ممکن است ملهم از خصوصیات فردی یا خانوادگی نویسنده باشد: عرفی شاعر بزرگ هندی ایرانی الاصل در زمان اکبر شاه چون پدرش هم به معنای شرعی و هم عرفی قاضی بوده چنین خوانده می‌شود. حافظ، چون قرآن را از حفظ بوده این تخلص را انتخاب کرده است. و رشیدالدین وطواط (خفاش) به سبب هیکل کوچک و زشتی که داشته چنین تخلص یافته است. تخلص مصلح‌الدین سعدی وابستگی وی را به دربار سعدزنگی، امیر فارس می‌رساند. تخلص برخی از شعرا برای مسلمانان مومن مشمیز کننده است. مانند گفری که احمد سرهندي جداً به آن اعتراض داشت.^(۲۵) برای بانوئی که باید محجوbane پوشیده باشد، مخفی تخلص مناسبی [مخفي، تخلص زيب النساء دختر اورنگ زيب] است.

همچنین تخلص می‌تواند بیانگر تمایلات و تمیمات شاعر باشد مانند خوشگو یا انوری (درخشانترین). ولی دَکَنی شاعر هندی شعر زیبای کوتاهی درباره محبوب زیبایش به زبان اردو سروده که در آن منحصرًا از تخلص شاعران مشهور استفاده کرده است.

رُخت شرقى، زبيائيت انورى، ظاهرت جمالى
دیدگانت جامى، پيشانيت فردوسى، ابروانت هلالى
ولى افتاده در شوقى
به روى و ابروى تو مايل
شده اشعارش عالي
و همه مرصع هاييش خيالى

گاهی تخلص از اسم خاص شاعر نشأت می‌گیرد، مانند خلیل الله خلیلی، گاهی به طنز مخالف اسم انتخاب می‌شود، مانند نادان، تخلص محمد عاقل و هلالی، تخلص بدرالدین (ماه کامل دین). برای شخصی به نام اسدالدین، غالب تخلص مناسبی است، زیرا نام و تخلص وی هردو به علی بن ابی طالب(ع) اشاره دارد. برخی از شاعران هند که سراج الدین (چراغ دین) نام دارند، تخلص، چراغ اختیار کرده، یا خود را پروانه که فدای شمع می‌شود خوانده‌اند، بعدها به خصوص در شبه قاره هند، شعراء نامهای مالیخولیایی که بر کل فضای آن زمان حاکم بوده برگزیده‌اند، مانند: بیدل، بیکس، بیخود. نمونه‌هایی از تخلص‌های زنجیره‌ای را در نام شاعران صوفی قرن ۱۸ میلادی، در دهلی می‌توان یافت. عبدالاحد گل که پیر نقشبندي است، برای شاگرد محبوب خود تخلص عندلیب (بلبل) را برگزید، زیرا در اشعار فارسی، بلبل در سوگ گل می‌نشیند. پسر بزرگ عندلیب تخلص درد داشت و پسر کوچک وی به امید این که بالاخره ناله‌های بلبل پردرد مؤثر واقع شود به اثر تخلص یافت. درد پسر خود را الٰم (درد) تخلص داد. بعدها یکی از اعضاء این خانواده تخلص فراق (جدائی) را بر خود نهاد. این تخلص‌ها داستان کاملی را بازگو می‌کنند.

در دورانی که نامهای ساختگی یا جعلی تحسین می‌شد حتی شعرای بزرگ از اسامی عمماگونه استفاده می‌کردند، سیبک (سیب کوچک)، نویسنده ایرانی در قرن نهم هجری نام خود را به عربی - **تفاح** - ترجمه کرد و سپس ترتیب حروف را بهم زد و به **فتاحی** مشهور شد.

استفاده از تخلص یا اسم مستعار تا به امروز ادامه دارد، هرچند امروزه اغلب روزنامه‌نگاران و نویسندهان حرفه‌ای برای بیان آزادانه نظر و عقیده خود از این نوع اسامی استفاده می‌کنند. نویسندهان عرب اسامی نویسندهان مشهور قدیمی مانند ابوفراس یا **الجاحظ** یا نامهائی را که به نحوی به آنان اشاره دارد انتخاب می‌کنند. مانند عصمت خانم بانوی جهانگرد که به اسم بنت بطوطه قلم می‌زند، و این اسم را از ابن

بطوشه سیاح قرون وسطی به عاریه گرفته است. اسم مستعار ممکن است به کل یک جنبش ادبی اشاره داشته باشد مانند نام آدونیس نویسنده لبنانی که صور خیال وی همانند برخی از هم عصرانش به بخشی از اساطیر خاور میانه بازمی‌گردد. آبوعرب برای نویسنده اهل عربستان سعودی و ابوفرات برای نویسنده عراقي اسامی مناسبی هستند، هرمند تونسی نام حیات‌القلوب (زندگی قلبها) را که خیلی هم فروتنانه نیست برخورد نهاده است.^(۲۶) یک متقد موسیقی اهل پاکستان موسیقار *Mausiqar* نام دارد، و روزنامه نگار اهل پاکستان نظرات انتقادی خود را تحت نام زنو *Zeno* می‌نویسد. و شگفت‌انگیز تخلص خنفشار برای نویسنده‌ای مصری است که این نام را زیرکانه از واژه فارسی خون فشار^{*} (خون‌ریزی) گرفته است.^(۲۷)

تنوع‌های ناحیه‌ای و شکل‌های غیر عربی

استفان ویلد^{**} بر این عقیده است که برخی از اسامی عربی، نوعی رنگ و بوی ناحیه‌ای دارند: عبدالصبور یا عبدالمعطی که به گوش عرب‌ها آهنگ مصری یا عبدالمومن که آوای آفریقای شمالی دارد.^(۲۸) طبیعی است که اسامی خاصی مورد علاقه مردم کشورهای بخصوصی باشند، بعلاوه بنظر می‌رشد که شکل دستوری اسامی در مناطق مختلف متفاوت است. یکی از اشکال دستوری که توجه مستشرقین را به خود جلب نموده استفاده از حروف پایانی -ون *n*- در اسامی آفریقای شمالی و اسپانیائی قرون وسطی است مانند: حَمْدُون، حَلْدُون، حَفْصُون، عَلُون، فَرْحُون، بَحْرُون، و غیره که با افزودن فتحه یا صحیح‌تر تای مربوطه به انتهای آنها بسط می‌یابند مانند: حمدونه، رحمونه که شکل کوتاه شده عبدالرحمن است. حروف پایانی -ان *on*- در زبان اسپانیولی، و -أنه *one*- در زبان ایتالیائی وجود دارند که توسط دوزی^{***} مورد بحث

* شاید منظور نویسنده خون فشان بوده است. مترجم

** Stefan Wild.

*** Dozy

قرار گرفته‌اند.^(۲۹)

نوع دیگر شکل پایانی اسمی - آن *an* - است که در اسمی عربی متداول و در یمن بوفور استفاده می‌شود. همه با اسمی پسندیده قدیمی عربی چون عَدْنَان و قَهْطَان آشنا هستند ولی با نگاهی به دفتر راهنمای تلفن کشور یمن به صدها نمونه دیگر از اسمی با این شکل پایانی بر می‌خوریم. برای نمونه می‌توان به اسمی زیر اشاره کرد: جَهْلَان، جَعْشَان، حُثَان، حَيْرَان، دَحْمَان، ذِيَان، رَدْمَان، سَرْحَان، شَمْسَان، صَبْعَان، عَدْبَان، عَقْلَان، عَمْدَان، فَرْوَان، قَمْحَان، كَحْلَان، نُورَان، و حِيلَان. ممکن است پسوند - آن *an* - یادگار حرف تعریف قدیمی در زبان اهالی جنوب عربستان باشد. جالب توجه آنdestه از اسمی هستند که از باب فُعَيَلان ساخته می‌شوند. مانند: عَسْيَان، تُكَمِيَان. چنانچه هس^{*} درباره اسمی بادیهنشینان گفته در نجد، حروف پایانی ان بفراوانی استفاده می‌شود. تعدادی از اسمی در حدیده با حروف پایانی - وُه *uh* - بکار می‌روند. مانند: مُحَمَّدَوَه، قَادِرَوَه، عَدَرَوَه، عَاسِوَه، و غیره، که ممکن است گونه خاصی از لهجه تهame می‌باشد.

در لهجه عراقی‌ها و عرب‌های خوزستان تغییر حروف از ک *k* به چ *ch* و از ق *q* به گ *g* و سپس به ج *J* [بخصوص اگر این حروف قبل از فتحه و کسره قرار گیرند] دیده می‌شوند، که گاهی منجر به ایجاد واژه‌هایی می‌شوند که تشخیص اصل آنها مشکل است مانند تبدیل گَلْب به چَلْب و قاسم به جاسم.

در مناطق غیر عرب تغییرات در نامها اساسی‌تر هستند: در ایران قدیم در شهری به نامهایی چون عَلْكَا و حَسْكَا که در حقیقت عَلَى و حَسَن هستند بر می‌خوریم، در همدان پسوند لا بکار می‌رفته مانند احمدلا و در ساوه از پسوند آن استفاده می‌شده است مانند: جعفران^(۳۰). افرادی که عرب نیستند ض *d* را مانند زَه تلفظ می‌کنند. در هند حرف ض

* Hess

به ج تبدیل شده است مانند تبدیل غرض به غرج، غرجه. تبدیل حرف *z* به ج *J* بخصوص در بنگال و گجرات فراوان است. همچنین در این مناطق تبدیل س به ش *sh* دیده شده است. به علت این تغییرات از شنیدن برخی از اسماء حیرت‌زده می‌شدم. مثلاً من نمی‌دانستم که شیراز‌الدین در اصل سراج‌الدین بوده است. زین‌الدین به چین‌الدین *Joyn ad-din* تبدیل می‌شود. برخی از اسماء بخصوص در بنگال غیرقابل شناسائی هستند. تصور می‌کنم نام کشاچم *Kushajim* شاعر شیعه عرب که پدر بزرگش اهل سند بوده تلفظ سندی شده کاظم باشد که حرف ظ به ج تبدیل شده است.

شكل دیگری از اسماء مسلمانان در هند، بخصوص در شمال این کشور، افزودن آـ*a* به انتهای اسماء است که گاهی کمی تودماگی تلفظ می‌شود، مانند تبدیل رحیم (=عبدالرحیم) به رـْحـمان *Rahmā*، عائشه به عائشان *Aishān*^{*} و گاهی تبدیل احسان به احسانا *Ahsāna*. در جنوب هند که به زبان تلوگو^{*} سخن می‌گویند. اغلب، مسلمانان به آخر اسماء خاص پسوند یـا *ayya* - یـا *lu* - *iü* - اضافه می‌کنند و اسماء حـسـینـیـا و حـسـنـلـو *Hasanlu* و حـسـنـلـو *Husaynayya* حروف پایانی - آـپـا *appa* استفاده می‌شود. مانند حسین آـپـا، و اغلب حرف ف به پ تبدیل می‌شود و فاطمه به صورت پـتوـمـآـپـا *Pattumappa* در می‌آید. دگر نویسی اسماء عربی در جنوب هند مشکلات بیشتری را به وجود می‌آورد. مثلاً عبدالرحمن به صورت عبدالرـگـمان *Abdulregman* در می‌آید. (۳۱). همچنین در بسیاری از اسماء و القاب حرکت کسره اضافه که از نظر دستوری لازم است به کلی حذف می‌شود. مانند آـفتـاـب دین یا خورشـید دین که به صورت آـفتـاـب دـین و خورشـید دـین در آـمدـهـاـنـد. البته طرفداران کاربرد صحیح اسماء، اسمی چون جـاـنـ جـاـنـ را به صورت جـاـنـ جـاـنـ و لقب خـاـنـ خـاـنـ را خـاـنـ خـاـنـ تلفظ می‌کنند.

در اندونزی تلفظ اسماء از تلفظ صحیح فاصله بیشتری گرفته‌اند. اسنوك هورگرونه

* Telugu

** Canarese

به اسمی ویژه مسلمانان اهل جاوه اشاره می‌کند که هنگام تشریف به مکه، علاقمند به داشتن اسمی دانشمندان و محققان اسلامی چون شافعی و غزالی شدند که به ترتیب *Gadjali* و *Sapindi, Sapi'i* تلفظ می‌شوند^(۳۲). حرف ض *d* عربی در اندونزی به دل *dl* و در برخی از نواحی جنوب هند و غرب آفریقا به ل *I* کشیده تبدیل شده است مانند: *Murtala* مرتضی که به مرتلای مبدل شده است.

در بخش غربی دنیای اسلام، برابرها، اغلب به اول و آخر اسمی حرف ت می‌افزایند که در این صورت منصور به *Tamansurt* و عَزَّه به *Taazait* تبدیل می‌شود. در نام ابن‌تومرت مصلح معروف که به معنی پسر عمر کوچک است نیز همین روش به کار رفته است.^(۳۳) در غرب آفریقا محمد به *Mamadou* و احمد به *Amadou* تبدیل می‌شود. مطالعه درباره اسمی در گینه نشان می‌دهد که محمد به مامادی *Mamadi*، عبدالله به *Burlay*، سعید به *sédou* و الحسن به لنسنه *Lansiné* خدیجه به *Kedja* و لقب شیخ به *Sékou* تبدیل می‌شود.^(۳۴)

در روسیه این مشکلات چاره‌جویی شده است و به مدد مطالعات ادبی نسبتاً وسیعی که در آن نواحی انجام شده، می‌توان بخوبی اسمی مسلمانان مناطق تاتار، ازبک، تاجیک و قرقاچ را بررسی کرد. بطور کلی حروف پایانی روسی -اف *ov* -اف *ev* -یف *yev*- به اسم مسلمانان اضافه می‌شود و به این ترتیب *عبدالستار*، به *ستاراف* / *ستاراف* *Sattarov* عمر به *عمرف* / *عمراف* *Umarov* و علی محمد به علی *محمدوف* *Ali Mukhamedov* تبدیل می‌شود، هرچند به محمد، *مگومدوف* *Magomedov* نیز گفته می‌شود. بنظر می‌رسد که اسم راخمانینوف موسیقی‌دان معروف روسی که تلفظ عربی آن رحمانیونوف است از نام یکی از اجدادش به اسم عبد‌الرحمن نشأت گرفته باشد. *Rahmaninoff* عبد‌الغفور به صورت *گفورف* / *غفورف* *Gafurov* یا *گپورف* *Gapurov* و اسم جمعه به صورت *جمائف* / *ڦمايف* *Dzumaev* در می‌آید. در دگر نویسی تاجیکی حرف آ *a* به صورت ضمه *o* نوشته می‌شود و داد‌خدا (هدیه خدا) به دُده *خدایف* *Dodikhudaev*

تبدیل می‌شود.

طبعی است که در آسیای میانه ترکیب عربی - ترکی اسامی زیاد باشد و نیز نامهایی نظیر الوردی یف *Alaverdiev* به جای الله وردی (خداداده است)، رحمن قلوف *Rahmanqulov*، به جای رحمن قلی (بنده شخص بخشنده) به نظر قابل قبول می‌آید. ترکمن‌ها محمدعلی را به ممبتالی یف *Mambetaliev* و اویس بردی (اویس داده است) را به اوزبردی یف *Ovezberdiev* تبدیل می‌کنند. نمونه‌های قابل ذکری از اسامی ترکی خالص عبارتند از: اسن گلدی یف *Esengeldiev* متتشکل از اسن *esen* (سالم) [شکل تغییر یافته حسن] باضافه گلدی *geldi* (او آمد) یا ساریمساکوف *Sarymsakov* مشتق از ساریمساک *Sarımsak* (سیر)، از دیگر نمونه‌های گفتنی اسم عبیدالله است که به صورت گوییدلن *Gubaidullin* [مؤنث: گوییدلینa] ظاهر می‌شود. تاکنون چند نمونه را مطرح کردیم، ولی با نگاهی به فهرست کتاب *Revude monde* چنین نتیجه می‌گیریم که امکان تغییر در اسامی نامحدود است.

وقتی غیر عرب‌ها اسلام آوردن، بخصوص در دوره حکومت آل بویه اشکان جدیدی از اسامی به وجود آمدند. قابل ذکر است که دو تن از دانشمندان بزرگ در دستور زبان عربی ایرانی بوده‌اند و هر دو لقب فارسی داشتند: سیبویه و نفطويه. در اوائل دوران اسلامی، اسامی فارسی با حروف پایانی -*وی* *oy*- یا شکل معرب آن -*وی* *way*- و ویه *wayhi* - کاملاً معمول بوده‌اند. از این رو سیبویه به معنی مانند سیب مشهور شد، حال آن که همکارش ظاهراً به سبب ظاهر کثیف و بدبویش به نفت که ماده‌ای سیاه و بدبو است تشبيه و نفطويه خوانده شد. در قرون اولیه ظهور اسلام به نامهای دیگری از این دست برمی‌خوریم. مانند: *درستویه*، *شیرویه*، *مسکویه*، *خضرویه* و *خُمارویه*.

به مرور زمان این نوع اسامی از بین رفته‌اند، ولی اسامی فارسی دیگری به وجود آمدند و در تمام نقاط تحت نفوذ ایران، از ترکیه گرفته تا هند، راه یافته‌اند، همچنین برخی از

اسامی فارسی وارد فهرست اسامی عربی شدند. در اعتبار این اسامی همین بس که فرمانروایان ترک هند در قرن سیزدهم میلادی که به تبار ترک خود می‌باليدند، اسامی قهرمانان ایرانی را برای پسران خود انتخاب کردند. اسامی پادشاهان افسانه‌ای ایران که در قرن چهارم هجری در شاهنامه فردوسی چهره جاودانه یافته‌اند رسم روز شدند. از این رو امروزه به افرادی با نامهای **حسرو** [ترکی: *Husrev*]، در تونس: **خسروف** [*Khosrof*]، فریدون، هوشتنگ، کیقباد، ایرج، تهمورث، سیاوش، و اسفندیار و غیره، بر می‌خوریم. گاهی اسم رستم قهرمان ایرانی با نام علی ترکیب شده است. دارا [داریوش] و اسکندر و حتی گاهی اسم افراصیاب پادشاه توران زمین بعنوان نمونه‌های عظمت بکار رفته‌اند. دختران به نامهای چون **تهمینه** [همسر رستم]، منیژه و رحسانا(رکسانا) نامگذاری شده و می‌شوند. پوراندخت، دختر خسروفپریز، شهربانو دختر یزدگرد سوم و مادر امام زین‌العابدین(ع) نام زنان واقع شده‌اند. شیرین قهرمان زن شعر حماسی نظامی نام تعداد بیشماری از دختران است.

هر چند پس از قبول اسلام، بسیاری از قبایل ترک آسیای میانه، اسامی عربی و فارسی را پذیرفتند، ولی تعداد زیادی از آنان اسامی اصلی خود را حفظ کردند. تعدادی از این اسامی با واژه‌هایی چون **الپ** *alp* (قهرمان)، **تگین** *tigin*، **تکین** *shahzadeh*، ارسلان **arslan** / اصلاحان **aslan** (شیر)، ترکیب شدند و هنوز هم مورد استفاده قرار می‌گیرند، همچنین نام پرندگان شکاری مانند سنقر *sonqor*، لاجین *lajin*، طغرل **sanjar** و غیره، اسم واقع شده و هنوز هم می‌شوند، تعدادی از اسامی با استفاده از واژه **دمیر** *demir*، تمور **timur** (آهن)، ساخته می‌شوند، برخی از این نامها از اوآخر قرون وسطی وارد واژگان عربی شدند. مانند آی دمیر *Aydemir* (ماه آهنین)، **Ibn Duqmāq** / **Ibn Qutlubugha** (پسر گوساله نر خوشبخت)، ابن دقامق (*Ibn Taghrībirdī*) (پسر خداداده). عثمانیها بیشتر از اسامی عربی یا فارسی با تلفظ ترکی بعنوان لقب استفاده می‌کردند.

افراد طبقات بالای جامعه به این نوع اسمای دلستگی داشتند [بخصوص در هند]. متأسفانه هیچ تحقیقی در مورد اسمای قدیمی مناطق روستائی در دست نیست. بسیاری از واژه‌های عربی که توسط عثمانیها به شکل عجیبی بکار رفته‌اند مجدداً یا به صورت اسم مصدر وارد زبان عربی شده‌اند مانند: احسان *Ihsan*، سروت [عربی: ثروت]، یا به صورت نسبت‌هائی که از اسمی مرکب شکل گرفته‌اند، مانند: حَقْ (ترکی: *Hakki*) که از اسم مرکب عبد الحق (بنده خدا) نشأت گرفته است، و غیره. بعد از سال ۱۹۳۴ با بنیانگذاری ترکیه نو، مجدداً علاقه به استفاده از اساطیر ترکی و تاریخ ترکیه در نامگذاری پدید آمد، و استفاده از چنین نامهایی هم بعنوان اسم هم به عنوان نام خانوادگی که به تازگی رایج شده بود رواج یافت. مانند استفاده از نام قهرمان افسانه‌ای اغزخان *Oghuz Khan* و پسران وی یا اسمی شخصیت‌هائی چون دده کرکوت / دده قورقود *Dede korkut*، تموجین *Temuçin* و چنگیز *Jingiz*. همچنین ترک‌ها از نام اجداد عثمانی خود یعنی ارhan *Orhan*، و القاب سلطان سلیم اول [یاوز *Yavuz* (مهیب)]، بایزید اول [یلدیریم / ایلدیریم *Yıldırım* (صاعقه)] و نام شخصیت‌های تاریخی فرهنگی چون سنان *Sinan* [عربی] (سرنیزه) اسم معمار بزرگ قرن شانزدهم میلادی، استفاده کردند. در سال‌های اخیر درباره تغییر اسمی از اشکال مذهبی شرقی به اسمی جدید تحقیقات متعددی انجام شده است.^(۳۵) نامهایی چون بن ترک / بن تورک *Benturk* (من ترک هستم)، یا ترک سن *Turksen* (تو ترک هستی) حس غرور ترک‌ها را بر می‌انگزد.

پیوست

چند نکته درباره نامهای خانوادگی ترکی

در طول قرن گذشته در چندین کشور قوانینی مبنی بر داشتن نام خانوادگی وضع شد. مردم کشورهای الجزایر، در سال ۱۸۸۲، تونس در سال ۱۹۲۵ و ایران در سال ۱۹۳۲ [۱۳۱۱] ملزم به داشتن نام خانوادگی شدند. در مواد ۳۸ و ۳۹ قانون مدنی سال ۱۹۷۰ مصر، لزوم داشتن نام خانوادگی تصریح شده است. در قانون مدنی، سال ۱۹۲۶ ترکیه قید شده است که باید از نام خانوادگی استفاده شود. در حقیقت بسیاری از خانواده‌ها از همان نامی که طی قرون متمادی با آن شناخته می‌شدند، بعنوان نام خانوادگی استفاده کردند، مثلاً کوپرولوزاده *Kprülüzade* و اورن سوغولاری *Evrenosoğulları*، و این اسمی قبل از اسم کوچک قرار می‌گرفتند. مانند: فیندیک / فندق اغلوفهرتن [فحرتن=Fخرالدین]. ولی قانون نام خانوادگی در سال ۱۹۳۴ *Fındıköghu Fahrettin* مقرر داشت که همه افراد باید نام خانوادگی به معنی نام خانوادگی غربی داشته باشد. این قانون سبب ایجاد تغییرات اساسی در شکل نامها شد و این تغییرات بیشتر به سبب تغییر الفبای عربی به لاتینی بود که از شش سال قبل (۱۹۲۸) رخ داده بود. برآورد شده

است که ۷۵٪ از اسامی جدید بر اساس میل شخصی انتخاب شده‌اند و اهمیت شجره، دودمان و نسبت به کلی از بین رفته است و حتی افراد یک خانواده نیز لزوماً نام خانوادگی واحدی را انتخاب نکرده‌اند. از این رو نمی‌توان فهمید که فردی با نام **Mehmet Akyürek** (پاکدل) یا فردی به نام علی اووندر **Ali Under** (رهبر) با اشخاص دیگری که نامهای خانوادگی آکی یورک یا اووندر را دارند خویشاوند هستند یا خیر و نمی‌توان دریافت که این افراد درواقع برادر هستند یا خیر. مصطفی کمال خود اولین کسی بود که در نوامبر سال ۱۹۳۴ نام خانوادگی برگزید و آتاتورک **Atatürk** (پدر ترک‌ها) نامیده شد و فرزندان وی آتادن **Atadan** (از پدر) نام گرفتند. آتاتورک برای تعدادی از دوستان نزدیکش نام خانوادگی انتخاب نمود و گاهی اسامی خانوادگی آنان را چندین بار عوض کرد.

در انتخاب نام، هیچ محدودیتی برای قدرت تخیل مردم وجود نداشت. بعضی از اسامی معنی عمیقی نداشتند و صرفاً به سبب آهنگ خوش انتخاب می‌شدند، ولی با نگاهی گذرا به بعضی از اسامی، آرمان‌های خاصی را در آنها می‌توان یافت. برخی نام قدیمی خود را حفظ کرده و به آخر آن واژه - اوغلو **oglu** - (پسر) را افروندند. مانند بی‌یکلی اوغلو **Yençehirlioglu** (پسر شخص سبیل دار)، یا ینی شهر لی اوغلو **Biyiklioglu** (پسر شخص ساکن ینی شهر [نوشهر]). برخی مانند کوپرولو **Kprülü** در نام خانوادگی از پسوند - زاده **zade** - صرفنظر کردند. برخی از واژه پایانی - سوی **soy** - (خانواده، طایفه) استفاده نمودند، مانند: یازان سوی **Yazansoy** (خانواده نویسنده) که لقب یک خوشنویس هم هست. شخصی با نام شمسی **Semsi** [برگرفته شده از شمس الدین] نام خانوادگی گونش سوی **Günçsoy** (خانواده خورشید) را برگزید؛ بسیاری از پسوند - اوغلو **oglu** - بجای پسوند - گیل **gil** - استفاده کردند، و بسیاری نمونه‌های دیگر. طولانی‌ترین نام خانوادگی ترکی از لقب ساخته شده است، اوزون آغاچ آلتین دایاتارویار اوغلو **Uzunağacaltıdayataruyarolu** (پسر شخصی که در زیر درخت

بزرگ دراز می‌کشد و به خواب می‌رود)، می‌باشد. اغلب آرمانهای باستانی ترک‌ها و نام قهرمانان آنان در اسمی جدید بیان شده‌اند. نامهائی با ترکیب گوک **gk** (آبی، آسمان) نظیر گوک ترک **Gktürk** یادآور اجداد اهل سیبری افراد است. تعداد زیادی از اسمی کوچک و نامهای خانوادگی به اساطیر ترکی اشاره دارند، مانند نام اغورخان **Oğur khan** و اسم شش پسرش به نامهای گون **Gün** (خورشید)، آی **Ay** (ماه)، یلدیز / ایلدیز **Yıldız** (ستاره)، کوک **Kk** (آسمان)، تاغ (**Tag** (= داغ) (کوه)، و تنگیز **Tengiz** (= دنیز) (اقیانوس)، این نوع مفاهیم به صورت ترکیبی در تعداد قابل ملاحظه‌ای از اسمی یافت می‌شوند. همچنین عنوان قهرمانان نیز نام واقع می‌شوند نظیر الپ **alp** (قهرمان)، تینگین **tingin**، تکین **tekin** (شاهزاده) و گاهی به صورت ترکیبی بکار می‌روند از **الپتگین Alptegin** گرفته تا توکین **Tkin**.

شگفت‌آور این که تعداد کمی از خانواده‌ها نام قبایل باستانی ترک مانند چغتای / جغتای **ag atay** / سلجوق **Selcuk** را برگزیده‌اند، این موضوع در مورد نام هیتی‌ها - اتی **Eti** [ترکی] و سومری‌ها - سومر **Sümer** [ترکی]- که به قول معروف اجداد ترک‌ها محسوب می‌شوند، نیز صادق است. واژه سومری لوگال **Lugal** (شاه) به این ترتیب عنوان اسم انتخاب شده است. همچنین موطن ترکان یعنی توران یک نام خانوادگی پرمعنی برای آنان است. اسمی رودخانه‌های بزرگ که از نظر تاریخی برای ترک‌ها اهمیت دارند، از ارز **Araz** گرفته تا تونا **Tuna** (دانوب) نام خانوادگی واقع شده‌اند. نام حیوانات که زمانی عنوان نام کوچک افراد به کار می‌رفته‌اند، نام خانوادگی واقع شده و خانواده‌های متعددی با نام دوغان **Dogán** (شاھین)، ارطغرل **Ertugrul** (بازنر) [نام قهرمان باستانی ترک]، کارتال **Kartal** (عقاب) وجود دارند. این اسمی گه‌گاه با استفاده از واژه‌های آک / آق **ak** (سفید) و قره / قرا **kara** (سیاه) یا صفاتی از این دست، خاص می‌شوند. نام حیوانات شکاری مانند ارسلان **Arslan** (شیر) و کپلان **Kaplan** (بیر) به

نهائی یا به صورت ترکیبی اسم واقع می‌شوند. همچنین نام انواع گرگ‌ها مانند: **bozkurt** (گرگ خاکستری) از اسمی رایج بین ترک‌های آسیای میانه هستند.

اسمی ترکیبی مورد علاقه ترکان با استفاده از واژه **آک / آق** (سفید) که خالص، شریف و ثروتمند نیز معنی می‌دهد، ساخته می‌شوند. مانند: **آک کوزبیلچ** (*Akkuzulu*) (بره سفید) آک اوزوم (*Aküzüm*) (انگور سفید)، آک بولوت (*Akbulut*) (ابر سفید)، آق زنبق / آک زنبک (*Akzanbak*) (زنبق). بسیاری از اوقات واژه **اوز** *Z* (خویش) به منظور قوت بخشیدن به اسمی بکار می‌رودو معمولاً به ویژگی بدنش یا شخصیتی صاحب نام تأکید می‌کند مانند، **اوزدل** (*dil*) **رض** که اسم معلم قرآن ما بود و اشاره به زبان یا بیان (*dil*) شیوه‌ای وی داشت؛ **اوزکان** (*kan*) **رض** که بر خون (کان *kan*) تأکید دارد و **اوزتورک** **رض** که منظور ترک اثیری است، و اگر شخصی **اوزتمیز** (*Oztemiz*) نامیده شود، به معنی پاکی مطلق است. شیرفروشی داشتیم که **اوزسوت** (*zsüt*) **رض** نام داشت، سوت *süt* به معنی شیر است. و نام دیگری از این دست پاک سوت **Paksüt** (شیر پاک) است. اون **-n** (افتخار) جزئی محبوب در اسمی ترکی است: اونور **-nver** (افتخار دادن)، اون سو **-nsev** (افتخار عشق) اونر **-ner** (مرد ارجمند). با واژه ار **er** (مرد) اسمی بیشماری ساخته می‌شود. مانند اول **Erol** (مرد باش)، اردا **Erdal** (منشعب از مرد). **اوزرzer** **رض** (مرد واقعی)، یا **گنچر** (*Gençer*) (مرد جوان). از آن جایی که اوک / اوخ **ok** / **ox** (تیر) نقش مهمی در تاریخ باستانی ترکیه دارد [مثلاً اون اوک **on-ok** (ده تیر) نام قبیله ایغور] در نام‌های خانوادگی از آن استفاده شده است. مانند **اوچ اوک** **cok** - (سه تیر).

نامهائی که به دلیری و شجاعت واقعی یا آرمانی صاحبان آنها اشاره دارد، بسیار رایج هستند. مثلاً **گون دیک** (*Güvendik*) (ما توکل کرده‌ایم)، **گوچ بیلمز** (*Güçbilmez*) (او که بر مشکلات غلبه می‌کند)، ارسلان **کورکوت** (*Arslankorkut*) (ترسانده شیر)، سونمز (*Sünmez*) (خاموش نشدنی). دمیر **Demir**، تمیر **Temir** (آهن)، و تاش **Taş** (سنگ) به تنهائی یا به صورت ترکیبی اسم واقع می‌شوند: **دمیرداغ** (*Demirdağ*) (کوه آهین) یا

دنکتاش **Denktas** (سنگ آسا). چنانچه انتظار می‌رفت القاب قدیمی به عنوان نام خانوادگی انتخاب شدند، مانند: آک کاش / آق قاش **Akka** (سپیدابرو)، سمورکاش / سمورقاش **Samurka** (ابرو سموری). یا آغزی بیوک **Ağzibüyük** (دهان فراخ).

عقاید سیاسی نقش بارزی در نامهای خانوادگی دارند. دبیرکل حزب ملت در سال‌های ۱۹۵۰ نام ستیزه جویانه **Tahtaklıce** (۳۶) را داشت، در حالیکه دیگران نامهای ملایمتری برخود نهادند نظیر: وطن سور **Vatansever** (او که وطنش را دوست دارد)، یا یورداکول **Yurdakul** (خدم وطن)، نام محمد امین شاعر معروف **Yurdaydi** ملی‌گرا. اسمهای چون یورداداتاپ **Yurdatap** (وطن پرست)، یا یوردا آیدین **İküta** (او که آرمانی دارد)، بنامد.

در بسیاری از موارد مفاهیم عربی یا فارسی به ترکی برگردانده شده یا لاقل آهنگ ترکی را پذیرفته‌اند: بسیاری از افراد که امین **Amin**، امن **Emin** نام داشتند به اینال **Inal** یا اینان **Inan** تغییر اسم دادند، زیرا ریشه اینان از نظر معنی با واژه امینه (ایمان داشتن) برابر است. نام مورخ ترک ابن‌الامین اینال مثال خوبی برای این نوع اسمی است، حال آنکه یحیی کمال شاعر، با انتخاب نام خانوادگی بیاتلی **Beyatlı** به اجداد خود یعنی شهسوار او غلو **ehsüvaroğlu** شیخ **eh** و سوار **bey** = **süvar** اشاره کرده است زیرا شه **eh** و سوار **bey** آتلی **atlı** (اسب‌سوار) است. اسمی ترکیبی ترکی و اروپائی نیز وجود دارد، مشهورترین نمونه نام هنرشناس ترک، جلال آرسون **Celal Arseven** است که جزء اول نام خانوادگی وی از واژه **Art** (هنر) فرانسوی گرفته شده و ماهرانه واژه سون **seven** (دوست داشتن) به آن اضافه شده است و مجموعاً به معنی «دوستدار هنر» می‌باشد. بسیاری از القاب حرفه‌ای قدیمی با اضافه شدن -چی **çi** - به صورت نام خانوادگی زنده ماندند. مانند: دمیرچی **Demirçi** (آهنگر، نعلبند) یا موم چو **Mumçu** (شمع ساز)، البته اسمی حرفه‌ای جدید نیز ساخته شده‌اند، مثلاً وقتی کشاورزی خود را

سوررچکر *Sürerçeker* (او شخم می‌زند) می‌نامد، همانقدر با مسمی است که وقتی پزشکان نامهای چون یاشات *Yaşat* (زنده کن)، کورتاران *Kurtaran* (نجات بخش، شافی)، یا ساغلام *Saglam* (درست و سالم)، را انتخاب می‌کنند. نام گزدیرن *Gezdiren* (او که مردم را راه می‌برد) برای یک پینه‌دوز و نام بین‌بیرونچشت *Binbirçesit* (هزار و یک نوع) برای یک تاجر نامهای مناسبی هستند. در دهه ۱۹۵۰ در آنکارا نامهای آلتین اورن *Altıren* (زریاف)، یا آلتین باش *Altınbaş* (سرطلا) برای زرگرها رایج بودند، و اسم مورد علاقه دندانپزشکان آلتین داش *Altındas* (دندان طلا) بود، حال آنکه چشم پزشکی گوزدورن *Gozdören* (او که مردم را بینا می‌کند)، نام داشته است. یکی از اسمی مورد علاقه من متعلق به صاحب رستوران کرادنیز / قرادنیز Karadeniz بود که آچکورت *Açkurt* (گرگ گرسنه) نام داشت، ولی نوری گولگه *Nuri Gölge* عکاسی که در آسیای صغیر ملاقات کردم نیز خوش ذوقی بخرج داده بود، زیرا اسمش از واژه نور ساخته شده بود و با نام خانوادگی گولگه *Gölge* (سايه) آن را کامل کرده بود. اسمی نه چندان خواشایند متعلق به قنادی بود به نام رمضان صائم که اسم کوچک وی رمضان (ماه روزه) و فامیلش صائم (روزه) ترکیب غریبی به وجود آورده بود، همچنین والدین پسری با نام خانوادگی دومدوز *Dümdüz* (کاملاً صاف)، بی جهت اسم کایا *Kaya* (صخره) را برایش انتخاب کرده بودند.

در دهه ۱۹۵۰ در قونیه نامهای خانوادگی جالبی بین پزشکان رایج شد که از آن میان می‌توان به نام دکتر دمیراگ *Demirağ* (تورآهنی) متخصص شکسته بندی استخوان، صائم ساغ *Sa'im Sag* (روزه - سالم)، دکتر گنج *Genç* (جوان) متخصص زنان و زایمان، و دکتر دوغرو *Dogrular* (درست، صحیح) باکتریولوژیست اشاره کرد. اسم دکتر بوغازگورن *Bogazgren* (او که گلو را می‌بیند) مناسب‌ترین نام برای یک متخصص گوش و حلق و بینی است، و کیست که نتواند به یک متخصص اورولوژیست با نام خانوادگی گورپینار *Gürpinar* (چشم قدرتمند) اعتماد کند؟

امروزه دیگر در پس نامهای خانوادگی داستانی وجود ندارد و دلیل انتخاب آنها معلوم نیست، با این حال بسیاری از نامهای خانوادگی ترکی منعکس کننده افکاری است که از نیم قرن پیش در ذهن مردم وجود داشته و نشان از روحیه ترک‌ها دارد.

يادداشتها

مقدمة

1. In R.Brünnow and A. Fischer, *Arabische Chrestomathie aus Prosaschriftstellern*. Leipzig 1935. p.3.
2. Cf.I.Frazer, *The GoldenBough*,II, chapter IV § I, «personal Names tabooed»,and the relevant chapters in G. van der Leeuw, *phenomenology of Religion*, and F. Heiler, *Erscheinungsformen und Wesen der Religion*, Stuttgart 1961.
3. Leone Caetani and Guiseppe Gabrieli, *Onomasticon Arabicum*, Rome 1915, p.59 n. 2
4. J.H Garcin de Tassy, «Mémoire sur les noms propres et sur les titres musulmans», *JA sér. 5*, III (1854), p. 422.

فصل اول

1. *Encyclopedia of Islam*, new ed. (1954), Vol. IV, pp. 179-81, s.v. **ism**.

۲. درباره تصریف اسم خاص نگاه کنید به:

Wolfdietrich Fischer, *Grammatik des klassischen Arabisch*, Wiesbaden

2nd.ed. 1986 § 141,4; § 153.

شکل صحیح مَلِك بْنُو سَعْدِي مُحَمَّدِين است. برای اشکال جمع اسامی به اثر کائتنی، همان، ص. ۵۵ مراجعه کنید: تَلَحَّهُهَا: التَّلَحَّاتُ؛ مُحَمَّدُهَا: مُحَمَّدُونَ؛ عَبْدُ اللَّهِهَا: الْعَبَادَةُلَّهُ؛ فَاطِمَهُهَا: الْفَوَاطِيمُ. اغلب اسامی تثنیه برای یکجا آوردن دو فرد همنام یا دارای اسامی مشابه بکار می‌روند مثلاً منظور از الْحَسَنَان و الْحَسَنَيْن، حسن و حسین هستند؛ این شکل بعنوان اسم خاص بکار می‌رود و در نواحی که متاثر از فرهنگ ایرانی هستند در میان شیعیان بصورت ترکیب استفاده می‌شود. مانند غَلام حَسَنَیْن یا غَلام سَعِیدَهِین (غلام دو حسن، یا غلام دو سید. در اینجا منظور از سیدین، امام حسن و امام حسین است). فهرستی از اسامی با شکل مونث که برای مردان بکار می‌روند در کتاب زیر وجود دارد.

Werner Caskel, *Gamharatan-nasab*, Leiden 1965, Vol. I, pp 45-50.

استفان ویلد معتقد است که این اسامی ممکن است برای دفع شیطان و شر بکار روند. مثلاً استفاده از نام زنانه برای یک پسر بچه به منظور گمراه کردن ارواح شیطانی است. «Arabische Eigennamen» در

Grundr  der Arabischen Philologie I, Wiesbaden 1982, p. 157.

۳. برای مطالعه درباره اسامی جانوران مراجعه کنید به: ابن قتیبه، ادب الکاتب، ویرایش ۴. قاهره، ۱۹۶۳. ص ۶۳، درباره اسامی پرندگان به منبع بالا. ص. ۵۶ مراجعه کنید. کائتنی، همان اثر در ص. ۷۸ فهرستی از اسامی حیوانات دارد که عمدهاً براساس این اثر تهییه کرده است. اسامی حیوانات در پنجاب نیز بکار می‌رود و در بسیاری از اشعار عامیانه به اسامی حیواناتی بر می‌خوریم که به انسانها اطلاق شده‌اند. مانند: بلا

(گربه نر). که در این شعر بکار رفته است: Billa

همیشه مراقب «گربه» هستند

هرگاه انسان او را ببیند او را می‌کشد و نوازشی برای او نیست.

R. Temple. *ProperNames of Punjabis?* p. 168.

۴. برای اسامی گیاهان به فهرست موجود در همان اثر ابن قتیبه ص. ۵۴ مراجعه کنید.

5. P.Marty. «Folklore Tunisien». *REI 10* (1936). esp 389, 396.

تلاش‌های فراوانی که برای توضیح معانی اسامی اسلامی به والدین امروزی مقیم غرب صورت گرفته، حاکی از تعبیرات غلط و گمراه کننده بسیار است.

6. Caskel, *op. cit*, I.p. 49.

۷. رجوع کنید به

Caetani, *op. cit*, p. 53-4 و Theodor Nöldeke, «Bemerkungen über hebräische and arabische Eigennamen» *ZDMG* 15 (1851), p. 807.

8. Garcin de Tassy, *op. cit*, p. 451.

۹. در فهرست ارزشمند دکتر عبدالکریم بهنیا، نام، اهواز، ۱۳۶۰ که حاوی بررسی حدود ۳۰۰۰ نام، متعلق به تقریباً ۳۸۰۰۰ نفر است. تنها ۲۳۳ اسم دو جزی وجود دارد. نوع خاصی از اسامی دو جزی را می‌توان در شبه قاره هند یافت که به کودکانی اطلاق می‌شوند که از ازدواج والدین مسلمان و هندو بدنیا می‌آیند و اشاره به هر دو آئین دارند. مانند خدیجه شری نواس *Khadîja Srinavas* یا انعام الكبير برهما. گفته شده است که پسر نذرالاسلام، شاعر مشهور مسلمان اهل بنگال که همسرش هندو بود محمد کریشنا Muhammad Krishna نام داشته، ولی او را بلبل صدا می‌کردند. در اثر زیر تحقیق جامعی درباره اسامی و القاب هندوها و مسلمانان بنگالی زبان وجود دارد.

Afia Dil, *Studies on Bengal*, East Lansing 1976. p. 70.

10. *Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed. Vol. V, 395-6 *s.v. kunya*;

همچنین

ibid, Vol.I 828; *B* ↗

اثر زیر حاوی کتابشناسی مفصلی در این باره است:

Caetani *op.cit*, pp. 132-33.

اولین تحقیق در این باره عبارتست از:

J.F.D.Kosegarten, «Über den Vornamen oder die Kunje der Araber»

ZFKMI (1837). 297-312;

با مطالعه منبع زیر، می‌توان به اطلاعات بیشتری دست یافت:

Ignaz Goldziher, «Gesetzliche Bestimmungen über kunja-Namen in Islam». **ZDMG** 51 (1897) 256-66.

و به همین ترتیب

Der Gebrauch der **kunja** als Ehrenbezeichnung.

در

Muhammedanische Studien Vol. I, 267.

همچنین مطالب جالبی در آثار زیر وجود دارد که شامل بیش از ۴۰۰۰ کنیه است.

Barbara Stowasser-Freyer, «Formen des geselligen Umgangs und Eigen-tumlichkeiten des Sprachgebrauchs in der frühislamischen stadtischen Gesellschaft Arabiens». **Der Islam** 42 (1965), 25-57; Anton Spitaler, «Beiträge zur Kenntnis der **kunja**-Namengebung», in **Festschrift W. Caskel**, Leiden 1968, pp.336-50; Albert Dietrich, «Das kunya-Wörterbuch des Muslim ibn al-Haggag».

همچنین

Festschrift W. Caskel. pp.43-52.

۱۱. نگاه کنید به:

August Fischer, «Vergottlichung und Tabuisierung der Namen Muhammads bei den Muslimen», R. Hartmann and H. Scheel (eds).

Beiträge zur Arabistik, Semitistik und Islamwissenschaft, Leipzig 1943, p. 316 n.

۱۲. براساس برخی از منابع، پیامبر(ص) خود استفاده از کنیه **ابوعیسی** را ممنوع کرده بود، مراجعه کنید به: حسین نوربخش، *فرهنگ نامه*، تهران، ۱۳۶۰. ص. ۱۶.

۱۳. یحیی بن شرف النووی، *کتاب الاذکار*، قاهره، ۱۳۱۲ق، ص. ۳۷۸، ۳۷۹.

Spitaler, *op. cit.* p. 327 n2.

14. Kosegarten. *op. cit, passim*; Caskel, *op. cit.*, I p. 48.

15. I. Goldziher, in *Muhammedanische Studien* I 267.

16. Stowasser-Freyer, *op. cit.*, p. 32 n.

۱۷. نووی، همان، ص ۳۷۵-۳۷۶.

18. Kosegarten, *op. cit*

19. Kosegarten, *op.cit.*p.502.

که کتاب ابن خلکان منبع اصلی کار وی است.

20. Caskel, *op. cit.*, I p. 48.

۲۱. بهرحال، ابن الرا می توان پل تلفظ کرد که در ضمن ممکن است سبب گمراهی شود.

۲۲. نووی، همان، ص. ۳۷۴؟

Theodor Nöldeke, «Zur Tendenzen Gestaltung der Urgeschichte des Islam». *ZDMG* 52 (1898) p. 30.

23. Marty, *op. cit.*, pp. 399-401.

۲۴. در مورد اشتباه بین لقب و کنیه نگاه کنید به:

Heinrich Freiherr von Maltzan, «- ber Beinamen bei den Arabern des Magrib». *ZDMG* 24 (1870), pp. 617-23.

و

Stowasser-Freyer, *op. cit.*, p. 31,n31.

25. Caetani, *op. cit.*, p. 104.

ابوعصییده سال فوت: ۶۹۴ ق / ۱۲۹۵ م.

26. Richard T. Antoun, «On the significance of names in an Arab Village» *Ethnology* 7 (1968), p. 158.

۲۶. مثال از

Garcin de Tassy, *op. cit.* p. 441.

27. Naimur Rehman, «The Kunya names in Arabic», *Allahabad UniversityStudies* 5 (1929), 6 (1930).

نمونه جدیدی از کنیه را می‌توان در عربستان سعودی یافت که به ماشین مرسدس بنز

کنیه ابونجمه (پدر ستاره) داده‌اند.

28. August Fischer, «*Vergleichung*», p. 315.

30. Caetani, *op.cit.*,pp. 138-39.

31. G.Levi della Vida, «Matronymics among Arab poets». *JAOS* 62 (1942). 156-171.

براساس اثر ابن حبیب با عنوان کتاب من نسب الی امه من الشعرا
۳۲. برای نسب‌های بدون قاعده نگاه کنید به:

Wright, *Arabic Grammar*, 3 ed., Vol 1 § 249.

33. Marty, *op. cit.*, p. 371.

34. Rudolf Sellheim, «"Familiennamem" im islamischen Mittelalter»,

in *On the Dignity of Man, Oriental Studies in Honour of Frithjof Rundgren*.

Stockholm 1986, pp. 375-84.

35. S.D. Goitein, «Nicknames as family names», *JAOS* 90 (1970) 517-24.

36. *Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed., Vol. V 618-31, s.v. *Iakab*. Caetani, *op. cit.*, p. 144 ff.

تحقیق ارزنده‌ای در این زمینه عبارتست از

A.C. Barbier de Meynard, «Surnoms et sobriquets dans la littérature arabe», *JA* 10 sér. 9 (1907) 173-244, 365-428; 10 (1908) 55-118, 193-273.

37- Barbier de Meynard, *op. cit.*, *JA* 10, p. 112.

۳۸. حلاج در خوزستان حلاج الاسرار؛ در هند المغیث؛ در خراسان المقیت و الممیز [تذکره الاولیا: ابوالمهر، مترجم] در فارس ابوعبدالله الزاهد، در بغداد مُضطلم و در بصره المُحَبِّر [تذکرة الاولیا: المخبر، مترجم] خوانده می‌شده است.

39. Sellheim, *op. cit.* p. 381.

فصل دوم

۱. ننوی، همان، ص. ۳۶۸

M.J.Kister, «*Call yourselves by graceful names*» Jerusalem 1970.

از آداب خاص پیامبر(ص) که در حدیث تحنیک به آن اشاره شده این است که: پیامبر(ص) مقداری از بزاق خود را در دهان طفل نهاد و او را ابراهیم نامید.

۲. نوربخش، همان، ص. ۵

۳. اینکه کاربرد این اسم بعنوان لقب کم نبوده است، مثالش نسبت ابن قُنْفُذ تاریخدان

و قاضی الجزایری (۶۳۱-۶۷۶ق.) است.

4. J.J. Hess, *Beduinenname aus Zentralarabien*, Heidelberg 1912.

5. Abu'l-fazl, *A'in-i Akbari*, transl. Blochmann and Jarrett, Calcutta 1868, Vol I p. 558; Marty, *op. cit.*, p. 409.

۶. ابن قتیبه، همان. ص. ۵۷

7. Snouck Hurgronje, *Mekka*, transl. J. H. Monaha, Leiden 1931, p. 110.

عباراتی که در آنجا بکار رفته چنین است:

«من این نام را برتو می‌نمهم همانطور که خداوند بر تو این نام را گذاشته است» باید یادآوری کرد که براساس احادیث شیعه خداوند خود بر حضرت علی نهاده است.

8. Pierre Centlivres, «Noms, surnoms et termes d'adresse dans le Nord Afghan», *Studia Iranica* I (1972), p. 93.

۹. نبوی، همان، ص. ۳۶۵

10. Badaoni, *Muntakhabat-tawārikh*, transl. vol.II.W.H. Lowe,p. 259.

11. Abu'l-Fazl, *Akbarnama*, transl.H.Beveridge, Calutta 1897-1921, Vol. III, p. 582.

۱۲. نوربخش، همان، ص. ۱۷

۱۳. از قرار معلوم مسلمانان هند تمایل به جمع آوری اسمی و عنوانها دارند. برای نمونه می‌توان به خواجه میردرد عارف اهل دہلی (فوت: ۱۷۸۵) اشاره کرد که در اثر جامع فارسی خود علم الكتاب، دہلی، ۱۳۱۰ق. به بیش از صد اسم و لقب اشاره می‌کند که خداوند او را به داشتن آنها مفتخر کرده است. پدرش ناصر محمد عندلیب عارف (فوت: ۱۷۵۸) قهرمانان داستان عارفانه خود ناله عندلیب را به چنان اسمی پرطینی ملقب ساخته که خواننده حیرت می‌کند که با وجود این راه و رسم چگونه

می توان به هویت اشخاص پی برد و در میان این همه اسم چه کسی درد واقعی است.

مقایسه کنید با:

Schimmel, **Pain and Grace**, Leiden 1976, pp.83-84.

۱۴. مقایسه کنید با

C.E. Bosworth, transl. **The Lata'if al-Mâ arif of Thâ'alibi; The Book of Curious and Entertaining Information**. Edinburgh 1968, p. 86

برای مورد عین، پسر عین پسر عین که میم پسر میم پسر میم را کشت.

15. Dr. - lkü Toksuz, **Anne ve çocuk**, Ankara 1968; pp. 261-73:
locuğ umuza ne isim kovalım?

16. Marty, **op. cit.**, p. 409.

۱۷. ابراهیم السامرائی، **الاعلام العربية**، بغداد، ۱۹۶۸. ص. ۱۲

۱۸. بهنیا در کتابش با عنوان نام ص. ۳۵ درباره تغییر اسم راشل در ایران چنین میگوید «راخل از زبان عبری به زبان فرانسه وارد شده و تبدیل به راشل گردیده. بعضی از ایرانیان راشل فرانسوی را ایرانیزه نموده و آن را تبدیل به لاشر کرده و به روی نوزادان خود میگذارند. حدود ۵۲ سال پیش یکی از ایرانیان که احتمالاً دارای تحصیلاتی نبوده لاشر را تبدیل به لاشه!! نموده و در نتیجه اسم دخترش را لاشه! میگذارد».

۱۹. در ایران اسم **Anaverdi** (مادر داده است) وجود دارد. همچنین می توان به نام جغرافیان معروف ابن خرداد (فرزند بهین خورشید) اشاره کرد.

20. Albert Socin, «Die arabischen Eigennamen in Algier», **ZDMG**51 (1897) p. 500.

21. E.de Zambaur, **Manuel de généalogie et de chronologie ...**, Hannover 1927, p. 179.

22. Kirzioğlu M.Fahrettin, «Kuzeydoğu Anadolu'da kullanılan Türkçe

erkek adları», **TFAD**5 (1949).p. 76.

23. Temple, *op. cit.*, p. 30.

24. Z. Dalboy, «Konya'da adlarla ilgili gelenek ve inanmalar». **TFAD**80 (1956), 2280-82.

25. Marty, *op. cit.*, 394.

26. Dalboy, *op. cit.*, p. 2280.

27. Temple, *op. cit.*, pp.23-30.

۲۸. بهنیا، نام. ص. ۳۶

۲۹. مراجعه کنید به: جلال الدین رومی، **مثنوی معنوی**، ویرایش رینولد نیکولسون،
آج.، لندن؛ لیدن ۱۹۵۲-۱۹۴۰، ج. ۲، سطر ۱۷۴۳:

«فاطمه مدهست در حق زنان

مرد را گویی بود زخم سنان»

30. Marty, *op. cit.*, p. 376.

31. Centlivres, *op. cit.*, p. 91.

32. Marty, *op. cit.*, p. 375.

33. Kadriye Ilgaz, «İstanbul'da doğum ve çocukla ilgili adetler ve
inanmalar». **TFAD**93 (1957), pp. 1481-82.

۳۴. براساس H.Storey, **Persian Literature, A biblio- biographical survey**.

او در سال ۱۳۵۹ هجری فوت شده است.

35. Marty, *op. cit.*, p. 394.

36. Centlivres, *op. cit.*, p. 91.

مارتی تعدادی از اسمای را بر شمرده است که از خمیس یا حُمْس (پنج) مشتق
شده‌اند و به خاصیت جادویی عدد پنج که اغلب در نفرین‌ها بکار رفته است، اشاره

می‌کند. بعید نیست که نفرت افغانها از خمیس به این اعتقاد بستگی داشته باشد.

37. E. Littmann, «Leben und Arbeit,» *Oriens*, 29-30, p. 64.

38. E. Littmann, «Beduinen- und Drusen namen aus dem Hauran-Gebiet». *Abh. Gesellschaft der Wissenschaften*, Göttingen 1920;

مقایسه کنید با:

Hess, *Beduinenna-men*,

برای حل مشکلات به ص. ۱۱۳ مراجعه کنید.

۳۹. سامرائی، همان، ص. ۲۰. به زنی به نام کیلویه اشاره می‌کند که در زمان رایج شدن واحد وزن کیلوگرم در مصر اولیاً بدنیا آمده است.

40. Temple, *op. cit.*, p. 80; Ja'far sharif, *Islam in India*, transl, G.A. Herklots, ed. William Croke, Oxford 1921, esp. pp. 30-34.

41. Mużaffar ad-dīn Aḥmad, *Islāmi Nam*, Delhi n.d.

برای پسری که روز سه شنبه بدنیا آمده باشد نامهای عَبْدُالْفَاتَحِ، عَبْدُالْسُّتْنَارِ وَ عَلَى يوُسُفِ، يَعْقُوبِ، قَادِرِ، سَعِيدِ، حَسَنِ، حُسَيْنِ، أَبُو بَكْرِ، عُمَرِ، عُشَّانِ، رَا پیشنهاد می‌کند. دختری که شب جمعه بدنیا بیاید را می‌توانَ تَجْمَعَ النَّسَاءِ، جَمِيلَهِ، عَابِدَهِ، آمِينَهِ، حَدِيجَهِ، حَلِيمَهِ یا فاطِمَهِ خواند.

42. Hess, *op.cit.*, p. 50.

43. Marty, *op. cit.*, p. 404.

فصل سوم

1. E. Littmann, «Eigennamen der heutigen Ḥaŷpter». *Studii Orientalistici*, Rome 1956, p. 89.

۲. جلالالدین رومی، مثنوی، ج ۵. از ص. ۲۲۲۷ به بعد. همچنین در اثر الصفدي به نام نصوح اشاره شده است. و در هند امروزی توبهالتصوح بعنوان اسم زنان بکار رفته است:

Muzaffar ad-din Ahmad, *Islāmi Nam*.

۳. چنین نامهایی در شبہ قاره هند با افزودن بگم، خانم یا دیگر عناوین زنانه مونث می‌شوند: بسم الله بگم
۴. بهبنا، نام، ص. ۳۶۸.

5. Caetani, *op. cit.*, p. 87-89.

حاوی فهرستی از ۱۱۳ اسم الهی است که بصورت ترکیبی بکار می‌روند.

6. Caetani, *op. cit.*, p. 90.

۷. بداونی، همان، ج. ۱. ص. ۶۰۳.

۸. این مطلب را پروفسور کارل ارنست Carl Ernst از کالج پومونا Pomona College در اختیار من گذاشته است.

9. Hess, *op. cit.*, p. 22:

به اسمی هم و هُممن به عنوان اسمی تحییب برای اسم عبدالرحمن اشاره می‌کند.

۱۰. این داستان که درباره دو صاحب منصب است، در داکا در سال ۱۹۸۶ برای من نقل شد.

11. *Encyclopedia of Islam*, 2nd ed., s.v. *Iakab*.

۱۲. نووی، همان، ص. ۳۶۸

A.Fischer, «Vergleichung», p. 311 ff.

۱۳. برای عرفان اسلامی نگاه کنید به:
Annemarie Schimmel, *And Muhammad is His Messenger*, Chapel Hill

1985, Ch.6.

14. Stowasser-Freyer, *op. cit.*, p. 26.

. ۱۵. نوربخش، فرهنگ، ص.

۱۶. این شعر در اثر زیر نقل شده است:

ساجد صدیقی- ولی آسی، ارمغان نعت: مجموعه شعر در مدح پیامبر(ص)، لکنهو،

. ۴۹، ص. ۱۹۶۲

۱۷. در منبع زیر مفصلًاً در این باره بحث شده است:

A. Fischer, «Vergleichung.»

۱۸. این القاب عبارتند از: رسول اکرم، آن حضرت، یا در زبان ترکی پیغمبر افندی مز
Peygamber efendimez (پیامبر سرور ماست) و در شمال آفریقا با افزودن سی \bar{S} i
سی دی $\bar{S}idi$ (سرور- آقا) و دیگر واژه‌های مودبانه خطابی به نام پیامبر(ص) ساخته
می‌شوند.

19. K.M. Saif-ul- Islam, «Cataloguing Bengali Muslim names,»

UNESCO Informationscience Journal 2 (1980), p. 39.

۲۰. فهرست مفیدی از این ترکیبات در منبع زیر موجود است.

بهنیا، نام، مدخل محمد

۲۱. در هند هر چهار صفت وسیم، قسیم و غیره به همراه واژه الدین اسم واقع
می‌شوند: قسیم الدین، وسیم الدین و غیره

۲۲. بهنیا، نام. ص. ۳۶: به مردی اشاره شده است که اللہُمَّ صلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ نام دارد.

۲۳. بکار بردن اسمی ترکیبی با استفاده از واژه هُدیٰ برای زنان ممکن است به این
خاطر باشد که اسمهایی که به الف مقصوره ختم می‌شوند عموماً مونث هستند، ولی
بیشتر احتمال دارد بعلت نادیده گرفتن مفاهیم اسمی یا فقط به سبب آهنگ خوش آن
بکار رود.

.۲۴. محمد اقبال، رموز بیخودی، لاهور، ۱۹۱۷. ص. ۱۹۰.

.۲۵. مسئله این است که آیا اسمهایی نظیر: عبدالمحبوب، یا عبدالحیب به پیامبر(ص)، یار محبوب خداوند، اشاره دارند یا به خود خداوند بعنوان محبوب غائی: در مورد عبدالخاتم (بنده خاتم) محتمل است اشاره به حضرت محمد بعنوان نگین پیامبران داشته باشد.

26. As-Şafdi, *Das Biographische Lexikon*, Vol. 13, p. 103.

.۲۷. نوربخش، فرهنگ

.۲۸. اقبال، بانگ درا، لاهور، ۱۹۲۴، ص. ۷۸، ۲۴۲.

.۲۹. اقبال، پیام مشرق، لاهور، ۱۹۲۳، ص. ۱۵۰. در شعر الْمَلِكُ لِلَّهِ وَ بَالْجَبَرَئِيلِ، لاهور، ۱۹۳۶، ص. ۱۴۲. تاریخ کی دعا (دعاؤی تاریخ)

.۳۰. نوربخش، فرهنگ، ص. ۲۳۰.

.۳۱. همانجا، ص. ۲۲۱. «اسامی حضرت علی». در هند ترکیب ملاعلی رایج است.

.۳۲. نووی، همان، ص. ۳۷۴:

Nöldeke, «Zur Tendenzen Gestaltung», p. 30.

.۳۳. در ایران کنونی شخصی را یافتم که یدالله علی دوست خیری نام داشت. که هر سه جزء اسم او به امام اول اشاره دارد.

.۳۴. نامهایی چون پناه علی، دلدار علی در این رده قرار می‌گیرند.

Garcin, *op. cit.* p. 434,

در اثر فوق ذکر شده است که این اسامی بیشتر در مورد سادات بکار می‌روند ولی ظاهراً میان دیگر گروهها نیز فراوان هستند.

.۳۵. بداونی، همان، ج. ۳. ص. ۴۰۶.

.۳۶. فهرستهای اسامی ترکیبی در بهنیا، نام، ص. ۱۰۹.

.۳۷. امروزه در پاکستان ترکیباتی چون شَبَّیْرُ حُسَيْن، شَبَّیْر یا شبیر حسن رواج دارد.

38. Brockelmann, *GAL*, S II, p. 1021.
39. Marty, *op. cit.*, p. 402.
40. *ibid.*, p. 402.

فصل چهارم

1. Caetani, *op.cit.*, pp. 99-100

در اثر بالا راجع به اسمای زنان بحث شده است. تحقیقات خاص در این زمینه عبارتند از:

Emil Gratzl, *Die altarabischen Frauennamen*, Leipzig 1906; Heinrich Ringel, *Die Frauennamen in der arabisch-islamischen Liebesdichtung*, Leipzig 1938; Laslo Rasonyi, «Türklükte kadin adlari,» *Türk Dili Araş tırmalari Yıllığı Belleten*, 1963.

2. Hess, *op. cit.*, p. 28;

مراجعه کنید به: Marty, *op. cit.*, p.376

سومین یا چهارمین دختر را می‌توان دلنده **Dalanda** نامید که ممکن است یک رمز جادویی باشد.

۳. در میان هندوها بنگال نامهایی چون **Ghairna** (خوار شمرده شده) یا **Khainto** (توقف) وجود دارند، Temple, *op. cit.*, p.29

۴. در کتاب نام بهنیا به تعداد زیادی از اسمای برمی خوریم که بصورت صفات عالی و دارای مضاف‌الیه هستند: اکرم‌السادات، اشرف‌السادات و اقدس‌السادات که معمولاً هنگام نامیدن افراد از مضاف‌الیه آنها صرف‌نظر می‌شود.

.۵۲. نوربخش، فرهنگ، ص.

6. Caetani, *op. cit.*, p. 100; vgl. Fritz Meier, *Die sch. ne Mahsati*, Wiesbaden 1963, p. 47.

7. Littmann, «Eigennamen im heutigen Ägypten», p. 92.

8. Basg.z, *Name and Society*, p.1

به دختری اشاره می‌کند به نام آی سل *Aysel* (مانند ماه) زیرا این دختر در روزی بدنیا آمده که اولین انسان به کره ماه پا نهاد احتمالاً در مورد بسیاری دیگر از اسمی معمولی نیز چنین تعبیراتی وجود دارد.

9. Caetani, *op. cit.*, p. 99.

۱۰. بهنیا، نام: به نام الله سادات اشاره شده است در اثر زیر حتی به اسم اسماء الحسنی (زیباترین نامها) نیز اشاره شده است:

Mużaffarad-din Ahmad, *Islāmi Nam*

11. Meier, *op. cit.*, p. 47.

12. Littmann, «Eigennamen im heutigen Ägypten», p. 85.

۱۳. مظفرالدین احمد به اشکالی از اسمی مانند احمد النساء، فاروق النساء و يوسف النساء به عنوان نامهای کاملاً موجه برای دختران مسلمان اشاره کرده است.
۱۴. نگاه کنید به:

Hess, *op. cit.*, p. 28.

۱۵. قلقشندي در صبح الاعشى فهرست مفصلی از عناويني ارائه می‌کند که برای بانوان رده بالاي جامعه به کار می‌رفته است. اين فهرست همراه با روش استفاده گوناگون عنوانها و اشكال مختلف نحوه خطاب در كشورهای اسلامی، موضوع بالارزشی برای تحقيق است؛ اثر حسن باشا، القاب الاسلاميه، قاهره، ۱۹۵۷ درباره اسمى عربي بحث می‌کند، ولی استفاده از اين القاب در تركيه و هند دانشجويان رشته تاريخ قرون وسطى را

دچار مشکل می‌کند و در خور تحقیق است؛ تفاسیر مفیدی درباره اسامی زنان در طبقات مختلف جامعه هند (سید، مغول، پتان، شیخ) را می‌توان در 15-17. Temple, *op. cit.*, ملاحظه کرد.

فصل پنجم

1. Caskel, *op. cit.*, Vol. I, p. 49.

برای کسب اطلاعات کلی درباره این موضوع به فصل اول اثر فوق مراجعه کنید.

۲. برای آن دسته از اسامی که معنی عکس نسبت به واقعیت دارند مراجعه کنید به:

Theodor N. Ideke, *Neue Beiträge zur semitischen Sprachwissenschaft; Wörter mit Gegensinn*, strassburg 1910, p. 88. A.
Fischer, «Arabisch baṣir per antiphrasin "blind"», ZDMG 61 (1907) 425-34, 751-4; Fadwa Malti-Douglas, «Pour une rhétorique onomastique; les noms des aveugles chez aṣ- Ṣafadi», Cahiers d'onomastique Arabe I (1979), 7-19.

۳. ابن تغری بردى، *النحو المزاهي*، ج ۷. ص ۲۶۱

۴. دولتشاه، *تذكرة الشعراء*، ویرایش محمد عباسی، تهران [بی‌تا]، ص. ۴۷۶.

5. Barbier de Meynard, *art. cit.*, JA 10, p. 190.

۶. الصدی، همان، ج ۲۲. ص ۲۹۸.

7. Goitein, *op. cit.*, p. 521.

مراجعه کنید به:

Marty's story (*op. cit.*, p. 401)

برخی از افسران فرانسوی در الجزایر لذت می‌برند از اینکه سربازانی را که اسم یا

لقبشان نام مواد غذایی بود، در یک واحد نظامی جای دهند.

8. *Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed., Vol. III, p. 950.

۹. منبع بالا، مدخل: حیص و بیص (Hayṣa Bayṣa.)

10. Pianel «Sobriquets marocains». *Hespérus* 37 (1950) p. 327.

11. Barbier de Meynard, *art. cit.*, JA 10, p. 233.

۱۲. نووی، همان، ص. ۳۸۳

۱۳. ثعالبی / باسورث، همان، ص. ۶۷؛ فصل سوم این اثر حاوی مثالهای سرگرم

کنده است؛ همچنین توجه کنید به ابن دهن الحصی (پسر «روغن ریگ») لقب استاد

ابن‌العَدِيم مورخ

14. Brockelmann, *GALS* II, p. 644

15. R. Blachère, *Un poète arabe du IVe siècle de L'Hégire, Abou't Tayyib al-Mutanabbi*, Paris 1935, p. 150

16. Maltzan, *op. cit.*, p. 620.

17. Pianel, *op. cit.*, p. 397.

18. Barbier de Meynard, *art. cit.*, JA 10, p. 84.

19. Caetani, *op. cit.*, p. 152.

۲۰. یک لقب مهم در شرق دنیای اسلام صاحب قران است که اول بار به تیمور و پس از وی به فرمانروایان دیگری اطلاق شد که مشهورترین آنها شاه جهان است. ظهور و گسترش عناوین سلطنتی که بوسیله ب. لوئیس، م. وان برچم و دیگران بررسی شده‌اند در این تحقیق نمی‌گنجد.

21. Barbier de Meynard, *art. cit.*, JA 10, p. 226.

این مقاله حاوی القاب فراوان و جالبی از شعرها است که از میان آنها می‌توان به

عَنْدَ الْكَلْبِ در صفحه ۸۰ اشاره کرد. نمونه دیگر ابن العَدِيم (پسر شخص بی بهره) لقب
كمال الدين بن العديم مورخ نامی است که در این باره چنین آمده است: چون یکی از
اجداد این مورخ با وجود تمول پیوسته در اشعارش از بدی روزگار و محرومیت و عدم
تمکن مالی شکایت داشته، العَدِيم خوانده شده است. صفدی، همان، ج. ۲۲ ص. ۴۲۳.
۲۲. نگاه کنید به:

Sellheim, "Familiennamen".

در منبع زیر نمونه خوبی ارائه شده است:

Marty, *op. cit.*, p. 399.

تبديل استا (= استاد) از یک عنوان حرفه‌ای به قسمتی از نام خانوادگی: استا مراد،
استا مراد.

۲۳. نام رایج مجومندر *Mazumdar*، مژومندر در هند، شکل تغییر یافته
مجموعه‌دار فارسی است.

۲۴. در دانشگاه آنکارا مستخدمی کار می‌کرد که همیشه امین افندی *Emin Efendi*
نامیده می‌شد وقتی او در امتحان خواندن (سود آموزی) موفق شد، همسرش با افتخار
نام او را به امین بی *Emin Bey* تغییر داد.

25. Maty, *Op. cit.*, p. 397.

همچنین مراجعه کنید به تحقیقات فهرتن و علی‌رضا اوندر درباره اسمی شمال
شرقی آناتولی

۲۶. محمدهاشم آصف رستم الحکما، رستم التواریخ، ویرایش محمد مشیری،
تهران: ۱۳۴۸؛ حاوی فهرست مفصلی است از القاب متشكل از واژه‌های - باشی *bashi* -
و - آغاسی *Aghasi* - در سلسله قاجار ایران.

۲۷. ابن تغری بردى، *النجوم الزاهره*، ج. ۷، ص. ۳۱۲.

۲۸. در اینجا می‌توان به القابی اشاره کرد که آقاخان به عنوان رهبر طبق رسمی که از

قرن ۱۹ وجود داشته به پیروان فرقه اسماعیلیه اعطاء می‌کند، این القاب با موكھی *muk'hi* (رئیس فرقه محلی) شروع می‌شود. دیگر القاب عبارتند از: دیوان، رای *Rai*، وزیر، عالیجاه و حضور موكھی. با اضافه کردن واژه صاحبه به القاب یاد شده، القاب زنانه ساخته می‌شوند مانند: رای صاحبه ۶۱۲. ابوالفضل، آئین اکبری، ص.

30. Barbier de Meynard, *op. cit.*, JA10, p. 94.

31. *Encyclopdeia of Islam*, new ed., VOL. V, 618-31, s.v. *Lakab*;

همچنین نگاه کنید به منبع بالا، ج. ۳. ص. ۲۹۴؛ درباره عجز الدین، تحقیق خوبی در اثر سابق الذکر حسن الباشا، ص. ۱۰۴ به بعد وجود دارد. برای اطلاعات بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید:

Caetani. *op. cit.* p. 221; Garcin de Tassy, *op. cit.*, p. 424ff

۳۲. نظام الملک (فوت: ۴۸۵ ق.) وزیر سلجوقی در فصل ۴۱ کتاب سیاستنامه شکایت می‌کند که حتی پست‌ترین آدمها هنگام خطاب اگر به کمتر از ده لقب خوانده شوند برآشفته می‌شوند؛ نگاه کنید به:

H.Darke. *The Book of Government, or Rules for Kings*. London 1960,
pp. 152- 62.

۳۳. ثعالبی، یتیمة الدهر، قاهره، ۱۳۷۷-۱۹۵۸-۱۹۵۶ ق/ ۱۳۷۵-۱۹۵۸-۱۹۵۶؛ نقل شده در *Encyclapedia of Islam*, Vol V, P.230.

همچنین

A.Mez, *Die Renaissances des Islam*, Heidelberg 1922, pp.78-79.

34. J.Kramers, «Les noms musulmans composés avec Din», *Acta Orientalia*V, (1926) esp. 63-67.

۳۵. نقل شده توسط ابن خلدون، مقدمه. ج. ا. ص. ۲۸۱.

٣٦. بیرونی، آثار الباقيه ص. ١١٢٩/ ترجمه: ص. ١٣٢. نقل شده در

Encyclopaedia of Islam, Vol V, P. 625, s.v. *Lakab*

همچنین ابن‌تغرسی بردى در *النجوم الزاهره*، ج. ٢، ص. ١٤٥، اظهار داشته است که ایرانیها نمی‌توانند از چیزی بدون استفاده از واژه *الدين* نام برند.

37. I. Goldziher, «‘Ali ibn Majnūm and sein Sittenspiegel des stlichen Islam», *ZDMG* 28 (1874), esp. p. 306f.

٣٨. نخستین بار سیمون دیگبی Simon Digby به این ارتباط اشاره کرده است.
‘Abd al-Quddūs Gangohi: «The Personality and Attitudes of a Medieval Indian Sufi», in *Medieval India*. Vol. 3, Aligarh (1975) 43.

39. Albert Dietrich, «Zu den mit ad-dīn zusammengesetzten islamischen Personennamen». *ZDMG* 110 (1960), 45-54.

٤٠. در شعرش با عنوان:

The memoirs of Bishr al-Ḥāfi the Sūfi.

41. Fadwa Malti-Douglas. «The interrelationship of onomastic elements *isms-dīn*-names, and *kunyas*, in the ninth century AH», *Cahiers d'onomastique Arabe*, 1981, 27-55.

42. Ayalon, «The enuchs in the Mamluk sultanate». *Memorial Gaston Wiet*, Jerusalem 1977, p. 278.

43. Caetani, *op. cit.*, pp. 199-203; Barbier de Meynard, *art. cit.*, *JA* 10.

در این مقاله نمونه‌های زیادی از ترکیبات با واژه *الزمان* ذکر شده است.

٤٤. قلقشنده، صبح الاعشی، ج. ٦، ص. ٦١.

45. Barbier de Meynard, *art. cit.*, *JA* 10, p. 81

٤٦. اسامی شیخ الله، نوف الله، ضیف الله، حیاة الله وجود دارد و در کتاب نام بهنیا

حتی به وفات الله نیز اشاره شده است که مانند بسیاری از ترکیبات واقعاً بی معنی است.

47. Garcin de Tassy, *op. cit.*, p. 451.

48. Maltzan, *op. cit.*, p. 617f.

49. Caetani, *op. cit.*, p. 165ff.

نام قبیله‌های جنوب عربستان، معمولاً باواژه ذو ساخته می‌شوند مانند. ذو یا زن (یا ذویزن)، ذوئوس

50. I. Goldziher, «ber Dualtitel». *WZKM* 3 (1899), pp. 321-29.

فصل ششم

1. Goldziher, «Gesetzliche Bestimmungen». *ZDMG* 51, 264-66.

۲. نووی، همان، ص. ۳۷۲

۳. تحقیقات مفصل در این زمینه عبارتند از:

E.Garcia Gomez, «Hipocorیsticos drabes y Patronیmicos hispanicos», *Arabica* I (1953); E. Littmann, «Arabische Hypokoristika», *Studii Orientalia Ioanni Pedersen...dicata*, Kopenhagen 1953; T.Khemiri, «Die Formen fa'ul und Fa''ul», *Der Islam* 26 (1942).

همچنین مطالب *op. cit* و Socin, *op. cit* بخصوص در ص. ۳۱۰ Marty.

۴. ابن تغیری بردى، حوادث الدهور، ویرایش و. پاپر، ۴ ج. برکلی، ۱۹۳۰-۱۹۴۲. ج. ۱، ص. ۲۰۱

5. Afia Dil, «A comparative study of the names and nicknames» in *Studies in Bengal*, ed. W. M. Gunderson, East Lansing (1976), 51-71.

۶. وی در خود سرگذشت‌نامه‌اش با عنوان علم الكتاب (ص. ۸۴) شرح می‌دهد که

چون والدین او از دو خانواده مختلف از سادات بودند؛ یک طرف بهاءالدین نقشبند (خواجه) و دیگری عبدالقادر گیلانی (میر)، لذا خواجه و میر خوانده می‌شده است.

٧. نوربخش، فرهنگ، مدخل اکرم السادات و اشکال وابسته

٨. ثعالبی / بوسورث، همان. ص. ٢٠

٩. نووی، همان، ص. ٣٦٨.

it., p. 375.

op. cit., pp. 278-80.

١٢. ابن تغري بردي، **النجوم الزاهره**، ويرايش و. پاپر، ٤ ج. بر
ص. ٣٦٧.

در تحقیق چاپ نشده‌ای درباره جامعه ممالیک که در سال ۱۹۴۵ انجام داده‌ام بررسی جامعی درباره اسامی ممالیک وجود دارد.

۱۴. طرز قرائت قَنْصُوه که من در تحقیق بالا به آن اشاره کرده‌ام، بعدها توسط الف. زاجا ژوفسکی A. Zajaczkowski کشف شد که البته از کار من بی‌اطلاع بود.

۱۵. کار جامعی در این باره صبح‌الاعشی اثر قلقشندي است که اول بار در اثر زیر بررسی شد.

W.Björkman, *Beiträge zur Geschichte der Staatskanzlei*, Hamburg
1928.,

و اخیراً در اثر زیر مورد استفاده واقع شد:

H. al-Bāshā, *op. cit.*

در اثر زیر القاب مماليک به خوبی معرفی شده‌اند:

M.van Berchem, *Materiauxpour un CorpusInscriptionemArabicarum*,
Vol. I. Le Caire, paris 1903

۱۶. نووى، همان، ص. ۳۷۱-۳۷۲. فصل كاملى به مبحث تغير اسمى اختصاص
يافته است.

17. Goldziher, «Gesetzliche Bestimmungen», p. 257; Stowasser-
Freyer, *Op. cit.*, P.26.

18. Marty, *op. cit.*, p. 373.

19. G. Pianel, *op. cit.*,

20. Brockelmann, *GALS I*, p. 391.

21. Snouck Hurgronje, *Mecca*, Vol. I, pp. 236-37.

۲۲. ابن تغري بردى، *النجوم الزاهره فى التاريخ مصر و القاهر*، ویرايش و. پاپر، ج. ۷.
ص. ۴۲۲.

۲۳. عبدالباقي نهانوندی، *مآثر رحیمی*، ویرايش م. هدایت خان، کلکته، ۱۹۲۴-۲۷.
ج. ۲. ص. ۴۸۵.

24. Marty, *op. cit.*, pp. 430-31.

25. Ahmad sirhindi, *Selected Letters*, ed. Fazlur Rahman, Karachi
1968, Letter Nr. 23 to Khankhanan ‘Abdur Rahim.

26. Marty, *op. cit.*, pp. 430-31.

۲۷. منبع زير حاوی تحقیق خوبی در این باره است:
محسن جمال الدین، *الاسماء التواقی المستعارة فی الادب العربي*، مکه، ۱۹۶۹.

28. S. Wild, *op. cit.*, p. 160.

همچنین نگاه کنید به مبحث گوناگونی اسمی محلی در تونس در منبع زیر:
Marty, *op. cit.*, p. 384-85.

29. Marty, *op. cit*, pp. 393-95; Socin, *op. cit.*, p. 467; Caetani, *op. cit.* p. 97.

.۳۰. نوربخش، فرهنگ، ص. ۱۸

۳۱. در اثر مظفرالدین احمد با عنوان *İslame Nâm* فتاوی متعددی در مخالفت آمیختن اسمی اسلامی و هندی عنوان شده است و بخصوص اسامی اسلامی شده تامیل و تلوگو مورد انتقاد قرار گرفته‌اند.

32. Snouck Hurgronje, *Mecca*, Vol. 2, p. 235.

33. Marty, *op. cit.*, p. 385.

.۳۴. تحقیقی در این باره در اثر زیر انجام شده است:

سامرائی، همان، ص. ۲۸-۲۹.

۳۵. محققان ترک و غربی درباره اسامی ترکی مطالعاتی انجام داده‌اند. از میان آثار منتشر شده امریکایی می‌توان به آثار زیر اشاره کرد.

Robert F. Spencer, «The social context of Modern Turkish Names» *South-Western Jnl. of Anthropology*, 17, no.3, 205-18; Richard W. Bulliet, «First names and political change in Modern Turkey» *IJMES*, 9, 489-95; İlhan Başgöz, «The Meaning and Dimension of Change of Personal Names in Turkey», *Turcica*, 15, 201-18;

از همین نویسنده در کتاب *Name and Society* . تعداد قابل ملاحظه‌ای از تحقیقات ترکی در *Turk Folklor Araştırmaları Dergisi* یافت می‌شوند مانند:

Ali Riza Under, *Hinis'ta İnsan İsimleri*', 63 (1955);

از همین نویسنده:

G. İle'da İnsan İsimleri', 73(1955), M. Cavit Aker, *Mugla'da adlarla ilgili gelenek ve inanmalar'* 132(1960); Hasan Basri, *Calışamba ve*

Terme'de deadlarla ilgili gelenekler ve inanmalar' 135(1960)

و تحقیقات زیر که قبلًا به آنها اشاره کرده‌ایم

Zeki Dalhoy, Kadriya Ilgaz, Kirzioğlu M.Fahrettin, Sait Tazebayoglu

اثر زیر یک منبع قدیمی است که حاوی نامها و زندگینامه‌های کوتاهی از افراد نامی

تاریخ ترکیه می‌باشد:

Atalay, *Türk Büyükleri*, (1920)

۳۶. ترجمه این اسم «شمشیر چوبی» است ولی آیا نام خانوادگی مناسبی است؟

كتابناهه

علام اختصاری

- GAL** *Brockelmann, Geschichte der arabischen Literatur*, 3vols. and Supplements.
- GAS** *Fuat Sezgin, Geschichtedes arabischen Schrifttums*, 9 Vols.
- IJMES** *InternationalJournal of Middle Eastern Studies*.
- JA** *Journal Asiatique*.
- JAOS** *Journal of the American Oriental Society*.
- JRAS** *Journal of the Royal Asiatic Society*.
- MFOBS** *Mélanges de la Faculté Orientale de l'Université St. Joseph de Beyrouth.*
- MSOS** *Mitteilungendes Seminars für Orientalische Sprachen, Berlin.*
- MW** *The Muslim World.*
- REI** *Revue des études Islamiques.*

SB *Sitzungsberichte.*

WZKM *Wiener Zeitschrift für die Kundes des Morgenlandes.*

ZDMG *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft.*

ZfKM *Zeitschrift für die Kundes des Morgenlandes.*

از ذکر نام منابع معمول نظری **GAL**، اثر بروکلمان و **GAS**، اثر فوات سزگین خودداری شده است. همچنین از ذکر نام آثار تاریخی و ادبی متعدد فارسی و عربی که مأخذ بسیاری از نامهای استفاده شده در این اثر می‌باشند نیز صرفنظر شده است.

فارسی، عربی، اردو

ابن اثیر، مبارک بن احمد. *كتاب المرصع فى الآباء والأمهات والبنين والبنات والأذواء والذوات*. ویرایشگر ابراهیم سامرائی. بغداد، ۱۹۷۱
اللباب فى تهذیب الانساب. ویرایشگر مصطفی عبدالوحید. قاهره، ۱۹۷۱.

ابن ایاس، محمد بن احمد، *بدائع الزهور فی وقائع الدهور*. ویرایشگر پاول، کاله، و.م. مصطفی. ج ۳ - ۵. استانبول: ۱۹۳۲ - ۱۹۳۵. فهارس توسط آ. شیمل، استانبول: ۱۹۴۵ (ویرایش و فهارس جدید زیر چاپ)

ابن تعزی بردى، یوسف بن تغڑی بردى. *النجوم الزاهره فی التاریخ مصر و القاهره*. ویرایشگر و. پاپر. ج. ۵ - ۷. برکلی: ۱۹۰۹ - ۱۹۳۶.

حوادث الدهور، ویرایشگر و. پاپر، ۴. ج. برکلی: ۱۹۴۲ - ۱۹۳۰.
ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. *ادب الكاتب*. ویرایشگر محمد محبی الدین عبدالحمید.
ویرایش ۴. قاهره: ۱۹۶۳ (بخصوص باب اصول اسماء الناس)

احمد مظفر الدین مختار اسلامی نام. دهلی، ۱۹۸۵؟ (فهرست از اسامی پیشنهادی علماء دینی به زبان اردو)

بasha، حسن. الالقاب الاسلاميه فى التاريخ و الوثائق و الآثار. قاهره؛ ١٩٥٧. (تحقيق مفیدی درباره اسمی و القاب باستفاده از آثار قرون وسطی بخصوص صبح الاعشی اثر قلقشنده).

بداؤنی. عبدالقادر بن ملوک شاه. منتخب التواریخ. ویرایش. و. ناسولیس، مولوی کبیرالدین و مولوی احمد علی. کلکته، ١٨٦٤-١٨٦٩.

بکری، محمد معصوم. تاریخ معصومی. ویرایشگر ع.م. داود پوته، پونا: ١٩٣٨.
بهنیا، عبدالکریم. نام: پژوهش در نامهای ایرانی معاصر. اهواز، ١٣٦٠. (تحقيقی درباره اسم ٢٥٧٥٢ مرد با ١٦٧٥ اسم مختلف و اسم ١٢٧١٤ زن با ١٢٨٣ اسم مختلف).

شعالی، عبدالملک بن محمد ————— Bosworth.C.E

جمال الدین، محسن الاسماء و التوأقيع المستعاره فى الادب العربي. مكه، ١٩٦٩ (درباره اسمی مستعار)

حسینی، محمد باقر. الکنی و الالقاب علی نقوش الممالیک البحریه و البریه فی مصر و الشام، ١٩٧٥. (القب حک شده بر روی سکه‌های ممالیک) درد، خواجه میر. علم الكتاب. دهلی، ١٣١٠ ق.

رستم الحكماء، محمد هاشم. رستم التواریخ. ویرایشگر محمد مشیری. تهران ١٣٤٨.
سامرائی، ابراهیم. الاعلام العربیه در اسه اللغویه ... بغداد، ١٩٦٤. (تحقيقی مفید درباره تمام جنبه‌های اسمی اسلامی)

سمعانی. عبدالکریم بن محمد. كتاب الانساب. ج. ١-٣. حیدرآباد، ١٣٨٢-١٤٠٢ ق.
قلقشنده، احمد بن علی. صبح الاعشی فی صناعة الاتشاء. ج. ١٤. قاهره، ١٩١٣-١٩٢٠. (بخصوص جلد ٥)

کحاله، عمر رضا. اعلام النساء فی عالمي العرب و الاسلام. ٥. ج. ویرایش ٢، دمشق، ١٣٧٧-١٣٧٩.

مقبل بیگ، محمد. الدرالثمين. قاهره، ١٢٩٤ ق. (درباره اسمی در مصر و ترکیه)

نوربخش، حسین. فرهنگ نام: نامهای ایرانی اسلامی. تهران، ۱۳۶۰
نووی، یحیی بن شرف. کتاب الاذکار. قاهره ۱۳۱۲ق.

لاتین

- ‘Abdallāh, Y. *Die Personennamen in al-Ḥamḍānī's al-Iklīl, und ihre Parallelen in den alt-südarabischen Inschriften*, Diss. Tübingen, 1975.
- Abū'l-Fażil, *Ain-iAkbarī*, vols. I-III, ed. H.Blochmann, Calcutta 1867-77, 1939; transl. H.Blochmann and H.S. Jarret, 1868-94.
- Akbarnāma*, transl.H.Beveridge, 3 vols., Calcutta 1897-1921
- Agostini, Enricho de, «Indagini onomastiche ed etniche in Libia», *Ann. Istituto Universitario Orientale di Napoli*, NS 3, 1949, 168-78
- Akar, M.Cavit, «Mugla'da adlarla ilgili gelenek ve inanmalar», *TFAD* 132 (1960), 2179
- Antoun, Richard T. «On the Significance of Names in an Arab Village», *Ethnology* 7(1968), 158-70
- Atalay, Beşim, *Türk büyükleri veya Türk adları* (compilation of names borne by historical Personalities), Istanbul 1339h/1920-1
- Ayalon, David, «The eunuchs in the Mamluk Sultanate, *Memorial Gaston Wiet*, ed. Maryam Rosen-Ayalon, jerusalem 1977, 267-94
- Azadeh, M, *Les Jolis Prénoms Iraniens = Beautiful Iranian first Names = Die Schönen Persischen Names = I Bei(sic) Nomi Persiani* (a collection of mainly Persian names which are easy to pronounce for all nations'), Tehran 1971

Badrūni, 'Abdul-Qadir ibn Mulük Shāh, *Muntakhab at-tawarikh*, ed.

W.Nassau Lees, Maulwī Kabiruddīn and Maulwī Ahmad Alī, Calcutta 1864-69, transl. Vol.I.G.Ranking, II,W.H.Lowe, III T. W. Haig, Calcutta 1884-1925.

Banarlı, Nihat Sami, «Türklerde Soyadı», *TFAD*, 7(1950), 37

Baqā, M. S. *Popular Muslim Names and their Meanings*(a Publication for Muslims in Great Britain, which explains the meaning of numerous names not always correctly-but does not mention the historical significance). Barking, Essex, n.d.(ca.1982)

Barbier de Meynard, A.C, «Sunoms et sobriquets dans la littérature arabe», *JAL* 10^e série 9(1907) 173-244, 365-428; 10(1908) 55-118, 193-273 (still very valuable)

Basrı, Hasan, «İ arsamba ve Terme'de adlarla ilgili gelenekler ve inanmalar», *TFAD* 135 (1960), 2238-9

Başgöz, İlhan, «the Name and Society. A Case Study of Personal Names in Turkey». *Kungl. Vitterhets Historie och Antikvitets Akademiens Konferensar* 12, n.d. (after 1983), 1-14
«The meaning and Dimensions of Change of Personal Names in Turkey», *Turcica* XV(1983), 201-18

Berchem, Max van, *Matériaux pour un Corpus Incriptionum Arabicarum*, Cairo, 1903. Vol.I

Björkman, Walther, *Beiträge zur Geschichte der Staatskanzlei im islamischen Ägypten*Hamburg 1928 (esp.pp. 110-13)

Bosworth C.E. Transl., *The Lata'if al- ma'sarif of Tha'ālibī* *The Book of Curious and Entertaining Information*, Edinburgh 1968

Bulliet, Richard W., «First Names and Political Change in Modern Turkey», *Intern. J. of Middle Eastern Studies* 9(1978), 489-95

Caetani, Leone e Gabrieli, Giuseppe *Onomasticon Arabicum, ossia repertoria alfabetica die nomi di persona*, vol. I, Rome 1915

Caskel, Werner, *Gamharat an-nasab, das genealogische Werk des Ḥiṣṭam ibn Muhammad al-Kalbī* 2vols, Leiden 1966

Centlivres, Pierre «Noms, Surnoms, et Termes d'adresse dans le Nord Afghan». *Studia Iranica* I(1972), 89-101

Codera, Francesco, «Apodos o sobrenombres de Moros españoles», *Mélanges Hartwig Dérienbourg* Paris 1909, 323-34

Colebrooke, T.E, «On the Proper Names of the Muhammadans», *JRAS* 9(1879), 171-237 (relies mainly on Hammer- Purgstall's study of names in the Viennese Academy of Sciences of 1852, Kosegarten – Whose name is always spelled wrongly – and Garcin de Tassy)

Dalboy, Zeki, «Konya' da adlarla ilgili gelenek ve inanmalar», *TFAD* 80(1956), 2280-2

Dietrich, Albert, «Zu den mit ad-dīn zusammengesetzten islamischen Personennamen», *ZDMG* 110 (1916), 45-54
«Das Kunya- Wörterbuch des Muslim ibn al-Ḥaggāq», *Festschrift W. Caskel*, Leiden 1968, 43-52

Dil, Afia, «A comparative study of the personal names and nicknames of

the Bengali-speaking Hindus and Muslims», *Studies in Bengal*, ed.W.M.Gunderson, East Lansing 1976, 51-71

Edier, R.Y. and Young, M.J.L. «A list of the appellations of the Prophet Muḥammad», *MW*66 (1976), 259-62

Encyclopaedia of Islam, 2nd.ed., Leiden 1954-60, s.v. *ism*, *kunya*, and *lakab*
Fahrettin, M. Kirzioğlu, «Kuzeydoğu Anadolu'da kullanılan Türkçe
erkek adları», *TFAD*5 (1949), 76

Fahri, Fındikoğlu Z. «Türk Folklorında Isim Meselesi», *TFAD*39 (1952)
609-10

Fazal, I., Khurshid, A., Qaysar, S. «Cataloguing of Oriental Names»,
Quart. J. Pakistani Library Association, Vol. 2, Nr. 1(July 1961), 5-16

Fischer, August, *Muhammad und Ahmad, die Namen des arabischen
Propheten*, Sächsische Akademie der Wissenschaften, Leipzig 1932
«Vergleichung und Tabuisierung der Namen Muhammads bei den
Muslimen», *Beiträge zur Arabistik, Semitistik und Islamwissenschaft*,
ed. R. Hartmann und H.Scheel, Leipzig 1943, 307-39
‘Arabisch başır, «"scharfsichtig" per antiphrasin "blind"» *ZDMG*
61(1907), pp.425-34, 751-4

Fischer, Wolfdietrich, *Grammatik des klassischen Arabisch*, Porta
Linguarum Orientalium, Wiesbaden, 2nd ed. 1987

Foy, Karl, «Zu «der Personenname Aydemir und das Wort demir»»
MSOS(1900), 216-17

Gaborieau, Marc «L'onomastique moderne chez les Musulmans du

Sous-continent Indien», *Cahier d'OnomastiqueArabe*, 1985.

Gomez Garcia, E. «Hipocoristicos Arabes y patronimicos hispánicos»,
Arabica(1954), 129-35

Garcin de Tassy, Joseph H, «Mémoire sur les noms propres et sur les titres musulmans», *JA* série 5,Nr. 3, (1854), 422-510 (interesting especially for Indo-Muslim customs)

Goitein, S.D. «Nicknames as Family Names», *JOAS*90(1970), 517-24

Goldziher, Ignaz, «‘Ali ibn Majnün al-Magribi und sein Sittenspiegel des stlichen Islam», *ZDMG*28(1974), 293-330
«Gesetzliche Bestimmungen über *kunja*-Namen im Islam», *ZDMG* 51(1897), 256-66

«Der Gebrauch der *Kunja* als Ehrenbezeichnung», in *Muhammedanische Studien*, I 267 (= *Muslim Studies* I 242)

«ber Dualtitel», *WZKM*3(1899), 321-29

«Verheimlichung des Namens», *Der Islam* 17(1928), 1-3

Gratzl, E. *Die altarabischen Frauennamen*, Diss. München 1907

Hammer-Purgstall, Joseph von, «- ber die Namen der Araber» *Denkschrift* K.Akad. d. Wissenschaften, phil. hist. Cl. III(1852), pp.1-72.

Hart, David M. «Tribal and place names among the Arab Berbers of Northwestern Morocco», *Hespérus Tamuda*(1966), 457-512

Hartmann, M. «Zahlen- und Monatsnamen als Personennamen», Z. *Vereinf. Volkskundel* (1892), 320-22

Hashishi, M, «Ramadün as a personal name», *Folklore*36 (1925), 280

Hayat Mecmuası, Turkish weekly magazine, which was published during the 1950's; in every issue a list of Turkish names with useful explanations

Hess J.J, ***Beduinennamen aus Zentralarabien.*** S.B. Heidelberger Akademie der Wissenschaften, Phil. Hist. Kl. 1912

Horsley G.H.R, 'Name Change as an indication of Religious Conversion in Antiquity', ***Numen***XXXIV, 1,(1987), pp.1-17

Houtsma, M.Th, ***Ein türkisch-arabisches Glossar, Nach der Leidener Handschrifthersg. und erläutert,***Leiden 1895

Ilgaz, Kadriye, «İstanbul'da doğum ve çocukla ilgili adetler ve inanmalar», ***TFAD***93(1957), 1481-82

Jastrow, Otto, «Die Familiennamen der Türkischen Republik. Bildungsweise und Bedeutung», ***Erlanger Familiennamen-Colloquium,*** Neustadt an der Aisch 1985, 101-110 (relies mainly on Turkish families settled in Germany)

Kekulé, S., - ***ber Titel, imter, Rangstufen und Anreden in der offizieller türkischen Sprache,***Halle 1892

Khalifa, Schauki «Die Personennamen in Ägypten. Bildung and Bedeutung», ***Armant, Deutsch-arabische Kulturzeitschrift,***13(1974), 21-25

Khemiri, T., «Die Formen ***fa'*** ***ü'l*** und ***fa'' ü'l***. Ein Beitrag zur arabischen Namenkunde», ***Der Islam*** 26(1942), 159-60

Kister, M.J. «Call yourselves by graceful names...» *Lecture in Memory of Professor Martin M. Plessner*, Jerusalem 1970

Kosegarten, J.F.D., «- ber den Vornamen oder die kunje der Araber», *ZfKM*1 (1837), 297-312

Kramers, J.H. «Les noms musulmans composés avec *Din*», *Acta Orientalia*V (1926), 53-67

Levi della Vida, Giorgio «Matronymics among Arab poets», *JAOS* 62(1942), 156-171

Lieberson, S. «What's in a name?- Some socio-linguistic possibilities» *International J. for the Sociology of Language*, 45(1985), pp.77-87'

Littmann, Enno, «Beduinen- und Drusen-Namen aus dem Hauran-Gebiet» *Nachr. Akademie der Wissenschaften Göttingen, Phil.hist. KL.* 1921, 1-20

«Eigennamen der heutigen Ḥgypter», *Studi Orientalistici in onore di Giorgio Levi Della Vida*, Vol. II, Rome 1956, 81-93

«Arabische Hypokoristika», *Studia Orientalia Ioanni Pedersen dicata*, Copenhagen 1953, 193-199

«Leben and Arbeit», hersg. H.H. Biesterfeld, *Oriens* 29-30(1986), 1-101,

Malti-Douglas, Fedwa, «Pour une rhétorique onomastique: les noms des aveugles chez as-ṣafadi», *Cahiers d'onomastique Arabe*I (1979), 7-19

«The Interrelationship of onomastic elements: *isms*- *din-names*, and *kunyas* in the ninth century AH», *Cahiers d'onomastique Arabe*II, 1981,

Maltzan, Heinrich Freiherr von, «ber Beinamen bei den Arabern des Magrib», *ZDMG* 24(1870) 617-23

Margoliouth,D.S. «Names(Arabic)», *Hastings Encyclopaedia of Religion and Ethics* 9, 136-40

Marty, P. «Folklore Tunisien: L'onomastique des Noms propres de personne», *REI* 10(1936), 363-434

Meier, Fritz, *Die schne Mahsati*, Wiesbaden 1963

Die fawṣīḥ al-ğamāl wa fawātīḥ al-ğaħal des Naġm ad-dīn al-Kubrā,
wiesbaden 1957

Mez, Adam, *Die Renaissancedes Islams*, Heidelberg 1922

Molova, Mefkure, «Noms orientaux en Europe Orientale: noms *en-lyq*,
priloziza OriyentalnuFilologiyu 27(1977), 1-59

al-Munajjid, Ṣalāḥad-Dīn, «Une importante Risāla de Suyūṭī; risāla fi
ma'rifati'l-hila-wa'l-kunā wa'l-asma' wa'l-alqāb», *MFOB* 48(1973)
352ff.

Rehman, Naimur, «The *kunya*-names in Arabic», *Allahabad University Studies* 5(1929), 341-442; 6(1930) 751-883 (mainly about kunyas for
animals and plants)

N. Ideke, Theodor, «Bemerkungen über hebräische und arabische
Eigennamen». *ZDMG* 15(1861), 806-12

——— *Neue Beiträge zur semitischen Sprachwissenschaft: Wörter mit
Gegensinn*, Strasburg 1910

Çander, Ali Reza, «Gelen'e de İnsan Isimleri», **TFAD** 73(1955), 1180-82,

«Hinis'ta İnsan Isimleri», **TFAD** 63(1955)1099

Paniel, G. «Sobriquets marocaines», **Hespériss** 37 (1950), 443-59

Parzmies, Anna, «Noms de Personnes en Algérie», **folia Orientalia** 20 (1979) 107-18

Pott, A.F, «Eigennamen in ihrem Unterschiede von Appellativen, und mit der Namengebung verbundener Glaube und Sitte», **ZDMG** 24 (1870), 110-24

Rasonyi, Laslo, «Turklükte kadın adları», **Türk Dili Araştırmaları Yıllığı Belleten** 1963, 62-87

Razi, Abū Ḥatim Aḥmad ibn Ḥamdan, **Az-zīnat on Arab and Islamic nomenclatureed.** Husayn al-Hamdani, Cairo 1957-8

Ringel, Heinrich, **Die Frauennamen in der arabisch-islamischen Liebesdichtung** Diss. Erlangen, Leipzig 1938

Safadi, Ṣalāhaddin Ḥalil ibn Aibek, **Das Biographische Lexikon, Bibliotheca Islamica** 6, Beirut 1931-87 (22 vols).

Saif-ul-Islam, K.M, «Cataloguing Bengali Muslim names: problems and possible solutions», **UNESCO Information Science Journal** 2 (1980), 35-41

Sauvaget, Jean, «Noms et surnoms des Mamlouks», **JA** 238 (1950), 31-58

Schimmel, Anne Marie, **And Muhammad is His Messenger**, Chapel Hill 1985

_____, **Mamluken, Emire und der Sultan- Studien zur Organisation der**

Mamluken, Habilitationsschrift, Marburg 1945-46, unpublished

_____, «Some remarks about Muslim Names in Indo- Pakistan», in
Gilgul, ed. S. Shakeb, D. Shulman, G. G. Stroumsa, Leiden 1987, pp.
217-22

Sellheim, Rudolf, **Materialien zur arabischen Literaturgeschichte**, 1,
Wiesbaden 1976

_____, «Familiennamen im Islamischen Mittelalter», **Oriental and
Classical studies in Honour of Frithjof Rundgren**, Stockholm 1986

Sharif, Ja‘far, **Islam in India**, transl. by G. A. Herklots, ed. William
Crooke, Oxford 1921

Slane, MacGuckin de et Gabeau, Ch. **Vocabulaire destiné à fixer la
transcriptionen français des noms de personnes et de lieux usités chez les
indigènes de l'Algérie. I. Noms des personnes**, Paris 1868

Snouck Hurgronje, **Mekka**, transl. by J. H. Manaha, Leiden 1931, vol. 2.

Socin, Albert, «Die arabischen Eigennamen in Algier», **ZDMG** 51(1897)
471-500

Spencer, Robert F. «The Social Context of Modern Turkish Names»,
Southwestern J. of Anthropology 17 nr. 3(1961), 205-18

Spitaler, Anton, «Beiträge zur Kenntnis der **kunya**-Namensgebung», in
Festschrift W. Caskel, Leiden 1968, 336-50

Stowasser- Freyer, Barbara, «Formen des geselligen Umgangs und
Eigentümlichkeiten des Sprachgebrauchs in der frühislamischen
städtischen Gesellschaft Arabiens», **Der Islam** 42(1965), 26-40

Sublet, Jacqueline, ed., *Cahiers d'Onomastique Arabe*, Paris 1979, 1981,
1982-84

Tazebayoğlu, Sait «Kilis'te ad verme adetleri», *Halk Bilgisi Haberleri*
9(1940), 57

Temple, Sir Richard, *A Dissertation on the Proper Names of Panjabis*,
Bombay 1883

Toks.z, -lkü, *Anne ve çocuk*, Ankara 1968 (pp.261-273: 'ocug umuza ne
isim koyalım: how should we name our child?)

Waleh, A.H. «Names and Titles in Afghan Families», *Afghanistan News*,
Nr. 80, vol. 7(1964), 4-6

Wiet, Gaston, *Les Biographies de Manhal Ṣāfi* (of Ibn Taghribirdī), Cairo
1932

Wild, Stefan, «Arabische Eigennamen», *Grundriß der arabischen
Philologie*, ed. W.Fischer, Wiesbaden 1982, 154-61

*Yavrunuziçin, «for your baby», list of Turkish names recommended by the
Turkish government*

Zambaur, Eduard de, *Manuel de généalogie et de chronologie pour
l'histoire de l'Islam*, Hanover 1927

گزیده منابع مورد استفاده مترجم

- اولغون، ابراهیم؛ درخشان، جمشید. فرهنگ فارسی - ترکی. آنکارا: دانشگاه آنکارا، ۱۹۶۷.
- بوصیری، شرف الدین. قصیده مبارکه بردۀ. با ترجمه و شرح و تفسیر محمد شیخ‌الاسلام. تهران: سروش، ۱۳۶۱.
- پیفون، محمد. فرهنگ آذربایجانی - فارسی.... تهران: دانشپایه، ۱۳۶۱.
- دولتشاه، دولتشاه بن بختیشاه.... تذكرة الشعراء. به همت محمد رمضانی. تهران: خاور، ۱۳۳۸.
- دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۲۵ - ۱۳۵۹.
- رجبی، محمد. فرهنگ جدید فارسی - عربی شامل لغات متداول.... تهران: ابن‌سینا، ۱۳۵۰.
- قرآن. عربی. قرآن مجید و فهارس القرآن. بکوشش محمد رامیار. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵.
- قرآن. فارسی - عربی. قرآن مجید. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: جاویدان، ۱۳۵۷.
- صاحب، غلامحسین، دایرة المعارف فارسی. تهران: فرانکلین؛ شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۵ - ۱۳۷۵.
- معلوم، لوئیس. المنجد فی اللغة. قم: خاقانی (اسماعیلیان)، ۱۳۷۴.

در ضمن از برگه‌های برگه‌دان فهرستگان فارسی و برگه‌های مستند اسامی مشاهیر و مؤلفان موجود در کتابخانه ملی نیز استفاده شده است.

نمايە نامها

ـ

- آتاتورک، ۱۲۵
آتش، ۳۳
آچکورت، ۱۲۹
آدسيز، ۳۸
آدم، ۵۱
آدم، حضرت، ۱
آديگوزل، ۲۸
آدينه، ۴۲
آدينه محمد، ۵۳
آرزو، ۳۷
آرسون، جلال، ۱۲۸
آرمان، ۳۷
آزاد بلگرامى، ۴۵
آسمان، ۱۱، ۷۴
آسيه، ۷۱
آغازالدين، ۹۸
آغزى بيوک، ۱۲۸، ۲۲
آغزى بيوكلر، ۲۲
آفت، ۷۵

- آفتاب، ۱۱
آفتاب الدين، ۹۸
آفتاب دين، ۱۱۹
آفخان، ۴۲، ۳۱
آق داغ، ۱۱۲
آق دوغان، ۱۰
آق زنبق / آك زنبك، ۱۲۷
آق طوه، ۱۱۲
آق قويونلو، ۸۱
آك اوزوم، ۱۲۷
آك بولوت، ۱۲۷
آك كاش / آق قاش، ۱۲۸
آك كوزو، ۱۲۷
آل احمد، ۶۱، ۲۱
آلتين اورن، ۱۲۹
آلتين باش، ۱۲۹
آلتين داش، ۱۲۹
آل حيدر، ۶۱
آل سعُود، ۲۱
آل صباح، ۲۱

- ابن الجوزی، ۲۱
 ابن الدایة، ۲۰
 ابن الرُّومیة، ۲۰
 ابن الزَّرقاء، ۲۰
 ابن الزَّیات، ۱۹
 ابن الساعَتی، ۱۹
 ابن السِّیت، ۲۰
 ابن السِّراج، ۱۹
 ابن السِّکیتُ، ۲۰
 ابن الفارض، ۱۹
 ابن القُوطيَّة، ۲۰
 ابن المَرْأة، ۲۰
 ابن بُنت الاعْزُّ، ۲۰
 ابن بَنی بَنی، ۲۰
 ابن تعری بردی، ۱۲۲، ۱۱۴، ۱۰۹، ۸۳
 ابن جَنَّی، ۳۵
 ابن حنبل حَنْبَلی، ۲۴
 ابن دَقْمَاق، ۱۲۲
 ابن ذِی اللِّحْیَه، ۲۰
 ابن رُشْد، ۱۹
 ابن رشیق، ۹۶
 ابن زَہر، ۱۹
 ابن سینا، ۱۹
 ابن عَبْدالله، ۲۰
 ابن قَتْلوبغا، ۱۲۲
 ابن مَرِیم، ۲۰
 ابن میمون، ۹۷
 اَبُو، ۵۱
 اَبُو اسْحَق؛ بواسحق، ۱۷، ۱۶
 ابواسمعیل، ۱۶
 ابوالبرکات، ۱۷
 ابوالبَقَا خالدُ، ۱۶
 ابوالْبَقَا یَعِیشُ، ۳۸
 ابوالحجنا، ۱۶
- آل نبی، ۶۱
 آل هاشم، ۲۱
 آلی، ۳۷
 آمریکا، ۴۴
 آمنه، ۷۲
 آنالی، ۱۱۲
 آنایاسا، ۳۳
 آنکارالی، ۲۵
 آونزوئار، ۱۹
 آونسراج، ۱۹
 آی، ۱۱، ۱۲۶
 آی پری، ۷۴
 آیت، ۶۸
 آی تن، ۷۴
 آی دمیر، ۱۲۲
 آی دوغدو، ۱۲
 آی دوغموش، ۱۲، ۳۷
 آی سل، ۷۴
 آی شیک، ۷۴
 آی کوت، ۳۶
 آی ملک، ۷۴
 آیة الله، ۱۰۲
- الف**
- آباظه، ۱۱۲
 ابراهیم، ۱۶، ۳۱، ۵۱، ۱۰۸
 ابراهیم، حضرت، ۲۶
 الْأَبْرَص، ۲۶
 اِیشُ، ۵۱، ۱۰۸
 اَبْنَابی لیلی، ۱۹
 اَبْنَاخَت غانِم، ۲۰
 اَبْنَاخَی الشَّفَیعی، ۱۹
 ابن اخی ترك، ۹۳
 ابن البدراء، ۸۸
 ابن الیسَمیلی، ۲۵

- أبوالحسن؛ بْلَحْسَنْ، ١٦، ١٦، ١٧
 ابوالحسين، ١٦
 أبوالخَيْر، ١٤
 أبوالدوايْن، ١٨
 أبوالشَّرْ، ١٤
 أبوالعَتَاهَة، ١٨
 أبوالغَرِيز عبد العزيز، ١٦
 أبوالعَيْنَاء، ٨٢
 أبوالفُتُوح، ١٧
 أبوالفَرْج، ١٧
 ابوالقاسم، ١٧
 أبوالمَحَاسِن، ٩٧، ١٧
 أبوالْمِشَك، ٢٧
 ابوالنَّجْم بَدْر، ١٦
 أبوالقصْر، ١٧
 أبواليَمْن، ١٧
 ابوبكر، ٤، ١٥، ٢٤، ٢٤
 ابوتراب، ٥٨، ١٧
 ابوجعفر، ١٥
 أبوجَهْل، ١٤، ١٨
 أبوحُصَيْن، ١٨
 أبوحَفْض، ١٦
 أبوحنيفه نعمان، ٢٤
 أبوخَشَب، ١٨
 ابوذر؛ باذر، ١٧
 ابورأس؛ بورأس، ١٨
 أبورِجل؛ بورِجل، ١٨
 ابورُجَيْلَه، ١٠٤
 أبورَقِيه؛ بورَقِيه، ١٨
 ابورقيه تميم الداري، ١٥
 ابوريحانه، ١٥
 ابوسَنَة، ١٠٤
 ابوشامه، ١٠٤
 أبوصَبْرَه، ١٦
- ابوطالب، ٢٩
 ابوعبدالله، ١٦
 أبوعَسْر، ١٨
 أبوعصيَّه، ١٨
 أبوعلام، ١٨
 أبوعلىالحسَّين، ١٦
 ابوعيسيٰ، ١٤، ١٧
 ابوعيسيٰ جبرائيل، ١٤
 ابوفُرات، ١١٧
 أبو لهَبٌ، ١٤
 ابوليليٰ، ١٥، ١٥
 أبو مُحَمَّد، ١٥
 ابو مَدِين؛ بومدين، ٤
 ابونصر، ١٧
 أبو هُرَيْرَة، ١٥٨، ١٧
 ابو يَحْيَى، ١٥
 ابو يَزِيد؛ بويزيد، ١٧
 أبو يَعْرَب، ١١٧
 اتابگ، ١١٢
 اثُرْجَه، ٨٥
 اتمكجيٰ، ١١٢
 اثر، ١١٦
 ائْنَى عَشَرَى، ٢٤
 احتشام الدين، ٩٩
 احسان، ١٢٣
 إحسان الْحَقَّ، ١٠٣
 إحسان حَقٌّ، ٣٦
 أحْسَان رَبِّيٰ، ٣٦
 احْلام، ٧١
 احمد، ٥٤، ١٠٨
 احمدالبدَّوى، ٦٣
 احمدبخش، ٥٦
 احْمَدْبَنْ عَلَى، ٢١
 احْمَدْ عَلَى، ٢١

- أُسَمَّة، ۱۰۸، ۹
استانبوللو، ۲۵
إِسْتَبْرَق، ۴۷
اسحق، ۳۱
آسَدُ، ۵۸، ۲۹، ۹
آسَدُ الرَّحْمَن، ۱۰۳
آسَدُ الله، ۱۰۲، ۵۸
آسَارِ الْإِيمَان، ۱۰۰
آسْرَى، ۴۶
آسْعَدُ، ۹
اسفنديار، ۱۲۲
اسفهسالار، ۹۰
اسکندر، ۱۲۲
اسلام، ۷۲
اسلام الدین، ۹۹
اسلام خان، ۷۲
اسلان/ اصلاح خاتون، ۷۵
اسماء، ۷۰
آسْمَرُ، ۹
اسم على، ۵۹
اسماعيل، ۳۱
اسم ناز، ۷۵
اسن گلدى يف، ۱۲۱
آسَنَى، عَلَى، ۶
آلَّا سَوْدُ، ۸۳
آسْيُودُ، ۲۹
اشراق اشراقى، ۲۴
اشرف، ۷۰
اشرفالسادات، ۶۸
شرف جهان، ۷۶
اشرفى، ۱۱۱
آلَّا شَعْثَ، ۸۲
اصفهانى، ۲۵
اصفهانى، ابوالفرج، ۱۴
احمدلا، ۱۱۸
احمدیار، ۵۶
آلَّا حُوَلُ، ۸۲
اختر، ۷۴، ۱۱
اخترالسادات، ۶۸
آخو الْجُوَيْرِيَّةُ أمُ الْمُؤْمِنِينَ، ۱۹
اخوت / احوت، ۳۳
ادریس، ۵۱
ادنان، ۳۳
أُذْنُ الْجَمَار، ۸۷
إِرْتِضَاء، ۱۱
إِرْتِضَاءُ حُسَيْنٌ، ۶۰
ارتمن، ۷۶، ۱۲
اردال، ۱۲۷
اردک، ۷۵
اردلان، ۱۰۵
ارز، ۱۲۶
ارسلان، ۱۲۶، ۵۸، ۹
ارسان دوغموش، ۳۷
ارسان كوركوت، ۱۲۷
ارشد، ۱۰۱
ارتغول، ۱۲۶
ارل، ۱۲۷
ارم، ۷۷
ارمغان، ۱۲
ارهان، ۱۲۳
آلَّا لَّازِرْقُ، ۸۳
ازگل، ۷۳
ازل، ۷۷
أُزْلَفَت، ۴۶
ازمیرلى، ۲۵
ازهار، ۷۱
آلَّا لَّازِهَرُ، ۸۳
أُزْلَيْرِق، ۱۰۷

-
-
- اکبرشاہ، ٦٣، ٣٠
 اکبری، ٧٧
 إکرام الحقّ، ٣
 إکرام علی، ٣٥
 اکرم السادات، ٦٨
 اکمکچی، ٩٠
 الاکوٽ، ٨٢
 اگرو، ١٠٥
 الان فقیر، ٦٦
 الاوردی یف، ١٢١
 الپ، ١٢٦
 الپتگین، ١٢٦
 التی پارماک، ٨٣
 الالفی، ١١٢
 اللہ، ١٠٢
 الله بخش، ٣٤
 الله بردی، ٣٤
 الله بربن، ٣٥
 الله بسُنْ، ٦٩
 الله داد، ٣٤
 الله دیا، ٣٥
 الله رخیا، ٣٥
 الله قلی، ٥٠
 الله ورایو، ٣٥
 الله وردی، ١٢١، ٣٤
 الله یار، ١٠٤
 الم، ١١٦
 الماس، ٧٥
 الماس الدین، ٩٨
 الَّمْ نَشْرَحْ، ٤٦
 الَّنْ فقیر، ٩٣
 الَّوْ، ٣٣
 الویس، ٣٣
 الھے، ٧٧
- اصلی، ٣٣
 آلَاصَمْ، ٨٢
 الْأَطْرُوشْ، ٨٢
 اعجاز الحقّ، ١٠٣
 آعْرَجْ، ٩
 الْأَعْرَجْ، ٨٢
 الْأَعْرُوجْ، ٨٢
 اعشنی بن اسد، ٨٩
 الْأَعْشَنِی، ٨٢
 الْأَعْمَشْ، ٨٢
 الْأَعْمَنِی، ٨٢
 آعُوذْ، ٤٦
 آعُورْ، ١
 الْأَعْوَرْ، ٨٢
 اغزخان، ١٢٣
 اغور، ١٢
 اغورخان، ١٢٦
 افتخار الحکماء، ٩٤
 افتخار الدین، ١٠٩
 افتخار السادات، ٦٨
 افراسیاب، ١٢٢
 افسانه، ٧٦
 افشار، ١٠٥، ٢٧
 افضل الشعرا، ٩٤
 افق، ١١، ٣٤
 افندي، ٩١
 افی، ١٠٩
 اقبال، ١١
 اقبال الدین، ٩٨
 اقبال النساء، ٧٩
 اقبال، محمد، ٩٣، ٣٤
 اقدس السادات، ٦٨
 اقرار النبی، ٥٦
 اکالی، ٤٢

- اُمَّيَّه، ۱
اُمَّيَّةالصَّلاة، ۸۹
اُمَّيَّة بن ابی اُمَّيَّه، ۱۹
انجمن آرا، ۷۵
انجیل، ۷۷
إِنْشَاءالله، ۴۶
انصاری، ۶۶
إنعام الْحَقِّ، ۳۶
انگا، ۹۳
انوارالکریم، ۱۰۳
انوری، ۷۷، ۱۱۵
انوری حسینی، شمس، ۵
آوان، ۲۷، ۱۰۵
اوچ اوک، ۱۲۷
اوحدالرمان، ۱۰۱
اورکمز، ۳۷
اورن سوگولاری، ۱۲۴
اوروج، ۴۰
اوزبردی یف، ۱۲۱
اوزتمیز، ۱۲۷
اوزتورک، ۱۲۷
اوزدل، ۱۲۷
اوزر، ۱۲۷
اوزسوت، ۱۲۷
اوزکان، ۱۲۷
اوزون حسن، ۸۲
اویس، ۱۰
الْأَوْسَطْ ، ۸۱
اوشقولان / اوچکولاک، ۸۳
اوصف علی، ۵۹
اوغور، ۳۶
اوکموش، ۳۷
اولاد علی، ۶۱
اولکر، ۷۴
الهه السادات، ۶۸
الهی بخش، ۳۴
الیاس، ۵۱
اُمَّارِبْعَ وَ أَرْبَعَین، ۱۸
امَّاسلام، ۷۲
اُمَّالبَنِين، ۷۲
اُمَّالخَيْر، ۱۱۰
امام الحرمین، ۹۲
امام قلی، ۶۱
آمان الله، ۱۰۲
اُمَّحاکم، ۷۲
اُمَّخَالِدِبَنْخَالِد، ۳۰
إِمَادَاعَلِی، ۵۹
الْأَمْزَم، ۱۱۲
اُمَّسَلَمِی، ۷۲
اُمَّعبدالله، ۱۵
اُمَّ عَلِی، ۷۲
اُمَّفَضَل، ۷۲
اُمَّفَهَد، ۷۲
اُمَّکُلَشَوْم، ۷۲، ۳۳
إِمَن، ۵۵
آمَّةالجَامِع، ۷۲
آمَّةالحَفِیظ، ۷۲
آمَّةالکَرِیم، ۵۰، ۵۰
امید، ۱۲
امیراسلان / اصلاح، ۵۸
امیرالشعراء، ۹۳
امیرالمؤمنین، ۵۸
آمِيرَالنَّحْلُ، ۵۸
امیرالنساء، ۷۸
امیرعلی، ۵۸
امیرقلی، ۶۰
امین، ۱۲۸، ۵۵
الأَمِین، ۲۶

-
-
- باقر(ع)، ۶۱
 باقی بالله، ۶۴
 بالبان، ۱۰
 بالدین، ۴۶
 بانو، ۷۸
 بایرام، ۴۱
 بَيْعَاء، ۸۴
 بت، ۱۰۵
 بتول، ۷۲، ۶۲
 بچایی، ۳۹
 بحر، ۱۱
 بَحْرالعلوم، ۹۴
 بَحْرون، ۱۱۷
 بَحْرية، ۷۰
 الْبُخاری، ۲۴
 -بخش (پسوند)، ۳۴
 بخش على، ۵۹
 بداونی، ۳۱، ۳۰
 بدُر، ۱۱
 بدُرالبدور، ۷۴
 بدُرالدُّجى، ۳۲
 بدُرالدِّين، ۱۰۹، ۹۵، ۳۲
 بدرالدین محمد، ۹۹
 بدرالسادات، ۶۸
 بدرالعالم، ۱۰۱
 بدُو، ۱۰۹
 بدیع العالم، ۱۰۱
 بذل الرَّحْمَن، ۱۰۳
 برات، ۴۱
 بُرْغوث، ۱۰
 برقوق، ۱۱۱
 بَرَكَة، ۱۱۰
 برلاس، ۱۰۵
 بُرلای، ۱۲۰
- اولکوتاشیر، ۱۲۸
 اولمز، ۳۸
 اولیاء چلپی، ۶۴
 اون اوک، ۱۲۷
 اوندر، اونر، ۶
 اونر، ۱۲۷
 اون سو، ۱۲۷
 اونور، ۱۲۷
 اویس بردى، ۱۲۱
 آیت اَحْمَدْ، ۲۱
 ایدل، ۴۴
 ایرج، ۱۲۲
 ایسل، ۵۸
 ایطَّهاران، ۲۱
 ایل توتمش، ۱۲
 ایلدیریم ——> يلدیریم
 ایلدیز ——> يلدیز
 ایلک نور، ۷۳
 اینال، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۸
 اینان، ۱۲۸
 اینجی، ۷۵
 اینن، ۱۱۱
 آیوب، ۵۱، ۱۶
 ایوبه، ۷۱
- ب**
- بابر، ۹
 بابک حسین، ۱۲
 باربیردومنار، ۴
 بارلاس، ۲۷
 باز، ۱۰
 الباز الأَشْهَب، ۸۵
 بازرگان، ۹۰
 باشا، ۳۷
 الباشا، ۴

- بنده علی، ۶۰
 بنده نواز، ۶۴
 بن علی، ۱۱۴
 بنگش، ۱۰۵
 بنو الرُّشدَة، ۱۱۳
 بنوأمیة، ۲۱
 بنور، ۷۳
 بنوزیری، ۲۱
 بنو مُحَوَّله، ۱۱۳
 بنو معویه، ۱۱۳
 بُنَّه، ۷۷
 بنی فاطمه، ۶۱، ۲۱
 بواسحق —— > ابوالسحق
 بوبکر —— > ابوبکر
 بوبور استی، ۸۰
 بُوْخُبْزِه، ۸۵
 بودینار، ۱۸
 بورو، ۴۰، ۱۰
 بورون سوز، ۸۳
 بوستان، ۷۳
 بوصیری، شرف الدین محمد بن سعید، ۵۲
 البوعلی، ۲۵
 بوغازگورن، ۱۲۹
 بولنت، ۳۲
 بومدین —— > ابومدین
 بویزید —— > ابویزید
 بوینو اگری محتم، ۸۳
 بوینو بازیک، ۸۳
 بهالدین، ۹۶
 بهار، ۷۳
 بهاربانو، ۷۳
 بهارلو، ۱۰۵
 بهاء الدین، ۹۹
 بهتر، ۹
- بزکورت، ۱۲۷، ۱۰، ۱۰
 بسَّام الدین، ۹۹
 بَسْبَاس، ۱۰
 بستان جی باشی، ۹۲
 بِسْم اللَّهِ، ۴۶
 الْبِسْمِلَى، ۲۵
 بُسَيْسَه، ۱۰
 بش بین، ۳۹
 بشیر، ۵۵
 بشیر احمد، ۵۵
 بَصَل، ۸۵
 بَصِير، ۸۲
 بَطْوَطَه، ۱۱۶
 بِطْيَخ، ۸۵، ۱۰
 بُغَا، ۹
 بغدادی بگم، ۶۵
 الْعَدَادِيَه، ۲۳
 بِكِر، ۵۷
 بَكْرَج، ۱۱
 بکر عیدی، ۴۱
 بَكْرِي، ۲۴
 بِلاِسْم، ۳۹
 بُلَاقِي، ۳۹
 بلال، ۵۷
 بلبلوس، نوتکر، ۸۲
 بلبله، ۷۴
 بلحسن —— > ابوالحسن
 بلقیس، ۷۱
 بَلَى، ۱۱۴
 الْبَنَاء، ۹۰
 بناز، ۷۵
 بناهه، ۷۰
 بن ترک / بن تورک، ۱۲۳
 بِنْتَ عَبْدَالله، ۲۰

- پنجه‌علی، ۵۹
 پنیرالدین، ۹۸
 پنیر یمزگیل، ۲۷
 پوپالزی، ۲۳
 -پوترا (پسوند)، ۲۳
 پوراندخت، ۱۲۲
 پور بها، ۲۲
 پوردل، ۳۲
 پوستین دوز، ۹۰
 پوناوالا، ۲۵
 پیارعلی، ۵۹
 پیامبر(ص)، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۲۸، ۲۶، ۳۱، ۴۰
 پیر، ۶۴
 پیرداد، ۶۵
 پیر دستگیر، ۶۴
 پیردن، ۶۵
 پیرزاده، ۶۴، ۲۲
 پیرنور، ۶۵
 پیر یکشنبه‌ی، ۴۲
 پیغمبر قل، ۵۶
 پیل تن، ۸۴
 پیمانه، ۷۶
- ت**
- تابط شرّاً، ۸۹، ۲۷
 تاج الدین، ۷۸، ۹۷
 تاج الشریعه، ۱۰۰
 تاج الشعرا، ۹۳
 تاج العارفین، ۶۴
 تاج العاشقین، ۶۴
 تاج دخت، ۷۸
 تاجیده، ۷۸
 تارلان، ۱۰
 تاش، ۱۲۷
 تاهتاکیلیک، ۱۲۸
- بهجّة، ۱۱
 به دین، ۹۶
 بهروز، ۳۶
 بهنام، ۳۶
 بهنیا، عبدالکریم، ۵
 بیاتلی، ۱۲۸
 بی العید، ۴۱
 بی بی المُنْجَمَة، ۲۰
 بی بی فاطمه، ۸۰
 بیت الله، ۱۰۲
 بیخود، ۱۱۶
 بیدل، ۱۱۶
 بیرسن، ۷۶
 البیطار، ۹۰
 بیکس، ۱۱۶
 بینباشی، ۳۷
 بینبیر چشت، ۱۲۹
 بی نظیر، ۷۶
 بی یکلی او غلو، ۱۲۵
- پ**
- پاک سوت، ۱۲۷
 پتا، ۲۳
 پتوم، ۱۰۸
 پرتقال، ۷۷
 پروانه، ۷۶، ۱۱۶
 پروین، ۷۴
 پری، ۷۵
 پری بخش، ۸۰
 پری جان، ۷۵
 پریحان حانم / پریخان حانم، ۷۹
 پری خان، ۷۵
 پری زاد، ۷۵
 پری سیما، ۷۵
 پلاتین، ۴۲

-
-
- توحید، ۷۱
 تَوْدُّد، ۱۱، ۷۰
 تورات، ۷۷
 توران خاتون، ۴۴
 توراندخت، ۲۲، ۷۸
 تورزور، ۴۴
 تورگوت، ۱۰
 توغان / دوغان، ۱۰
 توفيق، ۳، ۱۱، ۷۱
 توفيقه، ۷۱
 توکین، ۱۲۶
 تونا، ۱۲۶
 تونا / دونا، ۴۴
 تونس، ۴۴
 شهادی، ۷۸
 تهرانبیبی، ۴۴
 تهمورث، ۱۲۲
 تهمینه، ۱۲۲
 تیتو، ۳۳
 تیمورلنگ، ۸۳
 تینگین، ۱۲۶
ث
 ثاقبَه، ۷۴
 ثروت / سروت، ۱۲۳
 ثریا، ۱۱، ۷۴
 الشعالبی، ۹۰
 شَعْلَب، ۱۰
 الْشَّفَقِی، ۲۳
 ثَلْجُ، ثَلِیج، ثَلَاج، ثَالِج، ثَلْجَه، ۴۲
 ثَمِینه، ۴
 ثُور، ۸۴، ۹
ج
 جابوالله، ۳۵
 جاپان والا، ۲۶
- تبریزی، ۲۵
 تَبَسُّم، ۷۰
 آلتَّسوی، ۲۴
 تَجَمُّل حسین، ۶۰
 تذرو، ۷۵
 ترانه، ۷۶
 ترک سن، ۱۲۳
 ترمذی، ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ، ۱۴
 ترنج، ۷۷
 تسليم، ۷۱
 تسليمه، ۷۱
 تسنيمه، ۷۶
 تَصَدُّق حسین، ۶۰
 تَعَزَّت، ۱۲۰
 تعظیم الدین، ۱۰۰
 تغَرِی بردی، ۳۵
 تَفَضُّل حسین، ۶۰
 تقی الدین، ۹۷، ۷۰
 تقی زاده، ۲۲
 تقیه، ۷۰
 تکین، ۱۲۶
 تلکی، ۸۴
 تَمْرَه، ۷۷
 تماسح، ۸۴
 تَمَنْصُورت، ۱۲۰
 تَمَوت، ۳۸
 تموجین، ۱۲۳
 تمیر، ۱۲۷
 تمیز الدین، ۹۹
 تَنْزِيل الرَّحْمن، ۱۰۳
 تنگیز، ۱۲۶، ۱۱، ۱۰۵
 توana، ۱۰۵
 توتا، ۱۰
 توحید، ۷۱

- الْجَاحِظ ، ۲۶
 جار الله ، ۱۰۲
 جاسم ————— قاسم
 جاليوس الزمان ، ۹۴
 الجاموس ، ۸۴
 جان جنان ، ۱۱۹
 جاوید ، ۳۸
 جاویده ، ۷۱
 جبار بردی ، ۳۵
 جبرائيل بن بختیشوع ، ۱۴
 جبرائيل / جبرئيل ، ۵۱
 جَبَل ، ۱۱
 جبهچی ، ۲۳
 جبه سوی ، ۲۳
 جَذْبَه ، ۹۳
 الْجَرَاح ، ۹۰
 جُرَيْد ، ۲۹
 جَسِيمُ الدِّين ، ۵۶
 الجشگیر ، ۱۱۲
 جَعْشَان ، ۱۱۸
 جعفر بن محمد(ع)، امام ششم ، ۶۱
 جُعَيْفَرَان ، ۱۰۷
 جَقْمَق / چاخماق ، ۱۱۱
 جلال ، ۶۵
 جلال الدین ، ۶۵
 جلاله ، ۶۵
 جلوئی ، ۶۵
 جُلَيْمَدْ ، ۲۹
 جمائف / زمائف ، ۱۲۰
 جمال ، ۲۳
 جمالات ، ۷۱
 جمال الدين ، ۹۷، ۱۰۰
 جمال الدين اقوش ، ۹۷
 جمال الدين يوسف ، ۹۹
- جمال زاده ، ۲۲
 جمشید ، ۱۰۹
 جمعه ، ۱۲۰، ۴۲
 الجَمَل ، ۸۴
 جميعه ، ۷۲
 جَمِيلَه ، ۷۰
 جَمِيلَه ، ۱۰۷
 جميـله سلطـان ، ۷۹
 جَنَّت ، ۷۶
 جَنَتُ النِّسَاء ، ۷۸
 جُنَيْدُ ، ۶۵
 جُنَيْدُ النِّسَاء ، ۷۹
 جواهر ، ۷۱
 جواهر رقم ، ۹۳
 جوج كلمات ، ۸۶
 الجوزی ، ۲۱
 جونا ، ۳۸
 جووا ، ۳۸
 جوهر ، ۱۱۰
 جویریة ، ۱۹
 جهاد ، ۶۸
 جهان ، ۷۶
 جهان آرا ، ۷۵
 جهانگیر ، ۶۳
 جَهْلَان ، ۱۱۸
 جی آ ، ۳۸
 جی آن ، ۳۸
 جیلانی ، ۶۵
 جیلانی بگم ، ۶۵
 جیمی ، ۱۱۰
 جیندو ، ۳۸
 جی نون ، ۳۸
 جی نی ، ۳۸
 جی وی ، ۳۸

جِرْزُ، ۶۸	جِيهان، ۷۴
حُرّیه، ۳۳	چِراغ، ۱۱۶
حِزب‌الله، ۱۰۲	چِراغ‌الدین، ۹۸
حَسْنُ، ۱۰۸	چشم‌علی، ۸۴
حُسام‌الدین، ۳۱، ۹۵	چغتای، ۱۰۵
حُسام‌الدین لاجین، ۹۷	چغتای / جغتای، ۱۲۶
حُسامک، ۱۰۸	چخدم، ۷۳
حَسْکا، ۱۱۸	چلْبُ —> کَلْبُ
حَسَن، ۳۲	چلبي، ۹۱
الحسن، ۱۲۰	چما، ۱۰۵
حسن ابدال، ۶۴	چنگيز، ۱۲۳
حسَنَات، ۶۸	چورباچي، ۹۰
حسَنْ الطَّوْيل، ۸۲	چيبنو، ۳۸
حسن العسكري(ع)، ۶۱	چيلرا، ۳۹
حسن بَصْرِي، ۶۵	
حسن بن على(ع)، امام دوم، ۶۰	ح
حسن بن على(ع)، امام يازدهم، ۶۱	حاج، ۴۱
حسَنٌ بْنُ عَلَى بْنِ حَسَنِ الْحَفِيدِ، ۲۱	حاجي، ۴۱
حسَنَلُو، ۱۱۹	حاجي گلدي، ۴۱
الْحَسَنِي، ۲۵	حارث، ۱۰۷
حسَيْنٌ، ۶۰	الحارث، ۸
حسَيْنٌ دوست، ۶۱	حارثه، ۸
حسَيْنٌ تواز، ۶۱	حافظ، ۱۱۵، ۴۸
حسَو، ۱۰۸	حافظك، ۱۰۹
حسُونَه، ۱۰۸	حالى چى، ۹۰
حسَيْن، ۳۲	حامد، ۱۰۸
حسين بخش قلندر، ۶۶	حَبِيب‌الله، ۱۰۴
حسين بن على(ع)، امام سوم، ۳۰، ۴۰، ۶۰	حَبِيبِي محمد، ۵۵
حسين بن مَنصُور الْحَلاج، ۲۱	حُشان، ۱۱۸
حسين فرى، ۶۳	حجازخان، ۴۳
حسين قلى، ۶۰	الحداد، ۹۰
حسين منصور، ۲۱	حدى، ۶۹
الْحُسَيْنِي، ۲۵، ۶۷	حدىجه / هتجه، ۷۲
حسَيْنِيَا، ۱۱۹	حرُوب، ۱، ۲۸، ۳۹، ۵۱، ۱۱۳

-
-
- حُمَيْدَان، ٥٤
 حُمَيْدُود، ٥٤
 حَمِيدَة، ٥٤
 حُمِيرَا، ٧٢
 حَنْظَلَة، ٢٧، ١٠
 الْحَنْفِيَة، ٢٣
 حُورِيَّة، ٧٧
 حُولِيَّة، ٧٦
 حَيَاتُ الْقُلُوب، ١١٧
 حَيَاتِ بَخْش، ٨٠
 حِيلَرْ، ٥٨، ٢٩، ٩
 حِيدَرْدُوْسْت، ٥٩
 حِيسِ بِيْص، ٨٦
 حِيلَان، ١١٨
خ
 خَاتَمَه، ٦٩
 خَالَد، ١٠٧، ٩، ٣
 خَالِق بَرْدِي، ٣٥
 خَان خانان عبد الرحيم، ٣١
 خَاوِنَد، ٨٨
 خَتَمَه، ٦٨
 خَدَابَرْدِي، ٣٥
 خَدَابِنَدَه، ٥٠
 خَدَادَاد، ٣٤
 خَدَادُوْسْت، ١٠٤
 خَدَايَار، ١٠٤
 خَدِيجَه، ١٢٠، ٤٣
 خَدِيجَه الْكَبْرِي، ٨١
 خَرِيفَيِ، ٤٢
 خَسَرَو، ١٢٢
 خَشْكَنَانِجَه، ٨٥
 خَضْرَه، ٥١
 خَضْرَوَيِه، ١٢١
 خَطَك، ١٠٥
 الْحَصْكَفَى، ٢٥
 الْحُطَيَّه، ٨٧
 حَفْصَه، ١١
 حَفْصُون، ١١٧
 حَفْصَه، ١٥٧، ٧٢، ١٦
 حَفْظَ اللَّه، ١٠٢
 حَفِيْظَه، ٧٢
 حق وردی، ٣٥
 حَقَّى / حَكَّى، ١٢٣
 حَلَاج، ٢٧
 الْحَلَاج، ٩٥
 حَلَواچِي زاده، ٢٢
 حَمَادَه، ٥٤
 حَمَادَو، ٥٤
 حَمَادِي، ٥٤
 حِمار، ٨٤
 حَمْدُ اللَّه، ١٠٢
 حَمْدان، ٥٤
 حَمْدوْد، ٥٤
 حَمْدوْن، ٥٤، ١١٧
 حَمْدوْنَه، ١١٧
 حَمْدُى، ٥٤
 حَمْدَيَد، ٥٤
 حَمْدِيس، ٥٤
 حَمْدَيْن، ٥٤
 حَمْزَه، ٥٧، ١١
 حَمْزَه وَلْدَسِي أَحْمَدْ، ٢١
 حَمْوَدَه، ١٠٨، ٥٤
 حَمْوَدَه، ١٠٨، ٥٤
 حَمِيدَه، ١٠١
 حُمَيْدَه، ٥٤
 حَمِيدَالدِين، ١٠٣
 حَمِيدَاللَّه، ١٠٢
 حَمِيدَان، ٥٤

- خَلْجِي، ۱۰۵
 خَلْدُون، ۱۱۷
 خَلَف، ۲۹
 خَلِيق، ۱۰۱
 خَلِيق السُّبْحَان، ۱۰۳
 خَلِيل، ۵۱
 خَلِيل اللَّه، ۲۶، ۵۱، ۱۰۱
 خُمَارَوَيْه، ۱۲۱
 خَمْسَى، ۴۲
 خَمْسَى، ۴۲
 خَمِيسُوكَان، ۴۲
 خَمِيسَه، ۴۲
 الْحَنْسَاء، ۸۲
 خُنَفَّار، ۱۱۷
 خَوازِمِى، ۹۵
 خُورشِيد، ۱۱
 خُورشِيد الْإِسْلَام، ۱۰۰
 خُورشِيد جَهَان، ۷۶
 خُورشِيد دِين، ۱۱۹
 خوشحال، ۳۶
 خوشحال خان خطک، ۱۰۵
 خوش خوش، ۸۶
 خوشدل، ۳۶
 خوش قدم، ۱۱۰
 خوش گو، ۱۱۵
 الْخَيَاط، ۹۰
 الْخَيَام، ۹۰
 الْخَيْر، ۸۱
 خَيْرَات عَلَى، ۵۹
 خِيراتِي، ۳۹
 خَيْرُالبَشْر، ۵۶
 خَيْرُالزَّمَان، ۱۰۱
 خَيْرُاللَّه، ۴۳
 خَيْرُالنسَاء، ۷۲
- خَيْرُاللهِ الْهَدِى، ۳۲
 خَيْرَان، ۱۱۸
 خَيْطُ الْبَاطِل، ۸۷
 - خَيْل (پسوند)، ۲۳
 د
 - دَاد (پسوند)، ۳۴
 دَادِعَى، ۵۹، ۳۵
 دار، ۱۰۵
 دارا، ۱۲۲
 دارا شَكُوه، ۸۸
 داغ، ۱۱
 داغ / تاغ، ۱۲۶
 دانی دنا، ۳۵
 داود، ۱۴، ۳۱، ۵۱
 داوود، ۲۳
 داود پتاس، ۲۳
 دجله، ۴۴
 دَحْمان، ۱۱۸
 دختر بس، ۶۹
 دُدَه خَدَايف، ۱۲۰
 دَدَه كَرْكُوت / دَدَه قُورْقُود، ۱۲۳
 دُرَانِى، ۱۰۵
 درَاهِم، ۷۱
 درد، ۱۱۶
 دُرُسْتَوَيْه، ۱۲۱
 دُرْ شَهُوار، ۷۵
 دریا، ۱۱
 دریاخان، ۴۴
 دَسْتِگَيْرِبِى، ۶۵
 دَسْوَقِى، ۶۳
 دَغْوُل / دُوْگُل، ۸۸
 دقِيقِ العِيد، ۸۶
 دَلْشَاد، ۷۵
 دَلْك، ۳۷

-
-
- ذوالرياسَّتين، ۱۰۴
 ذوالشَّمَائِلَيْنَ، ۱۰۴
 دُوالفقار، ۵۹
 ذوالقرَّنَيْنَ، ۱۰۴
 ذُوالنُورَيْنَ، ۵۷
 ذوالثُّنُونَ، ۱۰۴
 ذوالوزَّارَتَيْنَ، ۱۰۴
 ذواليمَينَيْنَ، ۱۰۴
 ذهَائَتْ عَلَى، ۴۷
 ذهب الدين، ۹۸
 ذبيان، ۱۱۸
- ر
- راحَة اللَّه، ۱۰۲
 راخمانينوف، ۱۲۰
 راز الهَّى، ۶۴
 رازى، ۲۳
 راس الغَابَة، ۸۷
 راضيه، ۶۲
 ربَّع، ۴۲
 ربَّيع، ۷۲، ۶۹، ۴۳
 ربَّيعى، ۴۲
 رَجَاء الْكَرِيم، ۱۰۳
 رَجَب، ۴۰
 رَجَبُ الْدِّين، ۴۱
 رجب على، ۶۰
 رِجْل الطَّاوُوس، ۸۷
 رحْمان بخش، ۴۳
 رحْمان داد، ۳۴
 رحْمن، ۱۱۴
 رحْمن الدِّين، ۱۰۳
 رَحْمَن اللَّه، ۱۰۲
 رحْمن قلوف، ۱۲۱
 رحْمن قلى، ۵۰، ۱۲۱
 رَحْمَانِي، ۲۵
- دلى، ۸۳
 دمت، ۷۳
 دمشق خان، ۴۳
 دمير، ۱۲۷
 دميراغ، ۱۲۹
 دميرچى، ۱۲۸
 دميرداغ، ۱۲۷
 دنانير، ۷۱
 دنكشاش، ۱۲۸
 دنيا، ۴۴، ۷۷
 دنيز، ۱۱
 دوران، ۳۸
- دورسون، ۱۲، ۳۸
 دورموش، ۳۸
 دوزى، ۱۱۷
 دوست محمد، ۵۶
 دوغان، ۱۲۶
 دوغرو، ۱۲۹
 دولتشاد، ۷۵
 دومدوز، ۱۲۹
 دونه، ۶۹
 دهلوى، اميرخسرو، ۸۴
 دهلى والى، ۲۶
 دیاموند، ۴۲
 ديباجة، ۸۸
 ديك الجن، ۸۵
 دين دوست، ۹۹
 دين يار، ۹۹
 ديوانه، ۸۳
 ديداد، ۳۵
- ذ
- ذِئْب، ۱۰
 ذَرْ، ۱۰
 ذوالرُّمَّة، ۱۰۴

-
-
- ross، ۱۱۲
روشن‌اختر، ۸۹
روشن‌جین، ۷۵
رونق جهان، ۷۶
رؤیا، ۷۶
ریاض، ۷۱
ریاض‌الاسلام، ۱۰۰، ۷۱
ریحانه، ۷۳
ریموند، ۱۱۴
- ز**
- زاویه، ۶۸
الْزَاهِد، ۲۷
زِباله، ۳۹
زُبُدة النساء، ۷۸
الرَّبِيب، ۸۵
زبیده بیگم، ۷۹
الْرُّبِيدی، ۲۴
زرافه، ۸۴
زراعی، ۷۸
زرین قلم، ۹۳
زَغْلُول، ۸۴
زَقَالْعَسْل، ۸۵
ذكریا، ۳۱، ۵۱
زَکِی، ۹
زکیه، ۶۲
زلف علی، ۸۴
زُلیخا، ۷۱
- زمخشی، ابوالقاسم محمود بن عمر، ۱۴
- زِمْزِمه، ۷۷
زنده، ۱۰۵
زنو، ۱۱۷
زهراء، ۶۲، ۷۲
زهره، ۷۴
زيادبن آبیه، ۲۰
- رحمونه، ۱۱۷
رَحْمَة الله، ۱۰۲
رحیمداد، ۳۴
رحیم دنا، ۳۵
رحیمی، ۲۴
رحسانا، ۱۲۲
رخشا، ۱۰۹
رَذْمان، ۱۱۸
رِزْق الله، ۱۰۲
- رستم، ۱۲۲، ۵۹
رستم - علی، ۵۹
رسوا، محمدهادی، ۸۰
- رسول، ۵۶
رسول بخش، ۵۶
- رشیدالدین، ۱۰۰
رضوان، ۵۲
- رضوانه، ۵۲
رضوی، ۶۷
- رفاعی، ۶۳
رُفْرُف، ۴۷
- رِفْعَة، ۱۱
رفیع، ۱۰۱
- رفیع الله، ۱۰۱
رفیعه، ۴۳
- رفیق اسلام، ۱۰۰
رُفَیَه، ۷۲
- رمضان، ۳، ۴۰، ۱۲۹
- رمضان اوغلو، ۲۲
رمضان علی، ۴۰
- رمضان عیدی، ۴۱
- روبی، ۱۰۹
روح الله، ۱۰۲
- روزبه، ۳۶
روزه، ۴۰

- زیارت، ۴۱
 زیب النساء، ۷۸
 -زی (پسوند)، ۲۳
 زیدان، ۱۱۸
 زین الدین، ۹۷، ۹۹، ۱۱۱
 زین العابدین، ۶۱، ۳۰
 زینب، ۷۲
 زینب الصغری، ۸۱
 زینت النساء، ۷۸
- ژ**
- ژاله، ۷۳
 ژنده پل، ۸۴
- س**
- سآل، ۱۰۵
 سابق الدین، ۱۱۱
 سات کندی، ۳۹
 ساتی، ۶۳
 ساتیل میش، ۶۲، ۶۳
 ساجد الرحمن، ۱۰۳
 ساریمساکوف، ۱۲۱
 ساغلام، ۱۲۹
 سببیت، سببیت، ۴۲
 سبحان بردى، ۳۵
 سبط حسن، ۶۱
 سببیط حیدر، ۶۱
 سببیط رسول، ۲۱
 سبکتکین، ۹۵
 سیت الahl، ۷۸
 سیت البدور، ۷۴
 سیت الیت، ۷۸
 سیت زینب، ۶۳
 سیت نفیسه، ۶۳
 سیتھم، ۷۸
 سحون، ۸۴
- سیدره، ۷۶
 سیدنا، ۶۹
 سدو، ۱۲۰
 سدوزی، ۲۳
 سراب، ۷۶، ۳۲
 سراج الاسلام، ۵۵
 سراج الحق، ۵۵
 سراج الدين، ۱۱۹، ۱۱۶، ۹۸، ۵۵
 سراج المولی، ۱۰۳
 سراج منیر، ۵۵
 سراویل البعیر، ۸۷
 سرحان، ۱۱۸، ۱۰
 السعاتی، ۹۰
 سعاد، ۷۱
 سعادة الاسلام، ۱۰۰
 سعدالدین، ۹۷
 سعدالله، ۱۰۲
 سعدی، ۱۱۵، ۳۴
 سعود، ۹
 سعید، ۱۲۰، ۱۰۱، ۹
 السُّکر واللیمون، ۸۶
 سکو، ۱۲۰
 سلاطین، ۷۱
 سلام الله، ۱۰۲
 سلامة / سلامت، ۱۱
 سلامت خان، ۳۲
 سلجوچ، ۱۲۶
 سلطان النساء، ۷۸
 سلم، ۱۱۳، ۱۱
 سلمی، ۷۱
 سلمان، ۵۸
 سلمی بنت ابی سلمی، ۱۵
 سلمن —> سلیمان
 سلوم، ۱۰۸

- سیاوش اوغلو، ۲۲
 سیاوش گیل، ۲۲
 سیبک، ۱۱۶
 سیبویه، ۱۲۱
 سیدالنساء، ۷۸
 سیدُ حُسَيْن شاه راشدی، ۶۸
 سید ذُلُّالفقار علی شاه بُخاری، ۶۸
 سیدةالنساء، ۶۲
 سیستان خانم، ۴۴
 سيفالاسلام، ۵۳
 سيف الدين، ۹۹
 سیف الرَّحْمن، ۱۰۳
 سیف الله، ۱۰۲
 سيف الملک، ۹۵، ۹۴
 سین دینو، ۳۵
ش
 الشاب الظَّرِيف، ۸۸
 الشاذلی، ۲۵، ۶۳
 الشاطِبی، ۲۴
 شافعی، ۱۲۰
 شاکره، ۷۰
 شاملو، ۱۰۵
 شأن الحق، ۱۰۳
 آلشاه جهانآبادی، ۲۴
 شاهزادی، ۷۷
 شاه مردان، ۵۸
 شاهوردی، ۵۹
 شاهین، ۱۰، ۷۵
 شبَان، ۱۰۹
 شبِل، ۹
 شبیلی، ۲۴
 شتاوی، ۴۲
 شجاع الدین، ۱۰۰
 شُجاعَت خان، ۳۲
 سلیم، ۶۳، ۱۰۱
 سلیمان، ۴، ۳۱، ۵۱
 سلیمان شکوه، ۸۹
 سلیمه، ۷۰
 سماع نور، ۶۸
 سماء، ۵۸
 سماءالدین، ۹۸
 سَمْرَائی، ۴
 سمعانی، ابوسعد عبدالکریم، ۲۴
 سمور کاش / سمور قاش، ۱۲۸
 سنان، ۱۲۳
 سِنان الدین، ۳۱
 سنجر، ۱۲۲
 سُنْدُس، ۴۷
 الْسِنْدُی، ۲۴
 سنقر، ۱۲۲، ۱۰
 سودائی ابیوردی، ۸۴
 سودا واتروala، ۹۱
 سورچکر، ۱۲۹
 سومرو، ۱۰۵
 سونا، ۷۵
 سونمز، ۱۲۷
 - سوی (پسوند)، ۲۲
 سُوَيَّد، ۲۹
 سُوَيْدَان، ۲۹
 سویل، ۷۵
 سویلا، ۸۶
 سوین، ۷۵
 سوینچ، ۷۵
 سِهَام، ۳۳
 سهروردی، ۶۳
 سهیل، ۱۱
 سیاوش، ۱۲۲

-
-
- شن آي، ۷۴
 شورش کشمیری، ۵۰
 شُریعْر، ۱۰۷
 شهاب، ۱۱۳
 شهاب الدین، ۹۷، ۱۰۹
 شهاب الدین احمد، ۹۵
 شهباز، ۸۵
 شهباز قلندر، ۸۵
 شَهْرالله، ۴۰
 شیخ، ۱۲۰
 شیخ الاسلام، ۹۲
 شیخ سلیم چشتی، ۶۳
 شیر، ۹
 شیراز الدین، ۱۱۹
 شیردل، ۳۲
 شیرزاد، ۹
 شیرویه، ۱۲۱
 شیرین، ۷۱، ۱۲۲
- ص**
- صابرہ، ۷۰
 صاحب بن عباد، ۱۶
 صائِم، ۴۰، ۱۲۹
 صائِم اوروچ، ۴۰
 صائِم ساع، ۱۲۹
 صائِمة، ۴۰
 صَبِّرْ جَمِيل، ۴۶
 صَبْعَان، ۱۱۸
 صِبْعَةُ الله، ۱۰۲
 صبورداد، ۳۴
 صَحْرَ، ۱، ۲۸
 صدر الدین، ۱۰۰
 صَدَقَه، ۶۸
 الصدیق، ۲۶
 صدیقی، ۶۶
- شجرة الدر، ۷۵
 الشَّرْ، ۸۱
 شِرافت علی، ۴۷
 شرف الادباء، ۹۴
 شرف الحكماء، ۹۴
 شرف الدين، ۶۳
 شریف الحسن، ۵
 شریک بن آعْور، ۱
 شش انگشت، ۸۳
 شخصت کله، ۸۸
 شَعْبَان، ۴۰
 شَعْبَان المله، ۴۱
 شعرانی، ۸۶
 شعروای، ۸۶
 شعیب، ۱۵، ۵۱
 شفیع الدین، ۹۸
 شفیعی، ۱۹
 شُکرالله، ۱۰۲
 شکرناز، ۷۵
 شکوفه، ۷۳
 شکیب، ضیاء الدین الف، ۵
 شَلَبَی / چلبی، ۳۷
 شمس الدین، ۹۷
 شَمْس الشِّعْرَ، ۹۴
 شَمْسُ الْضُّحْنَ، ۳۲
 شمس العارفین، ۶۴
 شمس العلماء، ۹۴
 شمسان، ۱۱۸
 شمس؛ شِمِيسَه، ۱۱
 شَمْسَ وَالْضُّحْنَ، ۴۶
 شمسه، ۷۴
 شمشک، ۱۱
 شمشه، ۷۴
 شن، ۹

ظ	
ظفرالله، ۱۰۲	صغری، ۸۱
ظلُّ الرَّحْمَن، ۱۱۰، ۱۰۳	صَفَرَ، ۴۰
ظلُّ الشَّيْطَان، ۸۷	صَفَرِبِی / بیک، ۴۰
ظهور الاسلام، ۱۰۰	صَفَرْ خوجه، ۴۰
	صَفْوَة الدِّین، ۱۰۰
ع	
عاسوه، ۱۱۸	صَفَیَ اللَّهُ، ۱۰۱
عاشق الله، ۱۰۲	صَفَیَة الدِّین، ۱۰۰
عاشق پاشازاده، ۲۲	صَقَرَ، ۱۰
عاشق علی، ۵۹	صَلَح الدِّین، ۱۰۹
عاشق محمد، ۵۶	صَلَة، ۶۸
عاشور، ۴۱	صَلَی، ۱۰۹
عاشورابگم، ۴۱	صُنْعَ اللَّهُ، ۱۰۲
عالی آراء، ۷۵	صَنْم، ۷۵
عامر، ۳۲	صَوْفِ الْكَلْبِ، ۸۷
عاشیه، ۱۵، ۳۸، ۶۲، ۷۲، ۱۰۸	صَوْفِی، ۶۶
عاشنه گل، ۷۳	صَوْفِیَه، ۹۰
عباس، ۵۷	صَیِفِی، ۴۲
عباسی، ۷۷	
عبد، ۶۳	ض
عبدالاکبر، ۴۸	ضَرَغَام، ۹
عبدالآمیر، ۶۰	ضَرِیر، ۸۲
عبدالاول، ۴۸	ضِیَاالْحَقِّ، ۱۰۳
عبدالائمه، ۶۱	ضِیاءُ اللَّهُ، ۱۰۲
عبدالباطن، ۴۸	ضَیِّفُ اللَّهُ، ۱۰۲
عبدالباقي، ۳۸	
عبدالبرهان، ۴۹	ط
عبدالتعاظم، ۴۹	طارق، ۵۷
عبدالجبار، ۵۰	طارق بن زیاد، ۵۷
عبدالجمیل، ۴۸	أَطْلَفُ حُسَيْنٍ، ۶۰
عبدالحسین، ۶۰	طالب، ۶۱
عبدالحق، ۵۰، ۱۲۳	طاہرہ، ۶۲
عبدالحمید، ۵۴	أَطْرَطُ طوشی، ۲۴
عبدالحی، ۳۸	طغرل، ۱۰، ۱۲۲
	طوبی، ۷۶

- عَبْدُ الدَّائِمِ، ٣٨
 عَبْدُ الدَّينِ، ٤٩
 عَبْدُ الرَّحْمَنِ، ١٢٠، ١٠٢، ٤٧، ٢٥، ٢٤
 عَبْدُ الرَّحْمَنِي، ٢٥
 عَبْدُ الرَّحْمَنِي، ٤٩
 عَبْدُ الرَّسُولِ، ٥٦، ٥٠
 عَبْدُ الرَّضَا، ٦١
 عَبْدُ الرَّقِيبِ، ٤٨
 عَبْدُ الرَّهْرَاءِ، ٦٢
 عَبْدَ السَّادَاتِ، ٦١
 عَبْدُ اللَّسْبِحَانِ، ٤٩
 عَبْدُ السَّلَامِ، ١٠٨
 عَبْدُ الصَّادِقِ، ٦١
 عَبْدُ الصَّانِعِ، ٥٠
 عَبْدُ الصَّبَورِ، ١١٧
 عَبْدُ الصَّلَيْبِ، ٤٩
 عَبْدُ الصَّمَدِ، ٣١
 عَبْدُ الظَّاهِرِ، ٤٩، ٤٨
 عَبْدُ العَزِيزِ، ١٠٨
 عَبْدُ الْعَظِيمِ، ١٠٨، ٣١
 عَبْدُ الْعَفَّارِ، ٤٨
 عَبْدُ الْغَفُورِ، ١٢٠
 عَبْدُ الْفَتَّاحِ، ١٠٨
 عَبْدُ الْفَتْحِ، ٤٩
 عَبْدُ الْقَادِرِ، ١٠٨
 عَبْدُ الْقَادِرِ گیلانی، ٦٥، ٣٥
 عَبْدُ الْقَوَىِ، ٣١
 عَبْدُ الْكَافِىِ، ٤٨
 عَبْدُ الْكُنْبَدِ، ٣١
 عَبْدُ اللَّطِيفِ، ٤٨
 عَبْدُ اللَّهِ، ١٢٠، ٥٠، ٤٧
 عَبْدُ الْمَجَادِ، ٤٨
 عَبْدُ الْمَحْمُودِ، ٤٨
 عَبْدُ الْمَسِيحِ، ٤٩
- عَبْدُ الْمُصَبَّرِ، ٤٨
 عَبْدُ الْمُعْطَىِ، ١١٧
 عَبْدُ الْمُوْمَنِ، ١١٧
 عَبْدُ الْمَهْدِىِ، ٦١، ٥٠
 عَبْدُ النَّبِيِّ، ٥٦، ٥٠
 عَبْدُ التَّعِيمِ، ٤٧
 عَبْدُ التَّنْعِيمِ، ٤٧
 عَبْدُ الْهَادِىِ، ٣١
 عَبْدُرَبِّ الرَّضَا، ٥٠
 عَبْدُ رَبِّ النَّبِيِّ، ٤٩
 عَبْدَرَبِّهِ، ٤٩
 عَبْدُ عَلَىِ، ٦٠
 عَبْدُهُ، ٥٥، ٤٩
 عَبِيدُ اللَّهِ، ١٢١، ١٠٨، ٤٩
 عَبِيدُ اللَّهِ أَخْرَارِ، ٦٤
 عَتْرَتُ حَسِينِ، ٦١
 عَتْرَتُ عَلَىِ، ٦١
 عَتِيقُ اللَّهِ، ١٠١
 عُشَّانِ، ٥٧
 الْعَجَمِىِ، ٢٥
 عَجُوزَالْيَمَنِ، ٨٧
 عَدَرُوهِ، ١١٨
 عَدَلَتِ / عَدْلَتِ، ٧٦
 عَدْنَانِ، ١١٨
 عَدَوَ آسْكُتِ، ٦٩
 عَدِيدَالْأَلْفِ، ٨٨
 عَذْبَانِ، ١١٨
 عَذْرَاءِ، ٧١
 عَرَاقَ خَاتُونِ، ٤٤
 عُرْسَ، عُرْسَانِ، ٤١
 عَرْفَىِ، جَمَالُ الدِّينِ سِيدِي مُحَمَّدِ، ٥٣
 عَرْقُ الْمُؤْتِ، ٨٧
 الْعُرْوَةُ الْوُثْقَىِ، ٤٦
 عُرْوَةِ، ٨

عَزَّالْبَتُول،	۶۲
عِزَّالدُولَه و الدِّين،	۹۵
عَزَّوْج،	۱۰۸
عَزُّوز،	۱۰۸
عَزَّة،	۱۲۰
عَزِيزُالصَّمَد،	۱۰۳
عَسْكَر،	۳۷
عُسَيْرَان،	۱۱۸
عَشَرَةُ الْمُبَشَّرَه،	۵۷
عِصْمَه،	۱۱
عِضَدُ الدُّولَه،	۹۵
عَطَالَلَه،	۱۰۱
عَطَاءُ حَسَين،	۳۵
عَطَاءُ مُحَمَّد،	۳۵
عَطِيَّةُ اللَّهِ،	۳۴
عَظُوم،	۱۰۸
عَفَاف،	۱۰۹
عَقَاب،	۱۰
عَقْبَى،	۶۳
عَقْلَان،	۱۱۸
عَقْلَمَه،	۱۰
عَقِيقُ الدِّين،	۹۸
عَكَاشَه،	۶۳
عِكْرِمَه،	۱۰
عَلَامَه حَلَى،	۹۲
عَلْكَا،	۱۱۸
عَلُوش،	۱۰۸
عَلَّمُون،	۱۱۷
عَلَوى،	۶۷
عَلِيٌّ،	۱۲۲
عَلِيٌّ الصَّغَرُ(ع)،	۶۱
عَلِيٌّ اوندر،	۱۲۵
عَلِيٌّ بْنُ ابِي طَالِبٍ(ع)،	۴۳
عَيْدُ مُحَمَّد،	۴۱
	۶۱
عَلِيٌّ جَن،	۱۰۹
عَلِيٌّ - حَيْدَر،	۵۸
عَلِيٌّ رَضَا(ع)،	۶۱
عَلِيٌّ - شَيْر،	۵۸
عَلِيٌّ قَل،	۶۰
عَلِيٌّ گَل،	۵۹
عَلِيٌّ مُحَمَّد،	۱۲۰
عَلِيٌّ مُخْمَدُوف،	۱۲۰
عَلِيٌّ مَدَد،	۶۲
عَلَيُوش،	۱۰۸
عَلَيْيَار،	۵۹
عَمْر،	۱۴
عَمْر، ۱۶، ۲۶، ۳۳، ۵۷	۳۳
أَعْمَر،	۲۱
عَمَرَالدِين،	۹۸
عَمَرَانَه،	۷۱
عُمَرُ مُصْطَفَى،	۲۹
عَمْرُو،	۳۲
عُمَيْر،	۳۲
عَنَادَل،	۷۱
عِنَائِيْتُ الرَّحْمَن،	۳۶
عِنَائِيْتُ الرَّحِيم،	۳۶
عِنَائِيْتُ خَان،	۳۲
عِنَائِيْتِ كِيرِيا،	۱۰۳
عِنَبرِين قَلْم،	۹۳
عَنْدَلِيب،	۱۱۶
عَوَض،	۴۰
عُوكَش،	۶۲
عَيْادَه،	۴۱
الْعَيَادَه،	۴۱
عَيْادِي،	۴۱
عَيَاضَه،	۴۰
الْعَيَد،	۴۱
عَيْدُ الْكَلَب،	۸۹
عَيْدِ مُحَمَّد،	۴۱

- غلام غوث بگم، ۶۵
 غلام فریدالدین، ۶۶
 غلام قادر، ۶۵
 غلام کاظم، ۶۱
 غلام کبریاء، ۱۰۳
 غلام محبی الدین النسابگم، ۶۵
 غلام مُرتضی، ۳۱
 غلام مرشد، ۶۶
 غلام مُصطفی، ۳۱
 غلام معصوم، ۶۱
 غلام معین الدین، ۶۶
 غلام نبی، ۵۰
 غلام همدانی، ۶۳
 غلام یاسین، ۵۶
 غَمْدان، ۱۱۸
 غوث اعظم، ۶۵
 غوث بخش، ۳۵، ۶۵
 غوث - دنا، ۶۵
 غوّثیه، ۶۵
 الغول، ۸۷
 غیاث الدین، ۹۶
- ف**
- فارالذهب، ۸۵
 فاروق، ۵۷
 الفاروق، ۲۶
 فاروقی، ۶۶
 فاطمه، ۱۰۸، ۱۰۹
 فاطمه(س)، ۲۵، ۳۱، ۶۱، ۷۲
 فاطمه گل، ۷۳
 فاطمی، ۲۵، ۶۷
 فتاحی، ۱۱۶
 فتح الله، ۱۰۲
 فتحعلی، ۴
 فتحعلی، ۵۹
- عیدو، ۴۱
 عیسی، ۵۱
 عیسی، حضرت، ۱۴
 عیسی المیسیح، ۹۴
 عیسی خیل، ۲۳
 عیشوشہ، ۱۰۸
 عین الحیاہ، ۷۶
 عین الزمان، ۱۰۱
 عین الله، ۵۹، ۱۰۱
 عیوشہ، ۱۰۸
- غ**
- غِربال لِکُذُوب، ۸۸
 غُرَّة الرمان، ۱۰۱
 غریب نواز، ۶۴
 الغریق، ۹۴
 غزاله، ۷۴
 غزالی، ۱۲۰
 غزنی خان، ۴۳
 غَسیل الملائکه، ۹۴
 غَضَنْفر، ۹، ۵۸
 غَفار، ۴۸
 غَفور، ۴۸
- غفورف —> گفورف
- غلام آل محمد، ۶۲
 غلام بیک، ۳۹
 غلام جیلانی، ۶۵
 غلام دستگیر، ۶۵
 غلام رسول، ۵۶
 غلام رضا، ۶۱
 غلام سیدین، ۶۰
 غلام شبیب، ۶۰
 غلام عربی، ۵۶
 غلام غریب نواز، ۶۶
 غلام غوث، ۶۵

-
-
- فَضْلُ أَحْمَد، ۳۶
 فَضْلُ الرَّزْاق، ۳۶
 فَضْلُ الرَّسُول، ۵۶
 فَضْلُ الْغَنِي، ۳۶
 فَضْلُ اللَّه، ۳۶
 فَضْلُ الْمَثَان، ۳۶
 فَضْلٌ اِمَام، ۶۱
 فَضْلُ رَبِّي، ۳۶
 فَضْلٌ عَلَى، ۳۶
 فَضْلِيَّة، ۷۶
 فَطْوُش، ۱۰۸
 فَطْوُم، ۱۰۸
 فُطَيْطُوم، ۱۰۸
 فَقِير، ۶۶، ۹۳
 فَقِيرُ الدِّين، ۹۸
 فَلَاح، ۴۲
 فَلَافِل، ۸۵
 فَلَك، ۷۴
 الْفَلَهْلَوَان، ۹۲
 فَنَاء فِي اللَّه، ۶۴
 فَنْجَان، ۷۷
 فَوْتَى، ۱۰۹
 فَهْدٌ، ۹
 الْفَهْدُ، ۸۴
 فَيْرُوز، ۱۱۰
 فَيْضُ الْحَسَن، ۶۰
 فَيْضُ الرَّحْمَن، ۳۶
 فَيْطَمَه، ۱۰۸
 فِي فِي، ۱۰۹
 فِينِديک / فندق اغلوفهرتن، ۱۲۴
- ق**
- قاتل الجوع، ۸۸
 قاجار، ۱۰۵
 قادرقلی، ۵۰
- فتح مبارک، ۱۱۴
 فتحیه، ۹۹
 فتعلی ————— فتعلی
 فتنه، ۷۵
 فُتو، ۱۰۹
 فُتیّیح، ۱۰۸
 فخرالدین، ۲۴
 فخرِ امام، ۶۱
 فخری، ۲۴
 فَدَاحُسَيْن، ۶۰
 فراق، ۱۱۶
 فران، کریستیان مارتین، ۱۳
 فَرْحَون، ۱۱۷
 فرخزاد، ۳۶
 فرخ سیر، ۸۹
 فرختنده اختر، ۸۹
 فردوس، ۷۶
 فردوسی، ۳۴
 فَرْزَدَق، ۸۵
 فرشته، ۵۱، ۷۷
 فرفور، ۸۴
 الْفَرْغَانِي، ۲۴
 فَرْوَان، ۱۱۸
 فروزِ دین، ۹۸
 فرید، ۱۱۴
 فَرِيدُ الْاسْلَام، ۱۰۰
 فریدالدین، ۹۶
 فریدالنساء، ۶۶
 فریدون، ۹۶، ۱۲۲
 فریده، ۷۶، ۱۱۴
 فُرْیَعَه، ۱۰
 فصیح الرحمن، ۱۰۳
 فَضَائِلُ عَلَى، ۵۹
 فَضْلٌ، ۱۱

- القلانيسي، ۹۰
 قَلْقَشَنْدِي، شهاب الدين، ۲۶، ۱۰۱، ۱۱۰
 قلندر، ۶۶
 قلندر بخش، ۳۵
 قُلْ هُوَ اللَّهُ، ۴۶
 قليچ على، ۵۹
 قمْحان، ۱۱۸
 فَمَرَّ الْدِينُ، ۳۲، ۴۳
 قندعلى، ۵۹
 قُنْصُلُ الْكِلَابِ، ۸۸
 قَنْصُوهُ، ۱۱۲
 قنسوه خمسايه، ۱۱۲
 قُنْدُنْدُ، ۲۸
 قواريري، ۲۴
 القواريري، ۹۰
 قوت القلوب، ۷۶
 قوج على، ۶۰
 قُوييْرِ، ۱۰۸
 قهطان، ۱۱۸
 قيسار الهدى، ۱۰۰
 قيماز، ۱۲
 قَيْمَ الْجَوزَيَّةِ، ۹۲
- ك**
- كارتال، ۱۲۶
 كاسكل، ۱۷
 كاظمي، ۶۷
 كافرك، ۱۰۹
 كافور، ۱۱۰، ۲۷
 كافي، ۶۹
 كاكاخيل، ۲۳
 كام دين، ۹۶
 كامران، ۳۶
 كاميرو، ۸۸
 كايا، ۱۲۹
- قادروه، ۱۱۸
 الْفَادِرِي، ۲۵
 قادرى بگم، ۶۵
 قاسم / جاسم، ۱۱۸
 الْفَاضِمِيرِي، ۲۵
 قباقولاک، ۸۳
 قبچاق، ۱۰۵
 قبلان، ۹
 قبلان بيگ بن شيربيگ، ۳۱
 الْقَيْبِحَهِ، ۲۷
 قدرت الله، ۱۰۲
 قدرت خدا، ۵۰
 قُدُورُ، ۱۰۸
 قراسنقر، ۱۰
 قراقويونلو، ۸۲
 قراگوز، ۱۱۲
 قرايلك، ۸۵
 قُرْبَانَ عَلَىِ، ۶۰
 قربان وردی، ۴۱
 الْقُرْشِيِّ، ۲۳
 قَرَطْوَطِ، ۸۴
 قرقاش، ۸۳
 قره کائوگلان، ۲۲
 قُرْءَالْعَيْنِ، ۷۶
 قُرَيْشِيِّ، ۶۶
 قزاوغلو، ۲۱
 قزل جا، ۱۱۲
 قصب السُّكَّرِ، ۸۵
 قُصْرُوَهُ، ۱۱۲
 قطائف، ۸۵
 قَطَامِيِّ، ۱۰
 قُطْبُ الْعَالَمِ، ۱۰۱
 قطب النساء بگم، ۶۶
 الْقُطَطِيْطِ، ۸۴

-
-
- کنعان، ۵۱
 کنن / کنان، ۵۱
 کنیز، ۶۲، ۷۲
 کَوَاكِبِی، ۲۴
 کوپرولو، ۱۲۵
 کوپرولوزاده، ۲۲، ۱۲۴
 کوتلو، ۹، ۳۶
 کوتون، ۳۲
 کوثر، ۷۶
 کوراوجلو، ۲۲
 کورتاران، ۱۲۹
 کورت / قورت، ۱۰
 کورک ماس، ۳۷
 کوزگارتان، یوهان گوتفرید لودویک، ۱۷، ۱۳
 کوک، ۱۲۶
 کوکا، ۹۳
 کوکبورو، ۸۴
 کول کدیسی، ۸۷
 کومرو، ۷۵
 کهندل، ۳۲
 کیزیل، ۸۳
 کیقباد، ۱۲۲
 کی گوسوز ابدال، ۶۴
 کیهان، ۴۴، ۷۷
گ
 گارسن دوتاسی، ۱۰۳، ۱۲، ۴، ۲
 گچی، ۷۴
 گدی، ۶۹
 گرگ، ۴۰
 گزدیرن، ۱۲۹
 گفورف / غفورف / گپورف، ۱۲۰
 گل، ۱۱۶
 گل بدن، ۷۳
 گلبرگ، ۷۳
 کائتانی، لئونه، ۲، ۴، ۱۷، ۴۹
 کائنات حانیم / خانم، ۷۷
 کُبْری، ۸۱
 کپلان، ۱۲۶
 کُشِیر عَرَّة، ۸۹
 کَحْلَان، ۱۱۸
 کِدِیا، ۱۲۰
 کُجَاع النَّمْل، ۸۵
 کِرَامَت خان، ۳۲
 کرامرز، هندریک، ۹۶
 کرم، ۳۳
 کرم علی، ۵۹
 کریم خان زند، ۱۰۵
 کَرِيم عَبْدُالْجَبار، ۴۸
 کریمه، ۷۲
 کُشَاجِم، ۱۱۹
 کشله، ۳۹
 کشمش، ۷۷
 کشور، ۴۴
 کفاح، ۳۳
 کفاية، ۶۹
 کُفری، ۱۱۵
 کفشدل، ۳۲
 کفشدل، ۳۲
 کفشدل، ۳۲
 کفشدل، ۳۲
 کفشدل، ۳۲
 کفشدل، ۳۲
 کفشدل، ۳۲
 کفشدل، ۳۲
 کفشدل، ۳۲
 کفشدل، ۳۲
 کفشدل، ۳۲
 کفشدل، ۳۲
 کفشدل، ۳۲
 کفشدل، ۳۲
 کلْب / چلب، ۱۱۸، ۱۰۲، ۳۹
 کلب آلائِمَة، ۶۱
 کلب علی، ۶۰
 کلثوم شمائل، ۸۹
 کلیم الله، ۲۶، ۵۱
 کمال الدین، ۹۹
 کمانگر، ۹۰
 کُمین، ۱۰
 کنبوه، ۱۰۵

- گون کوت، ۳۶
 گونگور، ۱۲
 گوون، ۱۲
 گوهر، ۷۵
 گوهرشاد، ۷۵
 گویتن، ۸۵
 گیتی، ۷۷
 گیز، الما، ۶
 گیک، ۷۴
 گیلانی، عبدالقادر، ۸۵
- ل**
- لاجین، ۱۲۲
 لاله، ۸۰، ۷۳
 لُبْنی، ۷۱
 لِحْيَة التَّيْس، ۸۷
 لَرِبِّه، ۴۲
 لَوَار، ۸۳
 لَرْق، ۸۳
 لسان الدين، ۹۶
 لَسْوُود، ۸۳
 لَطَائِف، ۳۲
 لُطف الْبَرِّی، ۳۶
 لُطف اللَّه، ۳۶
 لُطف علی، ۵۹
 لَطِیف، ۳۲
 لَطِیم الشَّیطَان، ۸۷
 لغاری، ۱۰۵
 لَقَیْط [۴، ۱۱۴]
 لله، ۸۰
 لله میمونه، ۸۰
 لَمْیَن، ۵۵
 لَنْدُولْسَی، ۲۴
 لنسته، ۱۲۰
 لودی، ۱۰۵
- گلبن، ۷۳
 گل بهار، ۷۳
 گل پری، ۷۳
 گلچین، ۷۳
 گلرخ، ۷۳
 گل رعناء، ۷۳
 گلرنگ، ۷۳
 گلرو، ۷۳
 گلستان، ۷۳
 گل سرن، ۷۳
 گلشن، ۷۳
 گل عذار، ۷۳
 گل فلز، ۷۳
 گنج شکر، ۸۶
 گنج، ۱۲۹
 گنچر، ۱۲۷
 گوبیدلن، ۱۲۱
 گوچ بیلمز، ۱۲۷
 گورپیتار، ۱۲۹
 گورجین، ۷۵
 گوزدورن، ۱۲۹
 گوزو بیوکزاده، ۸۳
 گوک ترک، ۱۲۶
 گول بنگ، ۶۸
 گول اگل دالی، ۷۳
 گولگه، نوری، ۱۲۹
 گولومسر، ۷۵
 گومش، ۱۱
 گون، ۱۱، ۱۲۶
 گون آی، ۷۴
 گونانزا، ۳۹
 گوندوغموش، ۳۷
 گون دیک، ۱۲۷
 گونش سوی، ۱۲۵

الْمُتَبَّنِي، ۸۹	لوسین، ۱۱۴
مِثْقَال، ۱۱۰، ۱۱۱	لوگال، ۱۲۶
مُجْتَبَى، ۶۰	لَوْلَوَةَ، ۷۵
مُجَبِّرُ الدِّينِ، ۱۱۱	لُونْتَ، ۳۲
مُحِبُّ الْنَّبِيِّ، ۵۶	لُونْدَ، ۱۰۵
مُحِبٌّ عَلَىِ، ۵۹	لِيَتَمَانَ، اَنُو، ۴۲
مُحْبُوبَ، ۷۰، ۱۰۱	لِيَثُ، ۹
مُحْبُوبَةَ، ۷۰	لَيْلَ الْشِّتَاءِ، ۸۷
مُحَدَّثَه، ۶۲	لَيْلُ النَّهَارِ، ۷۷
مُحَرَّابَ، ۶۸	لَيْلَةُ الْقَدْرِ، ۴۱
مُحَرَّمَ، ۴۰	لِيلِي (لِيلِي)، ۱۰۹، ۷۱
مُحْسِنُ، ۹، ۳۱، ۶۱	م
مَحْفُوظَ، ۹	مَاجِدَ، ۴۸
مِحْمِيثَ، ۵۳	مَاقِهَائِيَ، ۳۸
مُحَمَّتُ اكِي بُورَكَ، ۱۲۵	مَارْتَى، پِيِّ، ۵
مُحَمَّدَ، ۳۰، ۳۹، ۵۲، ۱۰۸، ۱۲۰	المَازِنَ، ۱۰
مُحَمَّدُ اخْتَرَ، ۵۳	ماشِاءَ اللَّهِ، ۴۶
مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنَ (عَجَ)، اِمامُ دوازدهم، ۶۱	مَالِكَ، ۵۱
مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىِ (عَ)، اِمامُ نَهْمَ، ۶۱	مَامَادِيَ، ۱۲۰
مُحَمَّدُ الدَّامِشِقِيُّ الْكُوفِيُّ، ۲۳	مَامُوَ، ۵۳
مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّهِ، ۲۰	مَامُونَ، ۱۴
مُحَمَّدُ حَمِيدَ اللَّهِ، ۵۳	مَانَدَهُ، ۳۸
مُحَمَّدُ خَانِ جَمَالِيَّ، ۱۰۵	مَاهَ، ۷۴، ۱۱
مُحَمَّدُ دُوستَ، ۵۶	مَاهِبَارَهُ، ۷۴
مُحَمَّدُ رَسُولِ اللَّهِ، ۵۶	مَاهِ پِيَكَرَ، ۷۴
مُحَمَّدُ عَلَىِ، ۱۲۱	مَاهِ دَخْتَ، ۷۴
مُحَمَّدُ غُوثَ، ۶۵	مَاهِرَخُ، ۷۴
مُحَمَّدُ قَلَىِ، ۵۶	مَاهِمَ، ۷۴
مُحَمَّدُوَهُ، ۱۱۸	مَاهِينَ، ۷۴
مُحَمَّدَةَ، ۵۴	ماءِ السَّمَاءِ، ۸۸، ۷۶
مُحَمَّدِيَّ، ۵۴	مَبَارِكَ زَادِيَّ، ۲۲
مُحَمَّدِيَّارَ، ۵۶	مَبَارِكَهُ، ۶۲
مُحَمَّودَ، ۵۴	مُبُرُوكَ، ۱۱۰
مُحَمَّودُ الْنَّبِيِّ، ۵۶	مَبْرُوكَهُ، ۱۱۰

- مسعود النساء، ٧٩
 مِسْكَوَيْه، ١٢١
 المَسْلُوخ، ٩٤
 مسيح، ٥١
 مسيح الزمان، ٩٤
 مَشِيش، ٨٤
 مصابيح، ٧١
 مصباح الكرييم، ١٠٣
 مُضَحْف، ٦٨
 مصر بگ، ٤٣
 مصطفى كمال، ١٢٥
 مُصَيْنَك، ١٠٩
 مَطِير، ٤٢
 مُظَفَّر، ٩
 معاويه، ٨، ١
 معتزله مُعْتَزِلِي، ٢٤
 معراج، ٤١
 مِعْرَاج الدِّين، ٤١
 معصوم، ٦١
 معصومه، ٦٢
 مُعِين، ٩
 معين الدين النساء بگم، ٦٦
 معيني، ٦٤
 مغول، ١١٢، ١٠٥
 مُغَيْرَة بن شُعْبَه، ٨
 مفتى زاده، ٢٢
 مَفَيِظُ الدِّين، ٩٨
 المُقَنْعَنْ، ٨٦
 مكه، ٤٣
 مكه بگ، ٤٣
 مگومدوف، ١٢٠
 ملاحه، ٧٠
 ملائكه، ٧٧
 الْمَلَائِكَه، ٢٧
 محمود هدائی، ٦٣
 محمودة، ٥٤
 مُحْنَى الدِّين، ٦٥
 محى الدين النسابگم، ٦٥
 مخدومزاده، ٦٤
 مخفی، ١١٥
 مَحْلُوف، ٢٩
 مُدَّثِّر، ٥٥
 مُدِّي / مودی، ١٠٩
 مدینه، ٤٤
 مدینه خان، ٤٣
 مُرْ، ٢٨، ٣٩
 مراد فرید، ١١٤
 مرا، ٧٤
 مرتضى، ٣، ٦٠، ١٠٩، ١٢٠
 مرتلا، ١٢٠
 مرجان، ١١٠، ١١١
 مَرْحَبا، ١١٠
 المرسى، ٦٣
 مرضيه، ٦٢
 مروان بن الحكم، ٢٠
 مَرْوُزِي، ٢٤
 مُرْوِقَه، ٧٦
 مريم، ٤٣، ٧١
 مریم بی، ٨٠
 مُرَمَّل، ٥٥
 مژگان، ٧٨
 مژن، ١٠٩
 مساوات، ٣٣
 مستفيض الرحمن، ١٠٣
 مستوره، ٧٩
 المُسْتَوْفِي، ٩٠
 مَسَرَّت، ٣٧
 مسعود، ١١٠، ٩

-
-
- موسوی، ۶۷
موسیقار، ۱۱۷
موصلی، ابراهیم، ۱۴
مولی ادریس، ۹۲
مولانا، ۹۲
مولانا نقانقی، ۵۰
مولود / مولوت، ۴۱
مولودیه، ۴۱
مولوی، ۶۸، ۴۶
مولوی فضل، ۹۲
مولوی کامل، ۹۲
موم چو، ۱۲۸
مهبانو، ۷۸
مهتاب، ۷۴
مهتاب الدین، ۹۸
مهتاب / مهتاب، ۳۲
مهدی، خلیفه عباسی، ۱۶
مهدی قلی، ۶۱
مهربانو، ۷۸
مهردلخان، ۳۲
مهرماه، ۷۴
مهری، ۴۱
مهسَّتی / مَهَستی / مَهْسِتی، ۷۸، ۷۴
مهلقا، ۷۴
مهناز، ۷۵
میان خیل، ۲۳
میرعلی، ۵۸
میزان الرحمن، ۱۰۳
میزان بخش، ۴۳
میکائیل، ۵۱
میم، ۵۳
مینا، ۱۰
ن
نادر الزمان، ۹۳، ۱۰۱
- ملک، ۷۷
ملک الشعرا، ۹۳
ملک (ملائک)، ۵۲
ملوک، ۷۱
ملی خوق، ۱۱۱
مبتابی یف، ۱۲۱
ممتأز، ۱۰۹
ممتأزالرحمن، ۱۰۳
ممدو، ۱۲۰
میش، ۱۰۸
ممُو، ۵۳
مُنْتَی، ۳۷
مناره، ۶۸
مِنَّتْ عَلَى، ۵۹
المُتُوف، ۸۶
مُنْجِيَة، ۱۱۳
مندرس، ۳۳
منسه (منسی)، ۱۱۳، ۴۶
مُنْشَی، ۹۰
مُنْصُور، ۱۲۰، ۲۱
منصورالدین، ۹۸
منگلی احمد، ۸۳
منگوبردی، ۳۵
مُنَور، ۹
مِنَّةَ اللَّهِ، ۳۴
منیر، ۵۵، ۷۰
منیرالدین، ۵۵
منیره، ۵۵
منیشه، ۱۲۲
مُنْيَةَ الْمُنْنَی، ۷۶
موتلو، ۳۲
موسى، ۵۱
موسى، حضرت، ۲۶
موسى الكاظم(ع)، ۶۱

-
-
- نَذِير، ۵۵
 نَذِير احمد، ۵۵
 نَرْگُس، ۷۳
 نَرْگُس خانم، ۷۹
 نَرْمِين، ۹
 نَزِيْه، ۷۰
 نَسِيمُ الْحَقِّ، ۱۰۳
 نَصْر، ۱۱
 نَصْرالله، ۹۷
 نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ، ۴۵
 نُصْرَة، ۱۱
 نَصْوُح، ۴۶
 نُصَيْب، ۱۶
 نَضْر، ۱۱
 نَظَامُ الْحَقِّ، ۱۰۳
 نَظَامُ الدِّينِ اولیا، ۶۴
 نَعْمَانی، ۲۴
 نَفْطُويه، ۱۲۱
 نَفِید، ۴۳
 نَفِیْسَه، ۷۲
 نقاب العَنْزَ، ۸۷
 نَفَوَی، ۶۷
 نقی، ۶۱
 نَفَیْیَان، ۱۱۸
 نَمِرْ؛ نَمْر، ۹
 نواب زاده، ۲۲
 نواز علی، ۵۹
 نوح، ۵۱
 نور الباقي، ۱۰۳
 نور الْحَسَن، ۶۰
 نور الدین، ۹۹، ۷۰
 نور الله، ۱۰۲، ۵۹
 نُورَ النَّبِیِّ، ۵۶
 نور النساء، ۷۳
- نادرالعصر، ۹۳
 نادرپور، ۲۲
 نادعلی بگ، ۶۲
 نادیده، ۷۶
 نارنج، ۷۷
 نازلی، ۷۵
 نازی، ۷۵
 ناصِر الدُّولَه و الدِّين، ۹۵
 ناصِر الدِّین، ۹۷
 ناظِم، ۹
 نامور، ۳۶
 ناهید، ۷۴
 نایاب الدین، ۹۸
 نبات، ۷۳
 نباہت، ۷۰
 نبی بخش، ۳۵، ۵۶
 نبی بخش خان بلوچ، ۱۰۵
 نجابت، ۷۰
 نجات اوغلو، ۲۲
 نجات زاده، ۲۲
 نجات گیل، ۲۲
 نجاح، ۱۱۰
 النَّجَار، ۲۷
 نجف، ۴۳
 نجم، ۱۱
 النَّجْمُ الثَّاقِبُ، ۴۶
 نجم الدین کبری، ۴۷
 نَجْمُ الْغَنِیِّ، ۱۰۳
 نجمه، ۷۴
 نجی الله، ۱۰۱
 نخواسته، ۶۹
 ندال، ۳۳
 نَدِیْمُ اِسْلَام، ۱۰۰
 نذر اِسْلَام، ۱۰۰

-
-
- هاینریش، ولفهارت، ۶
- هیبَة اللہ، ۳۴، ۱۰۱
- هپشن، ۷۵
- هدایت الحقّ، ۱۰۳
- هِدایت خان، ۳۲
- هراتی، ۲۴
- هِرَوی، ۲۴
- هِرَة الرَّمَاد، ۸۷
- هزار، ۷۴
- هزار اسب، ۸۸
- هُس، ۱۱۸
- هستی، ۷۷
- هکذا، ۸۶
- هلال، ۷۴
- همایون، امپراتور مغول، ۴۹
- همسّه، ۷۸
- همینبس، ۶۹
- هندال، ۳۷
- هود، ۵۱
- هورگرونیه، اسنوک، ۱۱۳، ۱۱۹
- هوشنگ، ۱۲۲
- هیام، ۳۳
- هیشم، ۱۰
- ی**
- یادالله کیومرث، ۱۲
- یادعلی، ۵۹
- یادگار علی، ۵۹
- یارمحمد، ۵۳
- یازان سوی، ۱۲۵
- یازیچی اوغلو، ۲۲
- یاسمن، ۷۳
- یاسوی، ۲۴
- یاسین، ۵۵
- یاشات، ۱۲۹
- بُورآلُهُدی، ۳۲، ۵۶
- نوران، ۱۱۸
- نوربخش، ۳۵
- نورتن، ۷۳
- نورجهان، ۷۶
- نورجان / هان / خان، ۷۳
- نورعلی، ۵۹
- نورُعَینی، ۷۶
- نوریه، ۷۰، ۹۹
- نون، ۱۰۵
- نووی، یحیی بن شرف الدین، ۱۵، ۳۰
- نُویْھی، ۲۵
- نهرو، ۳۳
- نیکوسر، ۸۹
- نیلوفر، ۷۳
- و**
- وَجْهُ الْكَبِش، ۸۷
- وَداد، ۱۱
- الْوَرَاق، ۹۰
- الْوَرْد، ۸۵
- وَسْمَی، ۷۰
- وطن سور، ۱۲۸
- وطواط، ۱۱۵
- وقارالنساء، ۱۱۴
- ولایت خان، ۳۲
- ولی، ۶۶
- ولی اللہ، ۶۶
- وِیْس، ۵۸
- وِیْسُل، ۵۸
- ویلد، استفان، ۶، ۱۱۷
- ه**
- هارون الرشید، ۱۵
- هاشم، ۲۳، ۱۱۳
- الْهَاشِمِی، ۲۳

يَعْمُور، ٣٧	يَاشَار، ٣٨
يَعِيش، ١٢، ٣٧	يَاغُمور، ١١، ١١١
يِگَانَه، ٧٦	يَاقوٰت، ١١٠
يَلْدِيرِيم / ايلدریم، ١١، ١٢٣	يَاورُعلَى، ٥٩
يَلْدِيز / ايلدیز، ١١، ٧٤، ١٢٦	يَاوز، ١٢٣
يَلْمَاز، ٣٧	يَبْقَى (يَبْقَى)، ٣٨
يَمْلَى خَاء، ٥٨	يَتَر، ٦٩
يَمُوت، ٣٨	يَحِيَّى، ١٤، ٣١، ٣٧، ٥١
يَنْر، ١٢	يَحْلَف، ٢٩
يَنْي شَهْر لَى اوْغلو، ١٢٥	يَدَالَّه، ٥٩، ١٠١
يُورْدَأِيدِين، ١٢٨	يَزْدَان بَخْش، ٣٤
يُورْدَاتَاب، ١٢٨	يَزْدَان يَار، ١٠٤
يُورْدَاكُول، ١٢٨	يَزِيد، ١٢
يُورْدَانُور، ٧٣	يَسَار، ١١٠
يُوسَف، ٣١، ٥١	يَسَارِي، ٨٣
يُوسَف جَمَال، ٨٩	يُسْرَى، ٤٦
يُوسَف زَى، ٢٣، ١٠٥	يَعْسُوب، ٨٥
يُوسَف شَمَائِل، ٨٩	يَعْقُوب، ٥١، ٣١، ١١٤

نمایه مکانها، قومها و زبانها

آسیای صغیر، ۴۷

آسیای میانه، ۲۴، ۵۰، ۶۴، ۱۱۴، ۱۲۲

آفریقا، ۴، ۱۷، ۶، ۳۵، ۴۲، ۴۱، ۳۵، ۵۳، ۵۵

آلمان؛ آلمانی، ۳۳، ۳۴

آمریکایی، ۴۸

آنکارا، ۱۲۹

ا

آبوقُبیس (کوه)، ۲۹

اردو، ۳۵

اسپانیا؛ اسپانیائی، ۱۹، ۲۴، ۹۶، ۱۱۷

استانبول، ۴۰، ۶۳

اسلامآباد، ۵

اسلهیه، ۶۳

اسماعیلیه، ۶، ۳۱، ۳۳، ۴۲، ۵۷، ۶۲

اشبیلیه (سویل)، ۱۹

عرب، ۲۸، ۳۹، ۸۳

افغانستان، ۲۳، ۳۹، ۷۳، ۱۰۴

الجزایر؛ الجزایری، ۱۱۴، ۱۲۴

امپراطوری عثمانی، ۳۷

اندلس، ۲۴

اندونزی، ۹۸، ۱۱۹

پ

پاکستان؛ پاکستانی، ۵، ۱۳، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۵۷، ۶۰، ۷۱، ۱۰۰، ۹۸، ۷۶، ۷۵، ۱۱۷، ۱۰۵

پتنها، ۲۳، ۴۶

پشتو، ۱۰۹

ب

بادیه نشینان، ۱۰، ۱۷، ۲۸

بخارا، ۲۴

بربرها، ۲۱

بصره، ۷۲

بغداد، ۲۳، ۲۷

بلوچستان؛ بلوچ، ۴۱، ۱۰۵

بن، ۶

بنگال؛ بنگالی، ۳، ۳۲، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۵۳، ۵۶

بورسہ، ۸۷

بیهار، ۶۳

پ

پاکستان؛ پاکستانی، ۵، ۱۳، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۵۷، ۶۰، ۷۱، ۱۰۰، ۹۸، ۷۶، ۷۵، ۱۱۷، ۱۰۵

پتنها، ۲۳، ۴۶

پشتو، ۱۰۹

آ

انگلیس؛ انگلیسی، ۳۴

اورنگ آباد، ۴۵

ایران؛ ایرانی، ۱۲، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۳۴

۵۱، ۵۳، ۵۰، ۴۹، ۴۴، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۵

۷۷، ۷۵، ۷۴، ۶۷

۱۰۵، ۹۹، ۷۸، ۷۷

۱۲۴

ب

بادیه نشینان، ۱۰، ۱۷، ۲۸

بخارا، ۲۴

بربرها، ۲۱

بصره، ۷۲

بغداد، ۲۳، ۲۷

بلوچستان؛ بلوچ، ۴۱، ۱۰۵

بن، ۶

بنگال؛ بنگالی، ۳، ۳۲، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۵۳، ۵۶

بورسہ، ۸۷

بیهار، ۶۳

پ

پاکستان؛ پاکستانی، ۵، ۱۳، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۵۷، ۶۰، ۷۱، ۱۰۰، ۹۸، ۷۶، ۷۵، ۱۱۷، ۱۰۵

پتنها، ۲۳، ۴۶

پشتو، ۱۰۹

د	دھلی، ۲۶	پنجاب؛ پنجابی، ۴۱، ۳۹، ۳۸، ۳۵، ۲۷
ر		۱۰۵
روسیه، ۱۲۰		پونا، ۲۶
روم شرقی (بیزانس)، ۲۰		ت
ری، ۲۳		تاشقرغان، ۳۰، ۳۹، ۴۲، ۶۹
ز		تنوان، ۲۴
زبید، ۲۴		ترک؛ ترکی؛ ترکیه؛ ترکها، ۶، ۱۲، ۱۱، ۹
ژ		۲۱، ۵۳، ۵۰، ۴۴، ۴۱، ۳۰ - ۲۷، ۲۵، ۲۲
ژاپن، ۲۶		۳۳، ۷۳، ۷۸ - ۷۵، ۷۰، ۶۸، ۶۴، ۵۸
س		۱۲۸، ۱۲۴، ۱۱۲، ۱۰۸
سنگ، ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۶۹، ۱۰۵		ترکمن؛ ترکمنها، ۲۷، ۴۳، ۱۰۵، ۸۱
سنگ سفلی، ۲۴		تورتوسا «طرطوشہ»، ۲۴
سنگی، ۱۰۹، ۳۵		تونس؛ تونسی، ۱۰، ۱۱، ۱۱، ۴۲، ۴۱، ۳۹، ۴۴
سواحلی، ۴۲		۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۳، ۸۸، ۶۵، ۶۳
سوریه، ۱۸، ۶۳		ث
سومری، ۱۲۶		ثَقِيف، ۲۳
ش		ج
شهرنشینان، ۱۷		جبل طارق، ۵۷
شیراز، ۶۷		چ
ص		چرکس؛ چرکسی، ۹۷، ۱۱۱
صنعاء، ۸۴		ح
ع		حِصْنٌ كِيفَا، ۲۵
عثمانی، ۷۴		حنیفه، ۲۳، ۲۰
عراق؛ عراقی، ۲۷، ۱۱۷، ۸۹، ۴۳، ۱۱۸		حوران، ۴۲
عریستان، ۱۷، ۴۲، ۱۱۷		حیدرآباد، ۵، ۴۷
عرب؛ عربی، ۶، ۸، ۷، ۱۲، ۱۱، ۹، ۸		حیدرآباد دکن، ۳۱
۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۵، ۳۴، ۷۴، ۷۵		خ
۷۶، ۱۲۸، ۹۰		خاتیوا «شاطبیه»، ۲۴
غ		خوزستان، ۳۹
غرناطه (گرانادا)، ۱۹		د
ف		داکا، ۷۷
فارسی، ۹، ۱۱، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۱، ۲۲، ۲۱		دکن، ۵، ۵۵
۴۰، ۵۰، ۶۰، ۶۹، ۷۳، ۷۶، ۷۴، ۸۳		دمشق، ۲۳، ۱۸

<p>م</p> <p>مالزی، ۵۶</p> <p>مَرو، ۲۳</p> <p>مصر؛ مصری، ۳۳، ۷۱، ۶۹، ۴۶، ۳۹، ۷۷، ۷۲، ۱۲۴، ۱۱۴، ۹۷، ۸۳، ۷۸</p> <p>مغرب، ۱۸</p> <p>مغولی، ۳۱</p> <p>و</p> <p>ویزیگوت، ۲۰</p> <p>ه</p> <p>هاروارد، ۶</p> <p>هرات، ۵۵</p> <p>هند؛ هندی؛ شبه قاره هند، ۱۲، ۱۰، ۶، ۵، ۲، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰</p> <p>کشمیر، ۵۷، ۵۶، ۵۴، ۵۳، ۵۱، ۴۹، ۴۵، ۴۳، ۴۱</p> <p>کلن، ۹۰، ۷۷، ۷۶، ۶۹، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۲، ۶۰</p> <p>کوفه، ۱۰۹، ۱۰۵، ۹۸، ۹۳، ۹۱</p> <p>ی</p> <p>یاسی، ۲۴</p> <p>یمن، ۵، ۱۸، ۲۴، ۴۸، ۶۹</p> <p>یوگوسلاوی، ۷۸</p> <p>يهودی، ۴۶</p>	<p>۱۰۸، ۱۲۸</p> <p>فرغانه، ۲۴</p> <p>ق</p> <p>قبس، ۶۳</p> <p>قرمطی، ۸۷</p> <p>قریش، ۲۳</p> <p>قدار، ۷۲</p> <p>قم، ۶۲</p> <p>قونیه، ۱۲۹</p> <p>قیروان، ۶۳</p> <p>ک</p> <p>کابل، ۳۲</p> <p>کراچی، ۲۶</p> <p>کشمیر، ۱۰۵، ۶۳</p> <p>کلن، ۵</p> <p>کوفه، ۲۳</p> <p>گ</p> <p>گجرات، ۳۰، ۳، ۱۱۹، ۴۰</p> <p>گیلگت، ۵۵</p> <p>ل</p> <p>lahور، ۵۰</p> <p>لکھی (کوه)، ۶۷</p> <p>لندن، ۵</p>
---	--